

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228176

UNIVERSAL
LIBRARY

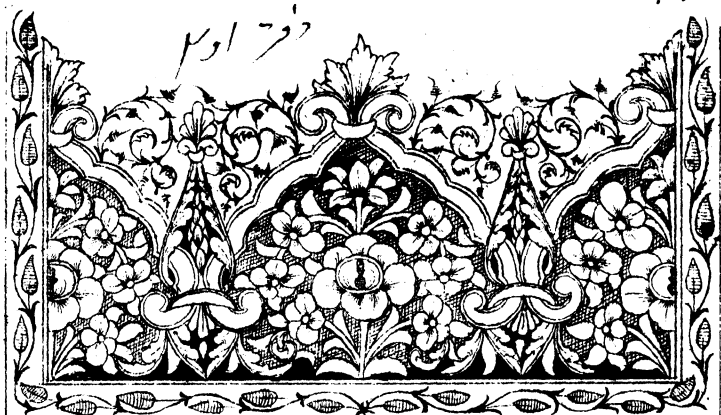
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مطبع دار الفنون و نشر كتابخانه
داری نظامی و چاپخانه مطبوعه

فهرست ضامین در فتراول تاج الاقبال تاریخ ریاست پهل

| | | |
|----|------------------------------------|--|
| ۲ | حمود نعت | ورودادن جنگ با افواج لاهی |
| ۳ | سبب تالیف کتاب | گامپورگو الیادومحاصره پهل |
| ۴ | فصل اول آمدن دست محمدخان | کوبش و کشتن میان وزیر محمدخان |
| ۵ | از افغانستان طلوع نیر اقبال ایشان | فصل ششم در ذکر حکومت نواب |
| ۹ | فصل دوم در ذکر امارت یا محمدخان | نظر محمدخان و عبادۀ ایشان با کابل و کابل |
| ۱۰ | فصل سوم در ذکر حکومت | نقل سند اسلام نگری عتایتی |
| | نواب فیض محمدخان | سیر کار کپنی انگریز بهادر |
| ۱۳ | فصل چهارم در ذکر حکمرانی | فصل هفتم در ذکر عهد حکومت |
| | نواب حیات محمدخان دیوانی محمدی خان | نواب گوهر یکم صاحب قدسیه |
| | و نیابت یزدخان عروج دولت افتاد | فصل ششم در ذکر فرمانروائی |
| | سیان وزیر محمدخان | نواب جهانگیر محمدخان بهادر و مردم |
| ۲۵ | فصل پنجم در ذکر نوابان محمدخان | قصیده در مدح نواب ظیل الدین |



نوش از کلامیکه متکلم را زنده جاوید دار و هوش آراستنی که شما را نا امید گرداند و خدا را
که زبان آوران و شن ای در ستایش وی بگردار شیر خواران همه تن بیزبان و سخنوران
خرد اساس صبح انفس در تادیه مراتب سپاس وی از کمال عجز و فقدان ناطقه سرگریان
شاهان گیتی ستان ابد گاه بی همتایش در رنگ کمترین بندگان سر بزرین نیاز
و اگر و نکشان تهنیت تاب بر آستان بختش با صذر بونی انبازد پر تو مهرش اگر بر ذره ناچیز
تا بد در دم رتبه نورشید و ماه یا بد بارتقه قهرش اگر بشعله و البرز افندی الحال توده خاکستر
گرد و صد شکر که رحمت او بی اندازه آمد و نورش بر عاصیان بلند آوازه تهذیب بنی آدم
انبیا و رسل از ایشان برگزید و در گرد و پیغمبران جایون ذات خاتم المرسلین شفیع المذنبین
بر جید قهی سرور عالی قدر که روح القدس بدرگاه جهان پنازش بسفارت مامور و توحی غم
والا که هر که دین پیش ناسخ جمله ادیان تادیم اللشور طاق اوقات کسری از نیش یو کوش لا تش
زخمه پذیر و از جنبش ابروی قهرش پر دین بدین شیره بر گهرای بس المصیبه فی علی حضرت یه ت

جهان پناهی ظل الهی سید ولد آدم بهترین عالم حضرت محمد مصطفی ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم
اما بعد مخفی مباد که در سینه دوازده صد و شصت و شصت هجری مطابق سنه هجده صد
و پنجاه و موسی میجر دیویند صاحب بهادر پهلوشکل اجنت بھوپال نواب سکندر بیگ صاحب
محمود غلندین گفتند که ریاست بھوپال رنشل دیگر ریاستها تاریخی موجود نیست اگر شما
کتابی در ضبط بدایت ریاست بھوپال و حقائق احوال توابع سابق و حال تالیف کنید
و نظم و نسق ملک و مال را که در عهد شما جلوه ظهور گرفته است مثل واقعات بابری مولف
ظہیر الدین بابر پادشاه دہلی بضرط قلم و قید رقم آریہ ہر آئینہ ازین تالیف آوازہ شما از دست
تا ولایت انگلند بلندی گیرد و نام نیک در زمان حال و مستقبل شهرت و قبول فرزند باد
جناب مدوحد و قمر پائینہ ریاست و مواد تاریخ نویسی از ہر جا کہ میسر آید بکوشش و شوق
تمام فراہم آوردہ و عرض مدت ہفدہ سال بصرف زرع طبع کتابی طویل الذیل بجمع نمودند
و رطب و یابس ہر گونه را یکجا فرمودند باینکہ آن کتاب چنانکہ باید و شاید بہنوز ترتیب نیافتہ بود
کہ ایام حیات فانی بسر آمد و در شش کیمز رود و صد و ہشتاد و پنج ہجری رحلت بعالم بقا
نمودند و کار خانہ جمیع و تالیف آن تاریخ بانتقال موزع بر ہم خورد و آن نسخہ ہیچ نقش نہ تمام
بر صفحہ ہستی باقی ماند از ہنجا کہ علم تاریخ از فنون نفیسہ و گنجینہ جواہر شریفہ است و اہل علم
و ارباب دولاد ہر زمان و ہر عہد شوق مطالعہ این قسم کتب امنیہ حال میباشند و کیف
کہ جام جهان نامی حوادث عالم و تفاوت مراتب بنی آدم و آئینہ صوت کش نشیب و فراز
این دارمحن و الم است علی الخصوص حکام دولت انگلسیہ التوجہ خاص بدان و میل تمام
بر یافت و قانع و سواخ ہر زمان بودہ و ہر کہ ماہر این فن است وی آگاہ تر خلق ہست
صلح و فساد و امارت است بنابر آن این نیازمند بارگاہ خالق عالم نوابش بجهانگیر
والیہ ریاست بھوپال عفا اللہ عنہما فی الحال و المال خود است کہ آن نقش نہ تمام را بقا
اتمام کند و آن آغاز دراز را باختصار مراد و قوتصار کلام باصتمام رساند پس غرض و محرم

یک هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری از سر نو اساس بنا یافتند و در غره محمد سال آنیده
از کتابت تسویدش فرصت قوت یافت نامش تاج القبال تا پنج بجو پال نهاد و تبریز را
در اردوی سخته و زبان انگریزی نظر عموم نفع و شمول و اوج نگاشت هر چند بار بر سر دفتر شل خست

دوقتر اول متضمن پر پشت فصل است

فصل اول در ذکر آمدن دوست محمد خان از ولایت افغانستان بسر زمین ملک
هندوستان و طلوع نیز اقبال ایشان بتبرودات نمایان فصل دوم در ذکر امارت نواب
یار محمد خان فصل سوم در ذکر حکومت نواب فیض محمد خان فصل چهارم در ذکر حکومت
نواب حیات محمد خان و دیوانی چھوٹے خان و نیابت مرید محمد خان و عروج دولت و اقتدار
میان وزیر محمد خان فصل پنجم در ذکر نواب غوث محمد خان و روادان جنگا افواج راجا
ناگپور و گوالیار و محاصره بجوپال و کوشش کشمیریان زیر محمد خان و نظر سیت فصل ششم
در ذکر حکومت نواب نظر محمد خان و معاہدہ ایشان با سرکار گلپیہ فصل ہفتم در ذکر عمر
حکومت نواب گوہر گیک صاحبہ قدسیہ فصل ہشتم در ذکر فرمانروائی نواب جہانگیر محمد خان و

فصل اول آمدن دوست محمد خان از افغانستان و طلوع نیز اقبال ایشان

دوست محمد خان بن نور محمد خان بن جان محمد خان بن خان محمد خان میر ازبکی خیل کہ مکر
اساس یاست بجوپال و بانی مبانی این دولت باقبال بود و رسدہ مکینز و یکصد و سیت
ہجری آغاز سلطنت بہادر شاہ بن اورنگزیب عالمگیر بادشاہ ازبلدہ تیراہ کہ متصل خیمہ
درحد و افغانستان واقع ست بہند کہ مدہ در لوباری جلال آباد سکونت گرفت و اینجا
با افغانی جنگیدہ اور ایکشت با ندیشہ باز پرس جلال خان حاکم آنجا از آنجا برخاستہ وارنہ
دہلی شدہ ہمراہ فوج شاہی کہ بصوبہ مالوہ مامور گشتہ بود در سر زمین مالوہ آمدہ نزد راجہ سیتا
نوکشتہ چندی نزد محمد فاروق حاکم بھیلہ کہ امر فرزد عمل گوالیار ست ستافتنہ و اثبات

و اینجا گذاشته ملازمت کدام سردار و گیر مالوه گرفته همپای او باز میدار بانس بر چسبیده
 و زخمها برداشت محمد فاروق را خبر قتلش رسانیدند وی فرصت وقت اغنیمت نموده نشست
 او را تاراج کرد و دوست محمد خان بعد صحت و بیکسره رسید به بر محمد فاروق بر گشت فاروق
 چیزهای واپس کرد و باقی را عذر نهاد و دوست محمد خان برنجیده برخواست و درنگل گدازه متصل سی
 نزد مادر رخا کراند سنگه را چپوت سونگهی نوگرشته باندک مدت در دل انی جای بسیار پیدا کرد
 رانی از مهربانی او را پس خود میخواند چون رانی بگرد و دوست محمد خان که سپه خوانده او بود بر اندکی
 نزد وی و پیش دست یافته در قصبه بیرسیه فرو داد بیرسیه در قبول تاج محمد خان یکی از امرای ملی
 بود در حوالی مهندوستان لاسیاملک مالوه بنا بر ضعف سلطنت تیموری خیل خیل از هزاران سوار
 برداشته مسافران اغارت می نمودند را چپوتان مالوه مثل سخا کارپاراسون و غیره قطع مالوه
 را تا سر حد خاندیس بر تاراج و پرگنه بیرسیه را بر باد میگرداند لک چون کهری و یار خان عامل
 بیرسیه ملازم جاگیر داران و متبدر را چپوتان ل خون اشتند و دوست محمد خان معرفت قاضی محمد
 و سبدل ای و عالم چند قافوگویی و کرپال رای چودهری برسی هزار و پویه سالان دادان بجایزه
 قرار داده بیرسیه را با جاره گرفت و برادران و هم قوم خود را بهم آورده عزم ملک گیر می در کرد
 و یک کس فهمیده را دیرایه گدایان بموضع پاراسون برای دریافت حال فرستاد وی نوشت
 که درین هنگام بنابر رسم مولی رئیس پاراسون با جماعت خود در شادی و عشرت مناسکت
 و دوست محمد خان بامر و مژموده روان شده وقت نیم شب سیده منافذ و مسالک لکستان
 آرموده کار سپرد و خود بامر و مان لاورد خایه رئیس پاراسون و هنگام غفلت در آمد رئیس مهند
 و برادران و در بزم مولی محوری لولی سرشار با ده از حد زیاده بودند سردار و سپاه تنهها
 کشیده بر سر آنهار ریختند و بسیار کس را کشتند و بر جله اموال و زنان متصرف شدند و دوست محمد
 نقاره فتح نواخته برگشت و کمر همت تسخیر ملک بست نخستین بر کجی واژه و او را و واژه چاه
 سرکشان را بضرر تیغ سرفشان زبون ساخت اچو خان و شمس خان که از طرف محمد فاروق

تاظم شمس آباد بودند مقابل کردند دوست محمد خان قابو یافته هر دو را کشت با چوتان قوم
 و یوره مالک جگدیس پو که رهنر نان نامی بودند از ده نشین موضع بر کھیتر مضامی بود پنج
 خواستند مزبان مذکور پناه بدوست محمد خان برد و باج نداد و را چوتان بر سرش ریخته خانه
 او را بهیجا برودند نشین مذکور پیش ایشان نالان شد دوست محمد خان تسلی او کرده و فرسکر
 انتقام شد چند روز نگذشته بود که محاکم موضع رای پور پر گنه دلو و خبر داد که را چوتان جگدیس پو
 تبارج تو اخل و دوست فته اند و افسران دقلعه جگدیس پو هستند دوست محمد خان با مردم
 چیده و تنک سپیل شکرا گلکان در باغ تھل برابر جگدیس پو لب و دفرود آمد و سفیر خود را
 پیش سران جگدیس پو فرستاد و پیام الفت دهد که را چوتان پذیرفتند و ضیافت کردند
 و روز دیگر برای ملاقات شتافتند دوست محمد خان استقبال کرده و خیمه خود آورد و در موضع غلای
 غفلت داده بحیلہ تقسیم عطر و پان بر خاست پیش ازین انگاش کرده مردم چاکدست اگر
 خیمه بطور خدم و چشمه نشانیده و آبنها گفته بود که چون من از خیمه بر ایم شما یک یک اطمینان می
 بریده بر سر کفار بریزند و میکه ایشان بحیلہ مذکور از خیمه بر آمدند و مکران اقبال حکم کرد
 یگان یگان را بفتح کرده در رود انداختند از آن و ز نام آن و دحلای مشهور شد جگدیس پو
 بازانان و اموال را چوتان بدست دوست محمد خان آمد و یوی جگدیس پو را اسلام نام
 نام کرده و در استحکام عمارتش کوشیده آنجا سکونت اختیار کرد و مردان دست پا چندان
 در اندک زمان قومی بازرگشته بنا بر کینه دیرینه با محمد فاروق صفت جنگ بر کشید قریب
 بحیلہ رسول و موضع جمال با گری محمد فاروق سپاه خود را جنگ و دوست محمد خان
 گماشته خود بر بروج فیل کیسو استاده تماشای میدان جنگ میکرد و دوست محمد خان
 سپاه خود را بشیر محمد خان کوچک برادر خود سپرده بر پیکار حریف گماشت و خود با دلاوران
 در کمین کر یوه جمال با گری پنهان گردیده مصاف جنگ می نکردست دین تیره و او نیز راجو
 میواتی پشتند و در راه به بشیر محمد خان آویخته نیزه از پشتش گذرانید بشیر محمد خان هم با آنکه

از تمام کاری برداشته بود و از مردم شمشیر میانی را و و پاره ساخت هر دو یکجا جان و دل و سپاه
 دوست محمد خان رو بگریز نهاد و سپاه فاروق و قبا قبا قبا فاروق حکم کرد که فوت
 شاد یاب بنوازند دوست محمد خان حریت خود را و غفلت یافته بر سرش سینه بکشت اثبات
 او بدست آورد و لشام بر روی خود بست بر پیش سوار شد و لاشه او را پیش خود گرفته همچنان
 کوس فتح می نواخت سپاه فاروق صدای کوس می شنیدند و فیصل قای خود را زد و دیده
 در پی گریختگان می دیدند و وقوع این واقعه قریب شام بود چون آفتاب فرو نشست
 دوست محمد خان سوی قلعه بجهیلسته شتافت در بانان قلعه که خبر فتح فاروق گویش
 کرده بودند دوست محمد خان را بنا بر سپت فیصل و نقاره و نشان فاروق و صدای
 که عمر و دولت محمد فاروق خان بها و رزیده با دبلند تر میگفت حاکم فیروزمند خود گمان
 کرده در واکردند دوست محمد خان بسپاه خود در قلعه درآمد و لاشه فاروق را پیش
 قلعه گیان انداخته قلعه را بکسان خود سپرده مردم فاروق را بدر کرد و ازین فتح اقتدار
 و وبالا گردید و در زمان قلیل بیاوری رب جلیل بر بیشتر پرگانات مالوه شل محاپور گاکانو
 اونٹ کھیڑه خیاث پور انبا پانی سانجیت چوراسی چچانو که کام کھیڑه احمد پور
 باگرو و دورا به سیهور اچچاور و بی پوره و غیره قابض و متصرف شد و یا بهادر
 صوبه مالوه آوازه ترقی و دولت وی شنیده از دارالفتح امین لشکر کشید و دوست محمد خان
 از کثرت لشکر وی هراس نموده بمقابل آمد و با مدد غنیمی صوبه لار بون نمود و ساز و برگ
 و توپخانه او گرفته امیر کبیر شد بجو رام عامل قصبه شجاعا علی پور عروج دوست محمد خان
 دیده علاقه خود بوی سپرد و خود در سلک نوکران درآمد و اب و لیل خان یس کور و اب
 از جای خود جنبیده در بر سیمه رسیده با دوست محمد خان دوستانه برخورد نخستین با هم گفتگو
 کردند که باتفاق یکدیگر جهانگیری کنند و هر چه از ملک مال بدست آید نیمه بخش نمایند و در میان
 این شوره که هنوز تسخیر نگشته بود و گفتگو با هم بخشش نمود و یکدیگر بجهنگ برخاستند و لیل خان

گشته شد ز تقاضای کجورانی که میخواستند گنور که از قلاع نامی ملک مالوه هست از عهد دراز دوست
قوم گویند بود نظام شاه گویند والی گنور را اغوا نشد حاکمان چین پور با بی مسموم کرده بودند
رانی که لپاتی زوجه وی با پسرخود نول شاه در قلعه گنور بود خبر و انگلی دوست محمد خان شنیده
پنهان ملتجی شد که عوض خون شوهرم از سرکشان با بی بگیرد دوست محمد خان لشکر کشی کرده
برگوندان غالب شد و علاقه با بی را شامل ملک خود کرد و بجله وی این کار نمایان محنت را که
کملاتی شد چون انی در گذشت دوست محمد خان قلعه در پست گوندان اضمیمه ملک مفتوحه
خویش کرده ملک انی نمود و گوندان سرکش را قلمه تیغ بیدریغ ساخت و از خون منصفانه بقیه
دست کشیده حسب ایقت هر واحد قدری جاگیر بخشیده ممنون خود ساخت و نعم و محبت
یکبار و یکصد و چهل هجری روز آدینه بجهوپال که بفاصله سه کوه از اسلام نگر محوره آنکس
بزرگ سر کوه آباد بود پسند کرده بنای قلعه سنگین و شهر پناه بزرگ انداخته در آبادی می کشید
و بعد جنگ در شاه پادشاه ایران با محمد شاه پادشاه هندوستان در آنکه یکبار و یکصد
و پنجاه و دو هجری زمانیکه نظام الملک آصف جاه نواب قمر الدین خان بهادر فتح جنگ از
شاه جهان آباد دلی رو بجهوپال آمد و کس نهاد متصل قلعه اسلام نگر رسیده سر کوه که اکنون
بنظام نیکی معروف است بالشکر قهار و سپاه جزار و پیاده و سوار بسیار فرو داد و خیال کرد
که در آنکه یکبار و یکصد و سی و دو هجری قریب بر بانپور زانیکه با سید دلاور علیخان سیه
لشکر امیر الامراید حسین علیخان سادات باره و ایشان جنگ شده بود میر احمد خان برادر
دوست محمد خان با ناصد سوار و دو نیم صد شتر نال فیق دلاور علیخان گشته با ایشان جنگید
سر میدان گشته شد بهمانا برادر وی دوست محمد خان هم از به خواها نیست و از مالوه بیغل کرد
مقتضای وقت است که ما در نظم و یکبار شد دوست محمد خان خود را هم ترازی ایشان ندیده
نیازمند از به غرور و کیفیت اتفق صلح کرده و آشتی نموده آبروی خود نگاه داشت نظام الملک
از سر عتاب گذشته یار محمد خان سپه کلان دوست محمد خان را همراه خود بدکن برد و هم دست محمد خان

دیاده از سی سال در ترقی خود کوشیده زانمادسی نغمه در جنگ با برکشته بمشقت پنج یثقت بیشتر
سال در سینه کینار و یکصد و پنجاه و سه چیری و بھوپال باطل طی جان بجان فرین سپرد و اندر
قلعه بھوپال موسوم بفتح گدہ کہ عمارت کردہ دوست مدنون شد و پدرشان نور محمد خان در منصب
بیر سیه آسوده است و برادرش شیر محمد خان در جنگ محمد فاروق و اہل محمد خان بجنگ باور اہل
وشاہ محمد خان در جنگ یواہا و افسر عوج راجہ و جہار و میر احمد خان در جنگ لا و علی خان ہمد
کشتہ شد و برادرش محمد خان قائل محمد خان کہ بدیوانی دوست محمد خان سر بلند بود باطل و در گذشت
یار محمد خان سلطان محمد خان صدر محمد خان قائل محمد خان اہل محمد خان پنج دختر از سر کور کاو

فصل دوم در ذکر امارت یار محمد خان

زمانیکہ شیر شہنشاہی دست محمد خان نظام الملک الی دکن رسید یار محمد خان از فرزند کہ پرت
برو گفت کہ اگر افغانی بر چہ شد مرادات حضور بجای پرست کہ تادیر گاہ بر سر سپاہی گستر باد
این حرف نظام الملک از وی خوش افتاد خلعت خاصہ باباہی مراتب نقارہ و نشان
و حاجت چتر و آفتابی دادہ و خطاب نوابی بخشیدہ و ساز و سامان لشکرشایان جہرہ نمودہ و
بھوپال فرمود چو نواب محمد خان دہل بھوپال شد سلطان محمد خان ہفت ہشت سالہ
کوچک برادر خود را کہ شہری و لشکری بعد خلعت دوست محمد خان بسواریش برستہ بودند از
حکومت فرو کشیدہ خود و ہجہ سالہ بر سادہ ریاست تکیں گردید و سلطان محمد خان اقدری عالمگیر
داد و بعد قتل دیوان قائل محمد خان خلعت نیابت بہت بدیوان سخی رام زانی شہنشاہ اسلام
را پسندیدہ و بتجدید عمارتش کوشیدہ بود و باش خود ہما سجا کرد و در نقش نیر و ووشل بدہست
کشورستانی گماشت و چند سال سیونہس و پشامی و آو و ہپورہ و غیرہ اکنہ قریب و جوار را
بتصرف خود آورد و باراجہ کوٹا و بوٹہ سیستیر ہا کرد و در بون ساختہ پیشک ہا گرفت و شادمان گشت
و ہپورہ بر کعبہ بھان گر و کعبہ اگر متصل دست راج و غارت نمود و بولانی بی را کہ دختر کہ امہ باجوت

یا بر همین بومه محسن و جمال بسیار داشت از جمله سیران آنجا بر چیده که با بومی خود ساخت با تو
پیشوا با صلا و دو کرده از بجو پال رسیدن موضع بوزین بیدیه طرف گردید و دلیل از جنگید و شکست
فاحش داد و تا پانزده سال بعدش و اقبال گذرانید و در شهر و سواران که با کینه از او یکصد و شصت
و هفت هجری رحمت حق پیوست و در اسلام نگر مد فون گردید چهار یا دو دختر و پنج پسر داشت
نام پسران این است فیض محمد خان حیات محمد خان سعید محمد خان حسین محمد خان حسین محمد خان

فصل سوم در ذکر حکومت فیض محمد خان

بعد از انتقال نواب یار محمد خان به اوردیوان کجی رام در اسلام نگر فیض محمد خان کلان پسر نواب
مرحوم را که یازده ساله بود بر مسند امارت نشاند و او امید را می و تکی کارام و ابراهیم خان چلیه
و غیره ارکان ریاست سلطان محمد خان برادر خرد نواب مرحوم را و بجو پال بر و سواره ریاست
نشانید و بدی کجی رام جمعیت پنج هزار کس مقابل سلطان محمد خان گردانید و دو سو آواز توپ
و تفنگ بلند شد لباس اسی عامل حسین پور را برمی این واقعه دریافت با سپاه خود به بیابان
چرب بابلان را پیش سلطان محمد خان فرستاد و پیغام داد که من تر قبیله خود را و ام اگر فرمان شود
در و ن حصار درایم و خاطر ملازمان را از و غده کجی رام خارج گردانم سلطان محمد خان فریب
وی خورده و در ایستاد و در و ن حصار شهر طلبید نامبرده یکایک در شهر رسید و بر و ن شهر و نواب
بلد را یکسان خود سپرد و سلطان محمد خان را از شهر بدر کرد و میان خدمت نمایان پیش نواب
فیض محمد خان سر بلند می یافت سلطان محمد خان از شهر بدر رفته در تپه اسباب حربی ضرب
گوشید و بعد چند روز لشکری گرد آورده بزم آرای رزم گردید نواب هم با فوج خود بیرون شهر
بر آمده و رسید ابراهیم قلعه دار را بر عاری فیل بر کشته در برابر دشمن بر گماشت خود با دم چیده
و سنجیده قریب فیض شهر است و جنگ و رسید ان عید گاه اتفاق افتاد سلطان محمد خان فیل
متلعه دار را سواری نواب گمان کرده دلیل از نزدیکی آمد و ابراهیم را بکشت قریب شد که سپاه

روگردان نواب پیشتر آمده بجنگ پرداخت و سلطان محمد خان شهست داد و بی هزیمت غنای
 بابر او نمود و محمد خان از میدان جنگ رو بر تاخت و تار و نواب غرت خان والی کور وائی
 پناه جست و آنجا هم دیر تر نماند و در موضع جدید که درجا گیر وی بود شتافته قلعه دار حجت گنده
 که نام وی هزاری بود با خود آویخته و قلعه مذکور شست و بگردان سپاه مصر و نواب شست
 نواب خیر علی محمد خان برای فرود کردن غبار این فتنه با سپاه جری از بجوبال برگشته و میدان قلعه
 قصبه رسید و نوبت تسلیم راحت گنده خیمه خمرگاه وافر شست و آخر کار نسیمی مصلحان رحمت گنده و تیر
 وی بگذشت و پیمان گرفت که خبر حجت گنده ایشان در ریت بجوبال هیچ مداخلت نکند
 چون این قضیه با سانی ملی شد نواب سیرکنان و شرکاء افغانان بدولت خانه مراجعت فرمود
 و نام اختیار ملک بدست کار برداران خیر خواه و مولای بی مالدند و خود سپرده بیا سوگویند
 روز جنگ سلطان محمد خان کالور آرام شعلی نواب خیر علی محمد خان کشته شد و نواب رلب ناله
 که در انشای راه اسلام نگر نزد یک عهده گاه میر نیر و سونخته منصبه یافتند و بعد چندی پیش از آن
 آغازین دینان ناله بنام کامو بحیران شهرت گرفت قلعه اسپین که از بجوبال پرست شرق بفاصله
 دو انده کرده و قلعه کوه واقع و از قلاع نامی صوبه باله است قلعه ارکان نوید علیان نام خواج
 از طوط عالمگیر ثانی با و شاه ملی بود و در کمال غفلت بسر می برد و از غایت ضعف سلطنت بموت
 جا با و رهندوستان فتنه بیدار بود نواب قلعه دار را غافل و کامل و عاظم باطل فتنه قلعه را
 بدست آورد و وعده شدت بعالمگیر ثانی نوشت که مردم او باش قلعه دار اسپین او در غفلت
 یافته خواسته بودند که این حصار محکم اسائن ابدست آورده فتنه برپا نمایند خودی بجای
 قلعه که بدست و قلعه دار پیش خود نگه داشت و امید رعنایات بادشاهی و مرام سلطانی
 اطلاع واد با و شاه فرمان رضادوست قلعه داری فرستاده و متوجه نواب او را مثال اقراران افزود
 درین اثنا پیشوا والی پونه که از دکن نادایبی اتمت فتنه پراکنه سران هند غالب مد کوس انا
 بلاغیری میبویست و پیشتر از نواب پانچ خان گشت خود و دل خون داشت با غلو و تحریص

نواب خیر علی محمد خان

و اهل محمد خان برادر نواب یار محمد خان که ملازم او بود و خواهست که ریاست بھوپال ابرویم
 کارکنان دور اندیش چون نیروی مقاومت بایشوادر خود ندیدند بصلاح حاجی محمود لاجپور
 شجاع علی پور آتشه شیرو دورا به آتچا و ریشی پوره و غیره پرگنات نیمه ملک ریاست بھوپال
 بدیوان پیشو سپرده از دستبرد دی سجات یافتند و باز در شکایه از دود و دود و چهارم
 چون سلاشیوراد معروف به بھائومع بسواس او بقابل احمد شاه ابدالی بالمشکران کن
 بدلی رفت متصل بھوپال خمیزد و نواب اطلب کرد نواب ملاقات نکرد و بھائو از سرخو گشت
 عنقریب با دوسری کرشن تنگگاه دلی را از وجود ترکان مال کرده چون باز گرم فغان از
 دودمان این افغان برارم نواب شنید و گفت انشاء الله بهر گزینم او خود رسد آخر چنان شد
 که بھائو و لشکر او از دست سپاه احمد شاه ابدالی در سال ناکوبر سجدی مقتول و مخدول گردید
 که بیست و دو هزار زن و فرزند هندوان نامی و پنجاه هزار اسپ و دو لک نرگا و پانصد
 و بیست هزار شتر و نقد و جنس خارج از حساب در لشکر ابدالی تقسیم یافت و ملو این معنی عتقا
 مردم بھوپال محمول بر کرمت نواب شد و بنور عتقاد ولایت نواب دارند و ایشان فریض
 اولید خوانند و گویند نواب در عابد و پرین کار در از قد دراز دست کم سخن گوشه نشین قوی قلب
 متواضع حلیم المزاج بود و بھوپال کمتر بیرون رفته و دیوان بجای رام که راتق و فائق مهات
 ریاست بود نیز مردنیک بود قوم گوندر که پیش قدیم بالوه اند تمامت کرده تابع فرمان خویش
 گردانیده پیوسته در رونق و آبادی ملک و رفاه رعایا سعی میکرد و چون وی در گذشت پسرش
 گھانسی رام بجای پدر دیوان ریاست شد و غدایات عمده بهمنو و ادوینی گاو کشان قصابان
 برید و دگیش خود تعصب و زید ناچار دوس افغان اتفاق کرده و گشتند بعد گشته شد نش
 غزت خان بدیوانی رسید و فی فاحشه او را زهر داد و بکشت الا که کیسری سنگه خلعت نیابت پوشید
 پسین محمد خان برادر خرد نواب خبر یافت که منالال پسر کیسری سنگه با زنی از خاندان اکابر افغانه
 سرقت دارد بد ریافت این حال غیرت برده با اتفاق دیگر افغانان پسر پدر برادر بکشت

زنان شان خیر مثل ورثه خود دریافتند باروت در خانه گسترده آتش در دواوند مکان در دم بپا
پرسید و لاشهای هکمانان نابود گشت نواب ابرین تاسف بسیار رو نمود و دیوانه پدید آمد
سپه و خود بجای خدمت استقامت می نمود و یازدهم ماه ذی قعدة آدینه روز بعد نماز پیشین
ساعت یکزار و یک صد و نو و یک هجری ازین جهان انتقال کرد و قلعه کهنه مدفون است
گنبد بزرگ بر پیش ساخته اند و این تاریخ و عبارت بر لوح مرمر بران کنده است قطعه

| | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| نواب فیض محمد بسا در دوران | که بیست و هشت ساله بود و در |
| ازین جهان چو ملالت بخاطرش ریخت | شش و شصت و دو سالگی بدیداد |
| که نام غم که بعد از انتقالش نیست | شدست نام و در وطن یار |
| زمین بجا که نشست فلک سپید | جوان با تمام ادب و دست او |
| گلست چاک گریبان و لاله دروغ بدل | اساس آه و غفان بلبان نهاد |
| صراحی نوحه گرو جام حیرت آموخت | سرور و نعمه ز کار خود آفرید |
| برنج کلفت بس آتش زرنج و غنیمت | ستاره دیده حیرت بهم کشید |
| چو جستجوی بسال وصال او کردم | بدانسته که برو باشد اعتماد |
| بگفت تمیسه که ز حلتش شده بی نیض | سخاوت و کرم و بذل وجود داد |

کترین خادمان نواب صاحب غفر الله لها عاجزه غریب الوطن مساقه صاحب الحول
بنای این روضه کنانید نه یکزار و یکصد و نو و یک هجری ناظم قطع شجره فادش

فصل چهارم در ذکر حکمرانی نواب حیات محمد خان دیوانی چپونی خان
و نیابت مرید خان و عروج دولت و افتداریان وزیر محمد خان
چون نواب فیض محمد خان لا ولد و گذشت بمشوره ارکان ریاست و مولایی بی حیا
برادر کوچک نواب مرحوم غره محرم که یکزار و یکصد و نو و دو هجری روز چهارشنبه

بر مسند امارت نشست خدیو کشور بھوپال و تا پنج جلوسل و ست در جرم پاریز ریاست
 بھوپال دیده شد که بعد از انتقال نواب فیض محمد خان با هم نزاع شده بود صاحب کوفی بی عزت
 بهو بیگم زوجة نواب مرحوم میگفت که مجرا بر قبر نواب غفور میشده باشد و فخراریا ریاست من
 باشم و حیات محمد خان جامع فراموش آورده بجای خود مستعد فساد شسته بود و شریفین محمد خان
 مبرا گاه مردم سپاه جمع ساخته آماده جنگ گشت و مسین محمد خان که بعد پانزده روز از انتقال
 نواب انتقال کرد پس آن دی بجای خود سامان جدال مهیا داشتند و بر سرستان بیک صاحب
 سپاه مسلح و حاضر میمانند و مجرای سپاه و اهل کاران صبح و شام بر قبر نواب مرحوم می شد
 وین وقت حاجی صاحب مولایی بی زنده بود بهو بیگم صاحب بسیار فحاشی کرد که ریاست
 بی مرد میشد و از برادران نواب هر کرا پسند فرمایند بر سر خاکست نشاند آخر کار بعد از انعام
 و تقسیم بسیار چنان مقرر شد که حیات محمد خان بر خنی بیک صاحب کار دیوانی کرده باشد و باقی
 برادران بجال خود به شند حیات محمد خان نخستین خلعت دیوانی پوشیده سه چهار ماه
 ببند و ست ریاست پرداخته اختیار کلی پیدا کرد و خلعت دیوانی بچھوئے خان داده خود
 نواب گردید و بچھوئے بیکم باف صاحب بهادر در تانچ خود نوشته اند که در آن وقت جنرل گدو صاحب
 بهادر با سپاه انگریزی وارد سو و بھوپال شد بھوپالیان خواستند که شورش نمایند نواب
 حیات محمد خان منع کرد و با ایشان دوستانه پیش آمد و اظهار مدارات فرمود باین جهت دو
 نواب بھوپال و صاحبان عالیشان بهادر یاد کار شد لیکن قوم مرطبه بنیعی دیانت بسیار
 از علاقه بھوپال ویران کرد و هنری طلاس پرنسپ سکوی صاحب بهادر نکاست که جنرل
 گدو صاحب بهادر با وارسن هتنگ صاحب بهادر سفر هندوستان کرده بود و والی بھوپال
 با وی بهشتی و محبت تمام پیش آمد جنرل صاحب بهادر بجلایه آن شکر گزار اخلاق نواب
 شده و سبب بقای اتحاد و اخلاص میان سرکار کپنی بهادر و دو مان نواب بھوپال و بیرون مد
 از طرف کپنی بهادر با و لاد و انفا و ایشان بنگام حدوث فتن و سوانح نوشته نواب کو سپرد

و از نزد بگذاشت و بیوقت محافل ملک بھوپال سیت ملک و پیہ بود اندر بخلد پنج ملک بپس
 برای صرف نوات نواب مقرر بود کہ نائب یا سیت آن پنج سرکارنداشت و باقی در مصارف
 سپاہ و ملازمان یا سیت باختیار نائب بود کہ نواب اوران پنج مداخلت نبود این نواب مر
 گوشہ نشین با ایمان بود در امور ریاست کم دخل میکرد و صاحب بی بی حاکمانہ دخل در امور ریاست
 میکرد و خاق را بگوناگون تم و بیداد میرسانید نواب حیات محمد خان چهار غلام داشت یک
 فولاد خان گوئند و دوم حبشہ خان شیر فروش سوم سلام خان چهارم چھوئے خان پنجم فرید
 ہر چهار مسلمان شدہ بودند اول بعد نواب فولاد خان با اتفاق لالہ بھولانا تھہ و درجنیکہ کا
 دیوانی ریست اسلحہ خام داد و چون وی در فساد و غریزان بھوپال کشتہ شد چھوئے خان کہ آدم
 دانشمند بود بشورہ مولابی بی بی پانزہم ماہ ذی القعدۃ الحرام سنہ یکہزار و یکصد و نو و چھ
 روز پنجشنبہ دیوان ریاست بھوپال کشت مولابی بی بی ہر چند حکومت متقل نہاشت ابالوج
 بزرگی وی رئیس غریزان و ارکان دولت ہمہ فرمان پذیرا و بود نہ ہشتاد سال زندگی کرد
 ہمہ خرد و کلان اورا حاجی صاحبہ میگفتند گویند بسیار سخنی و رحیم و منصف مزاج بود و ترستی
 چھوئی خان از تہ دل میخوہست و چھوئی خان در نوشت و خواجہ و حساب بقاعدہ سیاق
 اہل دفتر ہمارت نام داشت و فرمانبری مولابی بی بی بسیار میکرد و با سرداران قرب و جوار
 سازگار ہما نمودہ بود خصوصاً با حجاجی سیدیہ والی گوالیار و اہلہ بانی والی اندر گویند
 کیبا برہہ ابو مرثیہ با اتفاق خیل پندارہ پرگنات بھوپال اغارت و تاراج کرد و بہشت چھوئی خان
 فوج کشی کرد ہیرا بگر سخت و چہار صد پندارہ گرفتار آمدند چھوئی خان ہر کس را دستاویز بنی
 دادہ ہا کرد و گفت اگر بار در ملک ما خواہید آمد چہن گونہ مہمانی شاہ کنیم اہالی و بارادین حرف
 شکفت کردند وی گفت اینہا در نور اتقام نیستند دلیری ایشان بہ پشت گرمی مرہتہ است
 و مرہتہ امر و زبرد دست اندازین رہگذر ایشان را پابند احسان خود کردم تا باز رویان طرف
 نکلند و آخر پھچان شد کہ تا چھوئی خان زندہ بود پندارہ گرد شدہ بھوپال نگر و پندین گفتند و

لاجنای را در میان خود نوشته است به تو یکم را از دیوانی چھوٹی خان خون در جگر گرفت او
 شریف محمد خان بن فاضل محمد خان بن دوست محمد خان بهادر را با خود میخست گفت نواب
 غلام چھوٹی خان را اختیار ریاست گردانیده جمله برادران را زیر حکم وی داشته است غیرت و
 شجاعتی که پیش او سر خم میکنند مگر خیال نکات ناموس هیچ نیست اگر من بجای شما بودم ما
 از روزگار وی می بردم و دم شریف محمد خان گفت چه باید کرد نواب مختار کا خود دست هر کرا
 میخواهد بپایند و هر کرا میخواهد می اندازد یکم گفت نزد من مال بسیار است اگر حوصله است
 کاری میتوانی کرد شریف محمد خان برگفته وی بازی خورده اخوان را شفق ساخت و پوشید
 بگردن و بدن سپاه مصر و شد چون هنگام کار که یکم ند کو پل سیاه هم ندو تا بمالغ چه رسد
 شریف محمد خان مجبور گشته از بجوپال برخاسته بسپهوار آمد و سپاه خود آراستہ پیروزه وزیر محمد خان
 با اہل خانہ خود بر پشت که درین وقت بدست مرہ بود بخانہ میر عبدالرسول میر عبدالہی
 بگذشت و خواست که نخستین قلعه کنور را بگیرد و بنا بر آن کوئی خان قلعه دار را با خود آویخته سپاہ خود
 بآن سپهواران کرد نواب حیات محمد خان این خبر دریافته سید کاظم علی را با برخی سوار و پیاده
 طرف کنور رخصت کرد باین قلعه تلافی فریقین دست بهم داد و بعد تنیز و آویز بسیار فوج
 شریف محمد خان بکمر بست و میر کاظم علی بر حمت حق پیوست نواب کیفیت که سخن آمد
 و شهادت سید دریافته مقتدی را با فوجی دلاور برگزیده فرستاد و کوئچان را بحضور طلبید و قید فرستاد
 شریف محمد خان با سپاه خود که تخمیناً هفت صد کس باشند و اندک سپاه عامل آتش که جدا و جدا
 و سواران غارتگر پنداره با مختار محمد خان کامل محمد خان و مشرف محمد خان عاشق محمد خان
 و حافظ محمد خان برادران خود بر حمت محمد خان بن فتح محمد خان بن دیوان عاقل خان بقصد پیروز
 برگشت چھوٹی خان دیوان چون برین ماجرا آگاه شد حسین محمد خان میر انزی خیل بر منبر خیل
 بن دوست محمد خان مرحوم و انور خان کمال زنی را با فوج چیده برای مقابلہ ایشان فرستاد
 سمت مغرب بفاصله پنج گز و از بجوپال بر موضع پنداشان زد و ہم ماه مجادی الاولی سال ۱۲۸۰

بکین روز دود و صد و یک چتری قدسی روز شنبه هر دو فوج با یکدیگر بر خوردند خیل پنداره و سپاه
عادل آتش کشت سپاه بهوپال دیده پیمان رفاقت فراموش کرده گریخت و فوج شریف محمد خان
هم بر بفرار نهاد و ناچار شریف محمد خان بابرادران یکدل دست از جان شسته و رسیدن به
پای تپت افشوده و آدم در الکی داده تیغ از نیام بر کشیده سپاه بادپس را بکجوالان آورده و قلب
سپاه بهوپال درآمد و چند تن سواران نامور از بالایی زمین بر روی زمین انداخته آخر کار
سواران نیز و گذار بهوپال زهر سوخته شریف محمد خان و برادرانش سواهی کامل محمد خان که
از قلب سپاه مرده و از جان سلامت برده هر یک کشتند و سرهای مقتولان را بهوپال آوردند
نوابان زمین واقعه نکین شدند و حکم بدین کردند سرهای کشتگان را دو گویند بعد این سخنچه چو بی خان
بید غده کرده و سر پا غور گشت و سر کشتان افغانه را پیش خود بزرگوفی ادب نشاندند برادران
نوابان نیز کاتش رنجیدند و اندیشیدند که جای وی در دل نواب بسیارست بسعی از از اوج
دیوانی سخا و اقبال و ناچار خواستند که کد ام حلیه خود نواب بکشند و ملک بهوپال ابا بنامش
یا یکی را از میان خود بسرداری گزینند غرض درین خیال هنگام فرصت می جستند تا آنکه روز
عید الفطر و یک نواب حیات محمد خان از نماز عید برگشت و برای سلام معمولی بی حسب تم
معه و درون قصر قلعه کهنه رفت سخات محمد خان پسر حسین محمد خان که مدی پریشان علاج
قوی اندام بود با جوق افغانان بقعه مذکور درآمد و سر فرزند محمد خان عرف کولی خان پسر
خضر محمد خان را در دست راست محمد خان ابا بنی سپاه برد قلعه نشاند و در کرباخان میا خان
را با خود گرفته بقاعده مستمره درون محل شد و کوشش بجای آورد و ندید عید گذرانید و نزدیک
نواب شست و از بهر رنج رانند و دشنامی سخن گفت که شما غلامی ابر خویش گماشته مرتبه او را
نمایند فرشته اید او را غل بکنید یا مارا بگوئید که او را کشته شری را دفع کنیم نواب فرمود
او غلام در خرم نیست مثل فرزندانش پرورده ام و بنا بر حسن عقیدت و پاک طینت و
دیوانیاست خود گردانیده ام هنوز از وی کدام تکلمی سر نزده و ناشایسته و نابایسته بگو

نیامده که سیاستش کنم اگر باشا که ام گستاخی کرده باشد باید گفت که گوشمالی وی نیامد و درین تقریر
 بیکن نگمان نجات محمد خان جریسته خواست که پنجه خنجر نواب را بر سر او بر سر او چو بدار که از پس
 پرده این همه سخنها گوش میکرد بی محابا در حرم سر در آمده چوب نقره که بدست خویش داشت
 بر فرق نجات محمد خان زندان محلسه بود و این جزا فریاد آغاز نهادند شیخ مقیم و حاجی پنا
 و حاجی میان و علی خان و ذوالفقار خان مصطفی نواب درون حرم سر خنجریده با غیبت
 زیر تیغ گرفتند و سر از تنهای شان جدا ساختند کولیخان حال دریافته زود از در قلعه بر خاسته
 و از شهر سبک برآمده راه انبایانی جاگیر خود گرفت راجه بھولانا تھکه که برای سلام عید بر بار
 آمده بود نیز در همین محرک گشته شد چھوٹی خان بعد این واقعه چون دید که سلامت من در میان
 بھوپال دشواریست لاجرم بسیاری را از ایشان بکشت و بسیاری را از شهر بدر کرد و از بسیار
 عهده و پیمان گرفت و در جوالی بھوپال محافظان خود بنشانند و تفرود و سرکشی افغانان را بخلاک
 برابر کرد اگر چه این نظام باعث اندفاع کامل فتنه و فساد نشد اما نسبت بد نظمی سابق آن
 بند و بست صورت بدست سپس چھوٹی خان سمت مشرق بلده بھوپال بر رود بان گنگا
 پتی بزرگ از سنگ و گچ بنا نهاد و میر عابد و عبد النبی دار و ده این تعمیر بودند همچنین گرد شهر خند
 کند چون عمرش بسر آمده بود کار خندق را تمام ماند همچنین قلعه فتح گدھر را تعمیر و در میسم حکم
 ساخت و عمارت عالی برای خود طرح انداخت و در همین ایام مولایابی در گذشت و در مسجد
 سنگین از بناهای عالی شان هنوز یادگار مانده است چھوٹی خان مرد میانه اندام بود و فخر
 و ذوق را غرور و سخن بلجابت و چالپوسی میکرد و وضع هندو داند داشت بدست و ششم ماه جادی
 شش که یکم از دو دوصد و نه هجری روز شنبه آخر شب چهل ساله در گذشت روز دیگر درون قلعه
 فتح گدھر مدفون گردید امیر محمد خان پسرش بجایت یاران خود نواب خان دارا بختان
 محمود و خان داؤد و خان امام خان وزیر خان میر جمیل میر اسد الله میر حاتم و غیره خلعت دیوانه
 از نواب حاصل کرد و یارانی او را از دانش بی بهره یافته بهوای نفس اماره هر چه خواستند کردند

و بنیاد امن و انصاف از پا درآمدند نواب بن جمال بر ایمنه او مهر خول فرمود و حکم داد
که انصاف خود را در شهر بدر و در هر میان او استادی کرده و از شهر زنده در قلعه فتح که نه شده
بجنگ نواب پرداختند و بتوب و قنقلک در ساختن آنکه خیلی خانهای شهر بجهوالی رفته
کلوه در هم گسست بعد دوسه روز که حوصله کشی کرد نواب محارب در خود ندیده قرار بر قرار گزیده
و دست مختارین و اموالی بالی شهر دراز کرده تخمینا شش کلب رویه کرد و آورده نیم شب
دریچه مشرق رویه قلعه را کشاد و جاده ناپیور سپرد و پیش از آنکه رنجوی به جوسلیا حاکم آنجا
رسیده به سلاک نوکرانش دکه دهند و اگر بگویند قلعه بوشنگ آباد میگویند راجه ناپیور چنان
سوار و پیاده بسر کردی که هر رام با پو و پانژ و رنگ پندت و نو و خان سفید پوش برای گرفتار
قلعه بوشنگ آباد فرستاد و سپاه ناپیور قلعه مذکور را محاصره کرد و شیخ مقیم قلعه و ارباب و بنر اسپان
که در قلعه داشت بعد از هفت و شصت روز نشت و چنانکه باید کوشید و از جبهوالی بهم ده هزار سپاه
بسر واری بخشی خیراتی لعل و محراب خان کلبک قلعه گیلان مذکور گسیل کرد و با هم چندی نبرد و یک
اتفاق افتاد شبی مولوی محمد خان کابلی با صد افغان و شش هزاری بران از قلعه مذکور برآمد
بیک نگاه بر نیام امرای ناپیور ریخت و چند سران کفار را بدوزخ فرستاد و ازین شیخون لزل
عظیم در لشکر مخالف افتاد ایشان بعد ازین دستبرد بقاعه برگشتند یکی از ابلا فیضیل بندو
سبر و او مهره آن بر حسین محمد خان سیدنی الحال جان داد و نوج غنیم تعاقب کرده دست
از هر سو محاصره نموده مصان سخت انداختند فوج جبهوالی شکست خورده از دیبای نزدیک
بگذشت و قلعه و اربابان را نه توانش و کوشش نموده آخر کار چهاره جزگند شتن قلعه ندید
قلعه را بدست آنها بازگذاشت جان به سلامت بر دوزخ ناپیور قلعه را تصرف شد گویند آن
در اوائل سده یک هزاره دود و ده تاجری رو نمود و مهت رام که بعد دیوانی چھوئی خان متصدی
دو قرش بود ساره اقبالش یافته خطاب اعلی یافته دیوان ریست گشت و بر مسند حکومت
نشست و زن چھوئی خان دیوان بعد مردن شوهر خود و بد شدن پسر در سر و رخ رفت این

والی تونک برای وی قدری مایه مقرر فرمود و پسرش امیر محمد خان نزد نواب محمدرضا خان جنگل
رئیس جاوهر رفته و برگر که کمینه نوکران وی منسلک شد چون نوبت یاست بھوپال باین
سرحد کشید روزی شخصی با چند سوار بر در شهر رسیده اندرون آملن غوث و بانان نگذاشتند
که درون بیاید وی گفت من وزیر محمد خان پسر شریف محمد خان برادر عم زاد نواب حیات محمد خان
این جنس نواب سید او پیش خود طلبید و از حالش پرسید و گفت بعد از رفتن از بھوپال چون
زندگی کردید گفت از ظلم و ستم چھوٹی خان بدر شده آواره گشتیم و مدتی نزد ہی سنگهراجپوت
او و ثواری و قزاقی بسر بردیم و از آنجا بحیدرآباد و کنشتانفہ رسیدہ نظام الملک صاحب
بہادر نوکر کشیدیم چون حالات ویرانی بھوپال گوش خورد فوسوس بسیار آمد حالا بارادہ خان
آمده ایم نواب این حرمت از ایشان خوش کرده از مسند برخاستہ در برگرفت و پسر خود اندو
می بینیم کہ تونکسبان این یاست باشی بعد چند ماہ نواب بہت امرا را از دیوانی برکنار
خواست کہ ایشان را دیوان ریست گردانند غوث محمد خان فرزند نواب بلای آمد و عصمت
زوجہ نواب گفت کہ این کس اختیار نباید داد کمینہ آن ستمما کہ بر بزرگان وی رفتہ است
چون زبدل خود وارد و خواستگار خون پدر خود است نواب حیات محمد خان فسخ غم کرد و بصلحا
حکیم سیف الدین مرید محمد خان پسر کصفت محمد خان پسر سلطان محمد خان طلبید مرید محمد خان
کہ از دست ظلمش در رخت گدازد خلایق سجان آمده بود با ہزار جوان و دوازدهم ماہ وی لقمہ
رویشنبہ سکہ بکذا رود و صد و ہجری وارد بھوپال گشتہ بیرون شہر دماغ پدر خود فرو
و تمام روز بیاد بزرگان خود با ندوہ گذرانید و در ختمہا را در برگرفتہ ہای ہای میگریست و صبح
ساہوکاران دہشت چون بانواب ملاقات کرد سخنهای چاپلوسی و سالوسی بسیار کردہ از خود
بحدی رھنی ساخت کہ در اول ملاقات جای او بدل نواب زیادہ از غوث محمد خان گردید
بعد ملاقات نواب درون محل بہت سلام عصمت میگم صاحبہ نعت و از دور کونش سجا آورد
و باد نیش بست و عمہ گفتہ بسخنهای فریبک میزد دل میکشا جہ ہم غوث ساخت همچنین با جملہ

اشکریان و شهریان با خلاق و دوستی تمام پیش آمد بلکه با هر کس برادرانه کمال آشتی بر خورد و آن
خود را می گوید و انیدما بعضی افغانان آمدن او را در شهر زبون بهشت گفتند باید دید انجام این
آنها زنده شود با جمله نواب اقبال حکیم سیف الدین و گمانی میان یازدهم جمادی الاولی سنه
یکه هزاره و دویست و یازده هجری خلعت نیابت بخشید مرید محمد خان نائب یاست شده
غریبان را بقدر امکان کاران را خلعتها داده تمام اخلاق نمود و بصورت ز خطیه دخل مرید را از
بجوابان برشته خارج نشست و بعد از این مریدش از حال دل برگشت بر میوه زن اجیه می ام
ستودا نمود و راجه بیعت ام و خواهر زاده شش خیالی رام را یک نیم ماه قید داشته با خنده هزار
روید چربانه را که در دوجون شویش پنداره و دیگر سران طراف در این زمان بیشتر بود و کیفیت در
فوج قتلست کرد اما در دلولان ماهوار که تو باهی کرد و درنگ نمود سپاه مسبب نیا فتن سخنواره
تا چند ماهه که او دلوید اشد مرید محمد خان از هر خانه بقدر حیثیت نقد و زر گرفت با کسانیکه باطلعت
در این پیش آمده بود و شیشی آغازید بران هم میج سود حاصل نشد و این همه حاصله که ستانده کافی
نیفتاد و زیادت از کثرت قرض بر چساره گشت یازدهم رجب سنه مذکور روز شنبه وقت
عصر مرید محمد خان نزد یک عصبیت یکم رفت و گفت که صداف بسیارند و دل غلغلل اگر سپاه
کم میگویم و شمنان میزنند و اگر میگویم زلفه باید چند لک و پیه بدمید که در سپاه تقسیم کنم یکم گفت
شما دیوان ریاست هستید بمیرید و بدمید زرم زلفه کجاست که او از شما کم اگر گفتند
پسین پرده میشد نامیده شها نعمت خان که مرید محمد خان زلفه کجاست که او از شما کم اگر گفتند
مرید پرده فریده عصمت یکم جمع گلاب خواج برادر محمد علی بوبره و غیره زیر تیغ گرفته ارجا
گشتند کسان مرید محمد خان در دم فراهم آمده نقد و جنس خایه بنیاب زدند مرید محمد خان جمله
عصمت را بچرت که در فرستاده و پیرایه رفیع بدایمی خود قسمت این حرکت بزود غوث محمد خان
پسر غلاب برست که وی این معنی را بمن گفته بود و بعد قتل یکم باغی گشته در قلعه رفت که
پشت و شهر می دید و متانی در خیالی آثار رسای مردم از دستش عاجز آمده نیم شب بر تیر

پیش خدا دست و عابر پشت زوالش میجو استند و روی از قلعه فتح گد که کشتی سواره بقلعه گد
آمد و بقصد نواب فیض محمد خان رسیده با دختر غریبی که خود دست لختی آنجا آوریده بود که خواب
بیناک دیده بیدار شد و دست درن گرفته در کشتی پنجمست بقصد فتح گد که با او گدیند هرگاه
بقصد زخاف نزد آن زن میرفت دیوانه وار بر روی می آمد و سر بر می داشت و میگفت که در نهادن
آتش اقاوه که از آن نعل میسوزد تا بیدارم و قرارم و چون چشم می بندم اشکال میسب شیر و مار
و پری و خواب می بینم که گویا قصد هلاک من دارند و پیوسته علم کشتن عوشت محمد خان و وزیر محمد خان
بخط و شمشیر اما میسر نشد وزیر محمد خان در آن هنگام بر نیاید تا تاخت بود و مردم محمد خان خطی در باره
قتل ایشان بنام حیرم خان عالی حین بود با بی فوشت اتفاقا آن خط بدست میر محمد خان افتاد و وزیر محمد خان
بر ماجرا وقوف یافته بر سر حیرم خان مذکور تاخت وی حواس گم کرده بگریخت وزیر محمد خان جمله
اسباب و حشم و توپخانه بقصد خود آورد و در قلعه چوکی گد و گنور را متصرف گردید و نواب
حیات محمد خان بود و بدین حال کولنجان جاگیر دارانبا پانی را با قراعه عظامی خلعت نیابت جن
رفع فتنه مردم محمد خان طلبید کولنجان از مقر خود جنبیده در سو و محل غور با وزیر محمد خان ملاقی
گشت و هر دو برابر در بجهوپال رسیدند وزیر محمد خان قریب پل نیخته دیوان چھوکی خان ڈیرہ
خود کرد و کولنجان بموضع چھو لاخمیزه مردم محمد خان چون از دیوان هر دو گاه بی یافت بالا
انگلیز صوبہ سرخ را که از طرف سیند ہیہ مامور بود برای کمک خود طلبید وی با بیست هزار
آمد نزد یک عید گاه بر این فتح گد فرو نهاد و گفت دل که ام قلعه از ریاست بھوپال بمن سپارید
بعد مدو شما میگویم نواب دشمن شامی حکم مردم محمد خان خواست که قلعه اسلام نگر بدو بھوپال بھوپال
میر خان که هنوز سپاهی نوکر ریاست بھوپال بود قلعه فتح گد سپرده و عوشت محمد خان از گد
امیر خان گذشت بالا را و بر قلعه اسلام نگر نزد قاور محمد خان قلعه دارانجا حکم مقرر می نمود و نواب
حیات محمد خان و وزیر محمد خان بدفع اعدا پر دست و بھرب توپ و بان قافیہ بر غنیمت
ساخت مردم محمد خان گریخت و صوبہ گد با بر امیرین برده قلعه آنجا تفویض نمود بالا را و خلعت

بجایان بل نام از طرف خود آنجا نشاند و در سر و رخ برگشت و بعد یک ماه باسی یا چیل هزار
پیاو ده و سیوار و توپخانه و غیره و سامان پیکار از سر و رخ بجو پال آمد و بمیدان گونبد پوره کبریا حمله
یک میل از شهر است فرود آمد و در دیگر نواب غوث محمد خان و وزیر محمد خان بهادر با سپاهیکه داشتند
در میدانیکه اکنون باغ فرحت فراست صفت جنگ کشیدند غوث پوپ و بان از هر دو سو بلند شد
و کشت و خون بسیار گردید بالا را و شکست نمایان خورده برگشت و تا سر و رخ بجو پال نایب تاد
و نواب میر خان نوکری که در پشت پیش حصون تاد و بلکر رفت و میاوی قیامت سر و سر لشکر کشت
و مرید محمد خان که همراه بالا را و گردن بون سر و رخ برفته بود بالا را و اوراقیده کرده زرمو خود طلبید
وی گفت نزد من هیچ نیست چون این گفتن سود ندارد انجام کار الماس گشتی بر آورده فرود آمد
بالا را و اوراقیده گمان حیات لاشه او را تاد و در زمین شدن نداد آخر چون لاشه او
بو کرد و بقیعین است که وی مرده است اجازت گور و کفن داد و آفتانان بجو پال مرید محمد خان
بندی یاد میکنند اگر سر و رخ میر و نذر قبر او بجای فاتح پنج پا پوش زدن واجب می شناسند لقصه
بعد رفتن مرید محمد خان میان وزیر محمد خان با غوث محمد خان نزد نواب حیات محمد خان آمده فحار
کار بیت شد و مخاطب بوزیرالدوله گشت سبج هوشان این مصرع بود و دخل است سلطان محمد زید
و چون وزیر محمد خان نائب است شد کولینان که تمنای این منصب است رنجیده از بجو پال
بقصبه انبایانی رفت وزیر محمد خان و لایست محمد خان را برای گرفتن قلعه رسیدن دست نائب
بالا را و رخصت کرد وی بجوالی قلعه رسیده در مضائقه قلعگیان کوشید و چون دید که گلوار توپ
بر فراز کوه غیر سه بضبط طرق پرداخته رسد قلعه مسدود نمود و درین میان وزیر محمد خان هم از
عقب سیده درجاها ویران اسپین مورچه بندی ساخت بجایان بل چار و ناچار از قلعه فرود آمد
و سه مصاف کرده برگشت و اندرون حصا شست جمله رعایای اسپین نیز از درون قلعه
بود چون غلبه مخفوق شد قلعه را همه را از قلعه بیرون کرد لشکر بایان بجو پال که بیشتر قوم روهیل بودند
دست تباراج کشادند و بازانان و دختران و کودکان آنچه کردند که در نهبان بل هم از طولی محار

تنگ آمده معرفت قائم خان و گل خان و سلطان خان سکینه سر و سر پیغام صلح کرد و بر
 گرفتن سی هزار روپیه برای دادن ماهوار سپاه خود خالی نمودن قلعه قرار داد چنانچه نزدیک
 از وزیر محمد خان گرفته و توپهای کلان را از فرزند برنج قلعه بیابین انداخته باروت را با تفت
 تمام خالی نمود و راه سر و سر پیش گرفت این واقعه در آخر سال یک هزار و دویست و دوازده هجری
 اتفاق افتاد تا پیش اینست که شافع را پسین امداد ایندی + وزیر محمد خان بعد فتح را پسین
 لشکر برانیا پانی کشید و بعد جنگ بسیار سر فرزند محمد خان عرف کوخیاں الیه کرده و قلعه را بر
 محبوب ساخت بعد چند روز نواب حیات محمد خان از تقصیر سر فرزند محمد خان و کوخیاں گذشت
 و از قید مانده قطاش بوشی بخشید در همین ایام وزیر محمد خان قلعه را بهوشنگ آباد را با خود ساخت
 قلعه را مفتوح ساخت و الی ناکپور نور خان سفید پوش پانصد و رنگ پندت و سده و پانصدت
 با فوج گران کسبل کرد تا قلعه مذکور باز گیرند سپاه بهوشنگ آباد رسیده با فوج بجو پال از آباد
 تا چاشت صبح جنگ آراست فوج ناکپور قریب چهل هزار و سپاه بجو پال قریب پنج هزار و
 وزیر محمد خان چون دید که بوی خبر علی صاحب کهنی پنج کی نموده است پس در اسوی قلعه
 چاتنگ نمود و دشمنان او را تهدید یافته جلوزیر در قضا آمدند وزیر محمد خان سمند بسکیر ادرست کرد
 وی خندق را که دوازده گز پهنا بود بر حسته قدم درون حصار در نهاد و فوج ناکپور پیش نه گوی
 رسیده قلعه را محاصره کرد و وزیر محمد خان چهار پنج روز متوقف مانده و کار خود اندیشید و دید که
 در شستن هیچ سود نیست بامداد و یکدهون قلعه بودند سبک برخاسته از دیاری نزدیک شده
 ببحر ای دشوار گز اگر گور پناه جست ناکپور ملین قلعه اگر غنم این قلعه در این مان بر لب
 دریای زبدا از آنکس سنگ در کمال استحکام مبنی بود در سه دوازده صد و پنجاه و دویست
 صاحبان بهادر او شکسته با خاک برابر کردند و بنوا را بجز دیوار یک بر لب زبدا واقع است از
 دیگر از وی باقی نیست نواب حیات محمد خان بارشوخ طبعی و جنگجوی وزیر محمد خان خواست که
 تا دیب نماید لیکن گاه میتوانست کرد که دیگری در غور نظام نهم و نظام نهم نزد خود داشت

و در جبلت و فطرت وزیر محمد خان بهادر چنانکه شجاعت و مردانگی تعبیه بود همچنان خلقت
و طبیعت نواب تن آسانی و سهل انگاری مضمین باین رهگذر نواب سارمیت و جرات ایشان
از دیشناک میانه تا آنکه بشوره پسر خویش کار و بار خود با یکدیگر خان سپرد و اما از وی سر انجام نشد بیست
اختیار وی زود منطوقی گردید و فیما بین غوث محمد خان و وزیر محمد خان آکنایه بخش رونمود
چهار مرتبه جنگ شد و جنگ چهارم که بر موضع بیشن کپیره برگشته تال افتاق افتاد و اسب بیکت
ملازمان اعتماد نواب حیات محمد خان کشته شدند غوث محمد خان محمد شاه خان را از سر فرج
کریم خان پنداره را از شجاع علی و طلبیده با خود آمیخت این هر دو با سپاه خود آمدند وزیر محمد
هم از قلعه اسلام نگر برآمده در سواد بھوپال برابر باغ نوبهار صفات کرد و در عین بهنگام زعم بابا
آمد هر یکی بجای خود برگشت سپس میان این هر دو ناجاتی شد محمد شاه خان با یکدیگر خان طرف
سر فرج رفت و کریم خان نیز راه خود گرفت غوث محمد خان نزد دهمارا راجه دولت اسم سینه شد
مد و جست تا وزیر محمد خان را از بھوپال بیرون کند درین میان سینه به اسلام نگر اگر نرفته حکیم
اسد علی اوچینی را همراه غوث محمد خان برای بند و بست بھوپال رخصت کرد گویند فضل علی
برادر حکیم مذکور سابق در سر کار بھوپال نوکر بود و بکدام حرم او را از بھوپال بدر کرد و بودند
حکیم اسد علی کینه آن در دل داشت و قنیکه در بھوپال آمد وزیر محمد خان پی به مقصود برده مصلحت
و رمهانی اسد علی بفایت درجه کوشید حکیم مذکور چون ابتری کار نواب معلوم نمود و پدر و پسر را
آدم غیر مظم یافت و وزیر محمد خان را آدم حرمی و عاقل قابل یاست شناخت بعنوان ظان هر
با هم آشتی داده مراجعت نمود وزیر محمد خان ظالم بھوپال بطور خود کرد و نواب کرام تمام در قفس خود
جا گرفتار و حال خود را از دهم بخوان سیکندر و دود و صد و بیست و سه سحر بی بیچا زینب نهاد و سه در گذشت
فصل پنجم در ذکر سیاحت نواب غوث محمد خان و او در جنگ با افواج
راجهای ناپور و کوالیار و محاصر بھوپال و کوشش و شش میان وزیر محمد خان
چهارم شوال سنه یک هزار و دود و صد و بیست و سه هجری نواب غوث محمد خان بجای پدر بکن شدند

وزیر محمد خان درین وقت مردم بسیار موضع خود گرد آورده زور زاده گرفت و از او با ستمی
اطراف ترکانه خواست گویند و آن زمانیکه پیش پشی سنگ را جوت او سب واره بود و قوش
در یکبار می بریده شد آن سب صبار قمار را که از سپان نامی و کن سرنگ ننگ بود و یکبار می
کیدم آن سب میدم را از خود جدا نمیداشت از اینجا باش وزیر محمد خان سوار سب می بریده است
یافت و در خیل پنداره و جز آن و غده اوجدی خالک مد که چون کسی میگفت سوار سب می
آمد مردم حواس ناخفته میگرفتند چون بیشتر ملک اجنه ناگه بر و گو الیا را تاخت غارت مینکردند
ظرف والی ناگه بر صدیق علیخان با سپاه موفور و از جانب الی گو الیا را تاتیه تا تحه بالشکر چار
بقصد جنگ در سده کهنه رود و صد و بیست چهار جبری وارد بجو پال شدند وزیر محمد خان و
اجو هم جزو عیال و طفلان او بجو پال گشتند خود در قلعه گنور پناه جست و متحصن شدند
صدیق علیخان نواب غوث محمد خان را گفت وزیر محمد خان روش بزرگان خود فراموش
کرده رعایای را بجهت کھو و سینه بهادر از آزار بامیه ساندن برای تادیب می نامویر شده ام
اگر بدست می آید می بزم ورنه عیال و اطفال و ابرین سپارید نواب پاس بر او می عیال
وزیر محمد خان او مجلسی خود جدا داده جواب گفت بدون وزیر محمد خان بدست شماست اگر
بیانید بزرگان فرزندان و نژاد موافقه گناه می ادا نمائید یا جست و گنه بودم و ستم کاره را
چند و آن طفلان بجهت سبب صدیق علیخان چون دید که نواب پاس ناموس کرده ازین معنی
پنهان می میکند گفت پس سر کلان خود را بفرستد آتش فتنه فرو نشاند و با هم اطفال من نمود
بنیادهای سر شمت را بر کوه بهادر دیدن فرزندان شما خوش شوند و صفای باطن شما بدیل شان
استوار گرد و روز و با احترام تمام رخصت شان نمایند بصلحت وقت سخن صدیق علیخان بدست
می چندی سپاه ناگه بر و بجو پال گزشت و نواب وزیر محمد خان را بچند خیلانش که بجهت
حکیم سر کلان بدین بود ناگه بر و وزیر محمد خان لکده و ماه غلظت او و بیکان لکمان در بجو پال آمد
و قلعه و شهر از دست سپاه ناگه باز تساند و نواب اطلالت و سرزنش کرده می گفت آنچه شد

میشود که فلان بهمان شد و نام آنهار بر ویس لعل جی و روپ چند در دم بجای پیل پال شدند
و نوبت رای بخشش منی لعل بخشی سوچ مل را از اتواب بسته پرا نیدند چون معز محمد خان
بنالگو و رسید حوالی نالگو بهی صدیق علیخان که در المام بهت وی بود و گاهه در خمار
آمده ملاقات کرد و بتسل و خاطر داری پروخت و تا یکسال نگه داشته بعلای خلعت شایسته
خصت بجا پال کرد و تا سه کوه مشایعت نمود نواب خبر قدوم بر خوراد و خوشنود باغ عزیزان
و اکابر بهت ناموضع زور کندی که از بجا پال بفاصله سجد کرده واقع است شافته بر خوراد
و بجای دولت آوردین نزدیکی نواب میر خان پریس توک بوم جنگل کپور قریب بجا پال
رسیده از وزیر محمد خان فرج انگار شد و وزیر محمد خان که از دیر باز کینه را با کپور بدل دشت معان
ایشان شد و با اتفاق کید کرد حوالی ساگر بار فوج نالگو و خمیه زو میر خان گفت بهین فریباید جنگید
وزیر محمد خان گفت لعل و سپاه از راه روی کوفته است فرو دهن جنگ باید کشید میر خان نشنید
و جنگید سپاهش پس ناگه دید میر خان وزیر محمد خان گفت دشمن چیره آمد باید که رخت وزیر محمد خان
جواب داد که شما بروید من تا جان دتن دارم از جانی جنبه میر خان و بر تافت و وزیر محمد خان
جز نثار و بر نثار و قراول و چند دل سپاه خود درست ساخته مقابل شد با نالگو فوج ایشانست
بفوج نالگو بسیار کم بود که بدلاوری طبع و یاوری طالع و استقلال مزاج میدان گرفته دشمن را
که میزایدین میان سر هنری کلو صاحب بهادر که متصل دریای نرید با فوج انگیزی میم بود
شریک فوج نالگو شد و مقابله میر خان کرد وزیر محمد خان این خبر دریافت میر خان الفتنه و شتا
که حال لازم چشم ندارد من با صاحبان بهادر جنگ نیکم از ان مان که جنرل کدی صاحبان
مدد کرده ام را با سر کار کشید دوستی و اتحاد استین بعد کوچ نموده و از زمینداران که
در دنیا زمندی پیش آمدند پیشکشها گرفته و کسی که سر فرو نیا در شاپوسب کرده و اردو بجا پال شد
بود تا غار موهمه مانوا بسبب غوث محمد خان آگاه سفر کرده و قلع را رسیدن برو و کافشکد کچه را
با چهار صد سوار ظاهر گرفته موضع احمد پور را تاراج کرد و تا حوالی بجهلیسته باخته هر چه یافت

و نوبت رای بخشش منی لعل بخشی سوچ مل را از اتواب بسته پرا نیدند چون معز محمد خان بنالگو و رسید حوالی نالگو بهی صدیق علیخان که در المام بهت وی بود و گاهه در خمار آمده ملاقات کرد و بتسل و خاطر داری پروخت و تا یکسال نگه داشته بعلای خلعت شایسته خصت بجا پال کرد و تا سه کوه مشایعت نمود نواب خبر قدوم بر خوراد و خوشنود باغ عزیزان و اکابر بهت ناموضع زور کندی که از بجا پال بفاصله سجد کرده واقع است شافته بر خوراد و بجای دولت آوردین نزدیکی نواب میر خان پریس توک بوم جنگل کپور قریب بجا پال رسیده از وزیر محمد خان فرج انگار شد و وزیر محمد خان که از دیر باز کینه را با کپور بدل دشت معان ایشان شد و با اتفاق کید کرد حوالی ساگر بار فوج نالگو و خمیه زو میر خان گفت بهین فریباید جنگید وزیر محمد خان گفت لعل و سپاه از راه روی کوفته است فرو دهن جنگ باید کشید میر خان نشنید و جنگید سپاهش پس ناگه دید میر خان وزیر محمد خان گفت دشمن چیره آمد باید که رخت وزیر محمد خان جواب داد که شما بروید من تا جان دتن دارم از جانی جنبه میر خان و بر تافت و وزیر محمد خان جز نثار و بر نثار و قراول و چند دل سپاه خود درست ساخته مقابل شد با نالگو فوج ایشانست بفوج نالگو بسیار کم بود که بدلاوری طبع و یاوری طالع و استقلال مزاج میدان گرفته دشمن را که میزایدین میان سر هنری کلو صاحب بهادر که متصل دریای نرید با فوج انگیزی میم بود شریک فوج نالگو شد و مقابله میر خان کرد وزیر محمد خان این خبر دریافت میر خان الفتنه و شتا که حال لازم چشم ندارد من با صاحبان بهادر جنگ نیکم از ان مان که جنرل کدی صاحبان مدد کرده ام را با سر کار کشید دوستی و اتحاد استین بعد کوچ نموده و از زمینداران که در دنیا زمندی پیش آمدند پیشکشها گرفته و کسی که سر فرو نیا در شاپوسب کرده و اردو بجا پال شد بود تا غار موهمه مانوا بسبب غوث محمد خان آگاه سفر کرده و قلع را رسیدن برو و کافشکد کچه را با چهار صد سوار ظاهر گرفته موضع احمد پور را تاراج کرد و تا حوالی بجهلیسته باخته هر چه یافت

بنیفا بر یکی شکیه حاکم جیلسته از طرف سینه حیه با چار پلشن و بسیار سواران مرهه قابل گریز
تا دو پاس معرکه جدال و قتال گرمی داشت توپ و تفنگ بگردار و رعد غرید برق شمشیر
در میدان جنگ درخشید آخر نیفتح بر پرچم نواب بھوپال و زید روز دیگر نواب و وزیر بسو
بھوپال کوچ کرده سر سواری حصار با گرد و گرفتند خبر رسید که نواب میر خان می آید وزیر نواب کو
منوده با ایشان دوستانه برخوردند و بدیدن یکدیگر دل خوش کردند از آنجا نواب غوث محمد خان
بقصبه انبایانی آمد سر فرزند محمد خان رئیس آنجا استقبال منوده قدوم ایشان را اگر ایمی داشت
مراسم محافی بجا آورد نواب وزیر بر مکان خان مذکور رفتند و گوهر محمد خان را نظر بند کرده
واجد محمد خان را بر و ساد امارت آنجا متمکن کردند و سر فرزند محمد خان را گفتند نقتله گوهر محمد خان
برادر علقاتی واجد محمد خان ابرو داشته جای شما پسر رشید شما دویم و فردای آن کوچ منوده بکین
آمدند و اینجا دوسه مقام کرده موضع چوپرس کنار دریای بزرگ رفتند آنجا معلوم شد که غوث
صاحب سپاه ناگپور برای جنگ آمده چون نزدیک سیده بود لب یا حرت ضرب سخت رود از
از کشته پشته شد غوث صاحب زور تماشای کار زار میدید سواران سکه از سپاه بھوپال
آن سوگند نشنید غوث ایشان از انان فوج خود پداشته از جای خود جنبیدند زیرا که در فوج
ناگپور هم سکهان بودند اینها نزدیکتر سیده ناگهان بر سر و نقش ریخته سرش از تن جدا شده
پیش نواب آورد و در لشکر ناگپور این واقعه دریافتند و بر یافت و بملک خود گریخت نواب وزیر
قرین فیروزی و اقبال بشهر بھوپال مراجعت کردند باز خبر آمد که رام بول سالدار اراج ناگپور
قلعه محکوم بر تصرف شده است وزیر محمد خان دودم بلغا کرده بر سرش تاخت وزیر وزیر خست
رام بول تاب مقاومت نیاورده و بگریخت آبروی خود بر سخت والی ناگپور و گوالیار را زود ستبر
وزیر محمد خان ناچار شده و لشکر کشی بغیرم اتیصال کامل کردند نخستین در سده کینار و دوس
و نوزده فصلی جلگه ابوسر و رسیدند حیه با سپاه بسیار محاصره بھوپال کرد و قریب چهار ماه در سخت
محصوران کوشید چون موسم بر شکال آمد محاصره بی سود دیده بچند پری برگشت بعد بارش

صبح دسره بارام لعل و کرشنا بجا و دوان سنگه و پنجاه و دو هزار سپاه از طرف سید میسر
و صدیق علیخان باسی هزار لشکر جزا از طرف اجه ناگیور عثمان و عثمان رسیده بجو پال از چاه
فرزگر فتنه گویند مدت این محاصره ثانی شش ماه بود درین محاصره مخصوصان خیلی اریج و بلا ویدند و
بسیاری جلاوطن گردیدند و بسیاری بقتل جان دادند فوج قلیل باقی نماند و چند کس از شهر ماندند
خلو از توپ و تفنگ زلزله در زمین و زمان افکندند و چالی دشمن نزدیکتر شدند وزیر محمد خان قدم
ثبات فشرده گوی سبقت از دیوان نامی برد و تا پنج میچ محمد خان مالک صاحب بیاد رند که بیست که
دوماراجه دولت ام سید حمید و رکھوچی راجه برابری والی ناگیور باجم شوری کرده و خواستند که
ملک بجو پال گرفته باجم تصیف نمایند بنابران باتفاق یکدیگر در سید کینار و هشتصد و دو هزار و
عیسوی حمله آور شدند همه کاب جگوا بابو بیست و پنج هزار فوج و بادان سنگه و دوازده پلشن و سی
ضرب تپه بارام لعل و کرشنا بجا و پانزده هزار سپاه جلا پنجاه و دو هزار فوج گوالیار و صدیق علیخان
سی هزار جمله شتاد و دو هزار سپاه محاصر بجو پال کرد و سپاه بجو پال یازده هزار بود و آن جمله ملازمش هزار
و هشتصد و سیان نواب مارخان برادرزاده کریم خان بنده سیه هزار و هشتصد و سیان تن سنگه و سید اسحاق بادی
و دو هزار این سپاه قلیل تا پانزده روز و بیست و یک توپ تفنگ و دشمن گرم بود یعنی چندی فوج بنده از هر یک
بجو پال بسبب نایابی آذوقه متفرق گشت بکلی سه هزار و یکصد نفر باقی ماندند باری تفصیل که همراه
آویز سنگه صد نفر و همراه جی سنگه برادرزاده کنوری دو صد نفر و همراه باقر علی برادرزاده برادر
دو صد نفر و با سید برهنه دو صد نفر و همراه ملا محمد خان برادرزاده اقدار امین قدر و همراه خواججه
چینه برادرزاده جمعلاتی دو صد نفر و همراه نواب خرم محمد خان برادرزاده پیر چهار صد نفر و همراه
کریم محمد خان برادرزاده امامی دو صد نفر و همراه لاکلشن راسی برگرگی بیسیانهای صد نفر
و همراه دل محمد خان در قلعه فتح گنده دو صد نفر و همراه غلام سنگه در بالای قلعه یک صد نفر
و همراه سیدی خان بزباب فتح گنده بیست و دو نفر و در کابل نیز محمد خان که بعد در کس میر سید و در شهر
کرده در میک و دیا قنده نفر باجم برادرزاده چیل ضرب توپ بر لشکر دشمن سر میشد و منکام پوش

بقدر ضرورت سرسید آمدند و تفنگ سیر میکردند زیر آگه گلوله اشش با شکر دشمن نیز سید چون غلغل
 و باز در نماندند که دانه از طرف آگهی کشیده می آمد و بیک وین و کاغذی از زیر دوی دران
 به دروازۀ اتوارم و صدیق علیخان بر دروازۀ کهنه جلد کردند فوج ناگه بر دروازۀ شکسته
 درون شهر وارد زنان خانان شهر که با همای سر راه بودند چندان سنگ و خشت ریخته که صد
 آن سپاه ناگه بر پا ریشانی کردند و وزیر محمدخان حمله باب قوا را تا محله منگواره متفرق کردند
 بکنونی آمد که کاهای نمایان خود و اعدا را که برانید در بر سر مت دران آفرینا کرد و این جنگ
 فی روی سید یک تاباندم هم بدست نمی آمد و کشتی که بران غلغی آمد بدست دشمنان افتاد و فوت
 بجای رسید که هنوز در جنگ و خشم درشت تمرندی خود نموده و مسلمانان حرم سوخته غذا نموده و راه
 فردی سید مذکور در آن سنگ هم پوششها کرده اما فتح دست بهم نداد و راجع با سه هزار سپاه بر وزیر
 حمله و درشت وزیر محمدخان طرف شده هزار کس از فوج را هم کشتن این جنگام غلغی آتا
 به روی میخی از زیر مجموع و صد نفر در جوی پای باقی ماندند و در سپاه هر پند فرخ غلغی روی
 پنج آنرا بود چون ماه مایح آمد جلو ابرو در پایریل و در سنگ محاذ قلعه کنت با صدیق علیخان
 کرده پانصد کس ششم و قلعه در آرد و وزیر محمدخان با نظر محمدخان فرزند خود بمال میری باسی نفر
 از سپاه بدفع دشمنان پرداخت در ماهی صدیق علیخان خوابی چون ناگدید صبح بهر وقت
 بر جوی بالیان سایه لطف خدمت با ایشان جنگ خوب نیست این بخت راه ناگه گرفت پای
 رسیدند چنانچه طرف سمانچه طبل رحیل کوفت بخت یکا در بزرگ که در ایام خاصه شد اینست
 جنگ اول روزی جلو پایو سپاه خود را باره تسخیر جوی پای سوار شد و چند توپ کلان
 طرف شمال برای اندام فسیل گماشت چند گز و یارش بفرستاد و در ملین دشمنان سرب
 خیز گنج رسیدند در این طرف هم چند القاب پراثر پل سپاه در اینجا پنهان آشته بودند
 همین که اعدا قریب تر آمدند توپ چنان توپ سردادند قریب صد نفر از سپاه مخالف فدا
 افتاد و وزیر محمدخان سر راه گرفته سی کس از اعدا و یک فاکشت از این طرف اله خان

حال وزیر محمد خان که یکبار در سید احمد و احمد علیخان زخمی شدند کفار ازین جمله سبب
شدند نقد آن آقو قنده گمان را تا دور و در فاقه بر فاقه و دور و در سوم رتن سنگه زمیندار سائن
دو صدها و محمود که گندم آید و وزیر محمد خان از دی شاد شده خلعت داد و در نصرت نمود
جنگ و در هم جگوا با سپاه خود بر دروازه پیر حمله آورد و وزیر محمد خان با بقای خود بیرون
قلعه در جایای ویران پنهان گردید چون دشمن نزدیکتر رسید چنانچه نقشه تفنگ سردا و در
مروم نامی دشمن ضلع شد اما چون هم غصه بود وزیر محمد خان را در میان فوج گرفتند و در
گلشن پای از در پیچ میانه نزاری و دیده تفنگ بان قافیه بر اعدا جنگ کرد اما آنکه جماعت
متفرق گردید و وزیر محمد خان سخت یافت و جگوا بجای خود برگشت اصل در اجه جگوا
و در آن سنگه و دیگر افسران فوج مرید ملاتش کردند گفتند که باین جمعیت کثیر فوج جگوا
کردین که فردا چگونه یک حمله می کنیم چنانچه آنها با دلاویز با سپاه خود پیش کرد و بر فیصل شهر
رسیده بستان و وزیر محمد خان در آن روز درین طرف میزب شهر یک پنج نیزه نریک در راه
جگوا و وزیر محمد خان در آن روز درین طرف میزب شهر یک پنج نیزه نریک در راه
و نظر محمد خان و صد نفر دیگر آتش دوستی کرده حمله ای باروت و سنگهای کلان و آبها
شعله نشان و گلوله تفنگ بر سر پوششیان جدی ریختند که آنها تا نیاید و در پشت او
بها در آن جگوا بعضی زینها شکسته و بعضی بالاکشیدند و با تیغهای برین قدم جلالت
فشاره تا بیرون شهر تعاقب کرده هر کرا یافتند سرش انداخته کوس فوج نواختند
جنگ سوم روزی نواب غوث محمد خان از طول محاصره تر آمده برای گلگشت بیرون
بر آمد وزیر محمد خان نیز همراه ایشان رفته نواب تا تکلیف مستان شاه رسیده بود که فوج مرید
خبر یافت راجه بجا و با و ده هزار پیاده پنج هزار سوار در برابر آمد وزیر محمد خان با وجود قلت
سپاه محسوس نموده حمله بر قلب اعدا آورد و آنها از دلاوری ایشان رو بر تافته گریختند و باین
طریق پاشنه کوب سیده تار و دوی کفار دست از گلشن نکشیدند نواب نزدیک و از دست

جمله و لیلای ایشان ملاحظه میکرد و سید غیر الله حسینی متوطن گلگیر که دو کفن با شاره و زیر محفل
بالای برج رفته بدست خود توپها زد که امان هوش احد از سر رفت درین اثنا شب
اقبال خان چلبه که میان نیز محمد خان و دامنه ویران جنس پوش آتش زد تا پناه برسد
احد انانده و خود تا رسیدن صبح با سوار سپه اساده بود و با امان ساز گزیده بشهر
جنگ چهارم روز دیگر محمد دین خان خبر کرد که گفاز از طرف سپاه صدیق علیخان بهر دروازه
گنبدی هجوم آورده اند و زمین بر فضیل می نهند و زیر محمد خان زود انجا رسیده و در قلعی خود
از هر سو گرد آورده از ششکات فضیل تفنگ دن آغاز کرد تا یک پاس از طرفین آتش فشانی
رو نمود و فوج ناگه از برق افکنی ایشان دست پایی خود کم کرده پشت او راه گریز نپوید
جنگ پنجم میر محمد عاقل مجذوب بالای برج شجاع خان که با سوار سوجی جهان
مشهور است بریده گفت فی امان الله سپیده دم تو کجا و من کجا محافظان برج این سخن
بوزیر محمد خان گفتند خان مدوح شتافته و خردل در طبق گذشت بدو بار برج نهاد و انجا
نوی جنید معلوم شد که احد انقب ده اند جهان دم مردم را از حوالی آن دور کرده که بگویند بپای
بکار آورده با امان سپاه جلوار بر نهز تا تمام دیوان چھوئی خان صفت کشید چندین پلنگ نجیب
متصل فضیل آمدند و در غنچه تفنگ آتش زد و اندر از با سنگ بر هوا پدید کرد و از ترک بر
حمله آوردان باری چند صد پیاوه جان دادند و چند سر دار کفار قتل اثر و اجل کرده مید بر قتل از
از توپ و تفنگ خیلی آتش فشانیها کردند که احد احواس یافته باشکند خود برگردیدند جهان روز
امان سنگ زمین در زهی و صد گاو و محموله گندم مسئله میان امیر محمد خان بشهر در آورده و
خاقه شکنی کردند و شاد شدند باز تخته شماره حکم میان امیر محمد خان مستعد آوردن غله شد
پانصد سوار فرمانبرد خود داشت هر یک را کیسه گندم و لوبو و شباشتیر فضیل قلعی که
نزدیکه طایفه لشکر بعد یقین عملیات میکرد و غلغل افکنند که اینک فوج از رسیدن با امان
پایسته بگویند سواران طایفه با یکدیگر خود خفته خبر بگویند و نهاده از حریف شنی بدید چنان که اگر خبر نکرده

هر در قلعه مدویر محمد خان از درون قلعه دور کا ورده لشکر خانانوه و بر آتش کفر نمی موه خلعت انعام التوقین
 جنگ ششم وزیر محمد خان چون از طول محاصره تراند نزدستان شاد رفت و
 فقیر کامل بود بحالت اسکر و جرب بچکس سخن بنیکر دغان موصوف تیغ و سپر پیش او نهاده
 انظار ضعف خود و قوت دشمن کردستان شاه تیغ و سپر سخا موصوف بخشیده گفت
 بلا از آسمان فرو داده بود باری خدای پاک رحم فرمود بر و و جنگ منتظر مدویر غیبش
 ناگاه خبر رسید که دو گنبرنگه محافظ قلعه کهنه بشمنان میبختن قریب از کزن فوج غنیمت تا مقبره نواب فیضیه
 رسیده نظر محمد خان سید حسن پسر زاده خوشی بهادر محمد خان منراکمال بیگ غلام محمد الدین خان را
 همراه گرفته در قلعه کهنه آمده با فوج غنیمت مقابله کرد و کمال جرات سپاه غنیمت گریز ازین در قلعه شیرین
 جنگ هفتم چون باروت نماند تشویش از فرود وزیر محمد خان پیش صدیق علیخان کیاس
 اسلام از تیر و کوب تفریح بھوپال بنیکر و مولوی نظام الدین و قاضی محمد یعقوب افرستاد
 و پیغام داد که من بھوپال گذاشته و دست از جنگ بر داشته قلعہ رسیدن میر و م شاهر
 در گذرید و آن روز توپ و تفنگ نرسند چون پاسی از شب گذشت تھو پاره با پانصد
 سوار و سه صد کیسه باروت و دو صد کیسه گندم و قند سیاه و تماکو در رسید دغان موصوف
 این سرمایہ یافته توپچیان احکم داد که توپ بر لشکر دشمن نرسند مهربانی توپ و لشکر جگوا
 و صدیق علیخان نیز از آل غلند مولوی صاحب قاضی صاحب و از توپ گوش کرد و همچنان
 اسب سواره از لشکر مخالف سر سیمه شهر گشتند وزیر محمد خان را گفته که اگر شمار جنگیدن
 سخا طر بود پیغام صلح داده مارا چار افرستاد این حرف گفته ناخوش بجای خود رفتند چون
 آن باروت پیری شد باز فکر گرفت پیری صد ساله بود وزیر محمد خان بهادر گفت پدرم
 آبدار نواب یا محمد خان بود میگفت نواب در غلاند برج قلعه خیری پنهان کرده است ندانم
 چیست خان محمود و بن برج کشاد زیر آن غله کدرم و پانصد بده باروت بر آمد باز نگانه
 توپ و تفنگ با دشمن گرم شد و از طول محاصره موافقین پیدا کرد و لشکر غنیمت سیاهی بجای شد

و صد با بر دند و از فقدان کاه و دانه اسپان لاغ و سپاه بیدل شد صدیق علیخان که از پیشتر
رعایت بهجوبالیان میکرد گفت من خوابی بیناک دیده ام اگر دست از بهجوبال نیکستم قهر آن
بر سپاه فرود می آید این حرف گفته کوچ نمود و جگوا باو غیرت خورده الماس فرو برد و بر دسواران
سید صهیبه رسوا و سلام نکر او را سوخته راه گوالیار سپردند محصوران از بلای محاصره نجات یافت
بشکر حق تعالی پروا نداشتند ثبات قدمی و شجاعت فطری و بهادری وزیر محمد خان پسران
شان درین کار از ضرب المثل روزگار شد چون دولت را م سید صهیبه خبر بر جاسته آمدن
سپاه خود شنید سپاه دیگر بر سر کردگی سر جان بیش فرستید و جسوت را و مره به بهجوبال کشید
وزیر محمد خان با نوابت یکم قربان دولت شوراکرده و خطی بنام کریم خان قزوینی صاحب بیداد
با نقل عهدنامه جنرال گذر و صاحب بهادری مع تحت و هدایا مصحوب مولوی نظام الدین و
قاضی محمد یعقوب بشا بهجهان آباد فرستاد و بگرد آوردن غله مصروف شد اتفاقاً قاضی الدین این
هر دوسه را کفار ز قمار و فرمود در رسوا و سیهورا بهم جنگیده از بهجوبال رو بر یافتند و هر دوسه
بهجوبال در دلی رسیده نامه واروغان بوجه خوب و روش مرغوب گذرانید جنرال صاحب
بهادری جواب شنائی اطمینان بخشیدند مهاراج سید صهیبه بهادری بفشارش جنرال صاحب بهادری
دست تعرض از بهجوبال کوتاه کرد و هرگاه ازین تردوات فرصت دست بهم داد وزیر محمد خان
بطور دوره ملک از بهجوبال برآمده در سیونس با بندهاره جنگیده بهجوبال پیرفت و کریم محمد خان
و محمد دین خان و عنایت سیح را سفیران نزد راجه ناگپور فرستاد تا دشمنی بر خیزد و دوستی و
ایق کس سمت ناگپور رفتند و وزیر محمد خان در رسیدن آمد بعد از قضای موسم شربکال
وزیر محمد خان باز بگلگشت ملک محروسه بهجوبال برآمده بقصبه نژادون رفت در شعب
طبیعت وی ناساز شد از آنجا بقصبه دیویری نزول نمود در شدت تب محرق و در روز
حرارت غریزی و می نطنی گردید شانزدهم ربیع الآخر سنه یک هزار و صد و سی و یک بهر
روزشنبه بر حمت حق پیوست حکیم شهنواز سیح پسر حکیم عنایت سیح که در کربلای مقدس بمکین

شب شب جنازه او را خنجره روانه بجوبال کرد و خود هم از عقب با قبح و کمانه بجوبال را در پیش او
جانب شمال بجوبال در وزیر باغ دفن کردند گویند عمر ایشان پنجاه و یک سال بود از آنجمله نوزده
سال با مقدمار و خستیار تمام در بجوبال بسر شد و آن خزانه ایشان از روشن الدوله که ملک صاحب
بهادر و جنگ ناصر الملک نظام الدوله جنرال برون صاحب بهادر و ظفر جنگ و جنگین صاحب بهادر
و نواب گوزن جنرال لاری و نواب صاحب بهادر و کریم سمویل صاحب بهادر و غیره صاحبان عالی شان انگریز
بهادر و ارباب اتحاد و روابط و دوله و استحکام در ولایت پذیرفت چنانکه بعضی کتابت شان و دفتر بهت موجود

فصل ششم در ذکر حکومت نواب نظر محمد خان معاهده ایشان با سرکار

وزیر محمد خان دو پسر داشت پسر کلان وی امیر محمد خان از بهت عالی خویش التفات بر ست
امکد و لاجرم پسر کمتر شان نظر محمد خان که خطبه او از گوهر یکم دختر نواب غوث محمد خان شده بود
با مریم است پسر دخت و نواب نظیر الدوله بهادر خطاب یافت و در مدت قلیل بوجه این نظام
ملک و فوج نمود و نخستین سفارت مولوی نظام الدین نامیش ز ریدیت شاہجمان با وزیر
و در باره تعهد خود با سرکار انگلیس کوشش کرد و با سروران انگلیس با این بهین پیوست نواب
غوث محمد خان که بعد جنگ جلوا از وزیر محمد خان مغلوب شده خانه نشین شده بود درین وقت
مسلوب و اختیار گردید و برپاره جاکه که جهت مصارف وی مقرر شد قناعت کرد و بیست و دوم
ماه ربیع الاخر سنه یک هزار و دویست و سی و دو هجری روز جمعه نواب نظیر الدوله بهادر
با گوهر یکم صاحب بنت نواب غوث محمد خان تجمل و تکلف هر چه تمامتر تمنا داشت و در وقت
ورود سپاه انگریزی بسر کردگی جنرال آدم صاحب که در پوشش آباد برای تحصیل نذر
که خلق از دست غارت و بیدادگری شان ناله داشت مامور شده بود حکیم شهنشاه مسیح را
پیش جنرال مسروح فرستاد و بعد فوج انگریزی کمربست و چون قشون فرنگ در میان نذر
عبور کرد نظیر الدوله پسرین شتا فتنه با جنرال ملاقی شد و حکیم شهنشاه مسیح را با چند صد سوار

و پیاده همراه کر و حکیم تا کوثر رفاقت سپاه انگریزی کرد و چون اردو ستبر در مریه و محاصره جنگ گوا
ملک بجنوبال پیرایه شده بود نقصان زنند اردو داده لکت و پیه گوارا کرده و زیور و جواهر پیرایه
و یک رو پیه فروخته و دفع انگریزی بجهت عومین کرد و لاجرم خبر خوازی وی بر دل حکام آسیه
نقش گردید و او را از طرف ایشان بجلد وی این خدمت نمایان پنج پرگنه و قلعه اسلام نگر باند
آل ترخان محبت شد و بیست و دوم محرم سنه یک هزار و دویصد و سی و پنج هجری روز پنجشنبه
بطریق سیر و شکار قلعه اسلام نگر رفته بود و آخر روز بجرم سر او داده سر بر بالش نهاد و تفنگچی پر
فروزش بر یک پای بود و سه لاله بر دشته گوش خاریدن گرفت و تضار انگشت بر شیطاک و
اقتاد تفنگچی شد و گلوله از سر گذشته بدیوار خلید نواب بر دو جان بجان آفرین سپرد و در دست
و گیر اینست که دختر خود را بر زانو گرفته بپوش شفتت بر سر و درش میکشید و در پهلوی تفنگچی پر
نهاد و بود و فوج ناصر محمد خان هشت ساله برادر بستی وی تفنگچی را بر دوش و از دست او عمار
یا سهواً گرسه و این روایت صحیح است چه بجهت ولیم باون صاحب بهادر نیز در تاریخ خود در حکایت
کرده بهر کیفیت سه سال از ناهوشش روز حکومت کرده بیست و هشت ساله رحلت کرد
و بر بزرگ مقبره پدر خود وزیر محمد خان بهادر در باغ گلان دفن گردید و گنبدی برین چهارمصر نقش
نظیر الدوله آن کیتای عالم شهادت از پنجه یافت و دوم بی سال و فاش گفت تهن
عدو یک از نظیر الدوله شد کم عهد نامه که با هم ایشان و سرکار گلکشیده بود و نقش این است
دفعه اول دوستی و یگانگی و محبتی فیما بین سرکار کمپنی بهادر و نواب نظیر الدوله و ناصر محمد خان
بهادر و اولادشان علی الدوام سلا بعد نسل بطنا بعد بطن قائم با نرد و دوست و دشمن یکسان
دوست و دشمن جانین باشد و دفعه دوم حفاظت ملک بجنوبال و ریاست مرصاحبان لایز
و دفعه سوم نواب نظیر الدوله و ناصر محمد خان بهادر و اولادشان سلا بعد نسل بطنا بعد بطن
اطاعت و رفاقت سرکار کمپنی انگریز بهادر خواهند نمود و از دیگر سرکار با و سر داران سر و کار
شمار خواهند داشت و دفعه چهارم نواب بهادر و نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن بلا منعی اطلاع

سرکار انگلیزی سوال و جواب با احدی از سرداران و سرکارها ننهادند مگر سلسله
مراسلات و دوستانه بادوستان و برادران و در مقدمات ضروری نوشتند خواند باز میزدان
و روسای گرد و فوج جاری ماند و فوج پنجم نواب موصوف نسل بعد بطن
بایع کجی خلش نکنند و اگر اتفاقا نوعی تنازع با کسی رود در انفضال آن از روی انصاف منحصر
بر سرکار انگلیزی باشد و فوج ششم ششصد سوار و چهارصد پیاده عند بطن مکرر بجهت
بسرکار انگلیزی حاضر گردد و در هنگام ضرورت کجی افواج سرکار موصوف سوای آنچه برای نظام
سرکار دیگر باشد شامل افواج سرکار شود و فوج هفتم از آمد و رفت افواج سرکار انگلیزی
در ملک بجا پال هیچ مانعت نبود و بصورت ضرورت چها کوفی هم در آن ملک مکنند و برای آن
نواب موصوف و اولادشان نسل بعد نسل و بطن بعد بطن اقرار کنند که وقت درخواست قلعه
نظر گردد و یا گلگانه یا دونه را رگن زمین گرد فوج قلعه مذکور بنا بر چها و بی و ذخیره و سرکار انگلیزی
بدینند و قدغن تمام شود که در ملک بجا پال از آمد و رفت فوج پامالی و نقصان نگردد و فوج ششم
در هم رسانیدن عده و اجناس لشکر سرکار انگلیزی نواب موصوف نسل بعد بطن
اعانت حتی المقدور نمایند و هر قسم اجناس که برای فوج ضرور افتد و خرید آن بملک نواب
موصوف یا در چوکیات راه هیچ محصول نگیرند و فوج نهم نواب صاحب موصوف و اولادشان
نسل بعد نسل و بطن بعد بطن مالک و مختار حکومت ملک خود مانند نوعی دخل عدالت سرکار
انگلیزی هیچ طور در آن سرکار نگردد و فوج دهم چونکه نواب نظیر الدوله نظر محمد خان بهب
در محلات و قادیب پنداده سعی و کوشش کردند و مال ممالک خود بسرگرمی و وفاداری بفرست
آوردند سرکار انگلیزی از برای آن که پسندیدگی بچو این کار بر همه عالم بظهور آید برای مدخرج
افواج مقرر پنج محال یعنی آشنه اچھا و رسیه و دورایه دی پور و نواب موصوف عطا فرست
که سلطنت آن محالات منحصرا بر نواب موصوف و اولادش نسل بعد نسل و بطن بعد بطن علی الدوام
حکام و فوج یازدهم این عهد نامدایزده دغوات مبر و دستخط کیتان جو سایه سهرت حساب

و میان کرم محمدخان بهادر و شهنشاه مسیح در مقام یاسین ترتیب یافت و کپتان سواران صاحب
 بهادر اقرار میکنند که این عهدنامه بهر دستخط گورنر جنرال صاحب بهادر و مدت سه هفته
 بنواب موصوف حواله خواهند نمود و میان کرم محمدخان و حکیم شهنشاه مسیح صاحب اقرار میکنند
 که هر دو دستخط نواب نظیر الدوله نظر محمدخان بهادر بدین عهدنامه در روز خواهند گنایند
 و قوم بست و ششم فروری سنه یک هزار و شصت و هجده عیسوی مطابق نوزدهم شهر ربیع الاول
 سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری قدسی بعد از این معاهده بودن بشکل اجتناب در سواد
 قصبه سیوهو حسب مرضی حکام گلیه مقرر شد و یک قطعه زمین وسیع برای معسکر محمدشاه
 و هزار سوار و پیاده مطابق عهدنامه ریاست نیرفرمان اجنت بھوپال مامور گردید این سپاه خوا
 از ریاست میکرفت و طاعت سرکار انگریز میگرد و در سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری
 امارت نواب بیگم صاحبه قدسیه یک لک و سی هزار روپیه سالانه این فوج تقدیر ادا فرمایند
 و فوج مذکور موسوم بسپاه کشنجنٹ شد باز در عهد مسند آرائی قبله گاهم سنه یک هزار و دویست
 و پنجاه و فصلی ده هزار روپیه در سالانوی اضافه گردید و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و
 فصلی بعد مختاری مادم و لک و پنجاه سالانه مقرر گشت این عبارت تسمیه عهدنامه شد
 از آنجا که در دفعه ششم عهدنامه منعقده فیما بین نواب صاحب بھوپال و سرکار کپنی انگریز
 که در سنه یک هزار و هشت صد و هجده عیسوی مطابق سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری
 زیب توثیق یافته مشروط است که ریاست بھوپال یک کشنجنٹ فوج مقدارش مد نظر سواد
 و چهار صد نفر پیاده برای سجاوری خدمات سرکار کپنی انگریز بهادر همیشه موجود و متعهد خواهد
 و بعد از آن برضای طرفین این امر بایه اشتهار رسیده که فوج مرقوم بالا خاصه تحت حکومت
 اعلی سرکار انگریز بهادر باشد و بعضی آن قدر سپاه مجوزہ فیما بین از نقدیکه کافی بگنجاند
 فوج مناسب سوار و پیاده با هر گونه اسلحه و توپخانه و غیره باشد مقرر شود و چون مناسب است که
 تعیین مقدار در نقد مقرر مذکور گردد و بیک صاحب فرمانروای ریاست بھوپال مبلغی نظیر دولک و پنجاه

سالانه خود و اولین میخواستند و نواب گوزن خیزل صاحب جواد مبلغ مقبوله اند بزرگ صاحب نظر و پیر
و شهنشاهان از روی عهدنامه بدامشروط و معهود دیگر و در گذار ابتدا اول جولانی سینه کینه از شوق
و چهل نه عیسوی از زیارت بهوپال بنابر نگه داشت یک فوج کشتن جت برای دوام و تکرار مبلغ دو
رو پیمر وجه بهوپال سالانه مقرر خواهد بود و سوا آن طالبه مبلغ دیگر از زیارت بهوپال بوجه تفریح
عهدنامه نوآنه سینه کینه از شوق مقصد و هجده عیسوی مطابق سینه کینه از و صد و سی سینه کینه از و صد و سی

الفصل سده اسلام نکر عنایتی سر کیمینی انگریز بهادر

از آنجا که مراتب محبت و اخلاص و مروت و خدمت حاصل آن شہامت مرتبت برخاسته از فضل نظر
نواب مستطاب علی القاب شرف الاشراف را کوین ستنک گوزن خیزل صاحب بهادر بوجه
زیبای تقاض یافته که نواب صاحب موصوف جت اعلان و اظهار مدراج خرسندی
و خوشنودی خاطر خود از شایسته تودات نمایان و مسائی جمیل آن معالی منزلت و لوازم
جانشانی و خدمتکار اربابای فوج جانب ایشان که درین بالا بزرگام وقوع مهمات در ضلع مالوه
با عساکر نصرت مآثر این سرکار عظمت مدار شامل و توفیق بوده بتقدیم رسانیده اند چنان تجویز
فرموده اند که قلعه و شهر اسلام نکر مع طهقات آن که در ایام پیشین از مقبوضان بزرگان آن
شہامت مرتبت بود بر سبیل اعلیٰ تمغای اسلام بعد نسل و بطناً بعد بطن بایشان مرحمت گردد
چنانچه بر وفق آن قلعه و شهر مرقوم مع مضافات آن از پیشگاه تفضل اکتناه نواب صاحب مدد
آن عوالمی مرتبت و اولاد و اخاد ایشان بر سبیل و اعم و اتم ارضایت و محبت گردیده یقین آن
محب صادق الواد با زامی این عطیه سرکار دولت ازمیش از پیش در اقدام مرام
دوستی و هواخواهی و محبت و خیر گالی پیوسته محمود مصروف خواهند بود و تحریر تاریخ سوّم ماه
اکتوبر سنه کینه از و هشت صد و هجده عیسوی مطابق بسیت دوم فرموجبه سینه کینه از و صد
وسی و سه هجری موافق سینه کینه از و صد و هشت و شش فصلی کو ارسدی تیج سینه از و شش

فصل ہفتم در ذکر بد حکومت نواب گو بیگم حبیبی

بعد از انتقال نواب نظیر الدوله بهادر میمان کرم محمد خان حکیم شهنشاه مسیح کار بر و از آن است
مشهوره میسر هندی صاحب بیاد پیکل اجنٹ بھوپال و اکابر ریاست گوهر نیک صاحب قندهار
مختار ریاست بھوپال قرار دادند و با اختیار خود در نظم و نسق ریاست گوهر نیک و در نظم و
اداری صدر نواب قندهار حکیم برهمشکر گردند و بعد چندی با اتفاق پیکل اجنٹ بهادر تجویر کرد
که از برادران ریاست کسکه شوه نواب سکندر حکیم صاحب مینت نواب مرحوم شود جهان نیس
گرد و روز وفات نواب نظیر الدوله سن نواب قندهار حکیم مجدد سال شش ماه و چهارده بود
بعد از وفات ایشان نهم ماه بعد که کینزار و دو صد و شانزده هجری اتفاق افتاد
و بیست و دوم محرم سنه کینزار و دو صد و سی و پنج هجری نواب نظیر الدوله جلالت کردند
درین وقت والد ام نواب سکندر حکیم صاحب یک ساله و سه ماهه بودند کار و بار ریاست
برای کار بر و از آن سر انجام می یافت بیست و سوم محرم سنه کینزار و دو صد و چهل و
دو هجری نواب غوث محمد خان انتقال کردند و والد ایشان شانزده پسر و دختر بود

پس

وہ خیران

| | | | |
|---------------------|--------------|-------------------------------------|---------------|
| صاحب کیم | سرواری بی بی | میان محمد خان | نواب محمد خان |
| لاڈوی بی بی | فریری بی بی | بہادر محمد خان | حاتم محمد خان |
| امانت بی بی | جمعیت بی بی | اکبر محمد خان عرف الفتح محمد خان | عادل محمد خان |
| نواب گوہر محمد صاحب | عوض بی بی | امرا محمد خان | الرج محمد خان |

ایمان یاست بشوهر اجنت صاحب بهادر از نواب منیه محمد خان اسپهان امیر محمد خان
بن میان وزیر محمد خان بهادر از قزاقان طاعت و فرمانبری نواب قدسیه یکم و از اولاد ایشان
قزاقان نامہ عدم و مخالفت در امور بہت گرفته تجویز خطبہ نواب سکندر یکم صاحبہ ایشان کرد

و ملقب بنواب نمودند و باز بیوجه نام و شهرت داده آهنگ ترک نسبت کردند ایشان آباد
پیکار شدند نواب بیکم صاحبیه قدسیه چهارم بیج الاخر سنده کینار و دوصد و چهل و نه هجره
بسکر کردی بخشی بهادر محمد خان نیم شب بخوان بر سپاه منیر محمد خان فرستادند تا چهار روز
خارجگی ماند و مخزنیه میگاریه طاس هر برث ماند که صاحب بهادر اجنت بھوپال که در شهر
بود نواب بیکم صاحبیه قدسیه نوشت که من اینک پیش شامی اکیم و کپتان جاننیر صاحب بهادر
از سیو بھوپال آمده ناره فساد را با آب حکمت و حکومت فرو خواهند نشاند شما هم بکوشید
که پیش از رسیدن من نثار نائل شود و نواب منیر محمد خان زمانه را مخالف یافته دست از ستیز
و آویز کشید امن و امان و نمود و جا که چهل و چهار هزار و پویه سالان یافته در گوشه نشینند
و نواب جهانگیر محمد خان بهادر برادر کوچک ایشان تجویر صاحب اجنت بهادر و کاچه و از آن است
با نواب سکنه بیکم صاحبیه قدسیه گردیده با قسبه اب و له و خطاب نظیر الدوله بهادر زافر گردیدند
الومیس صاحب اجنت و نام مبارک با نواب قدسیه بیکم صاحبیه نوشت که نواب نظیر الدوله
جهانگیر محمد خان بهادر کی فرمانروای بھوپال خواهد شد جواب فت که بشتر طاعت و فرمانبری ما
در نوزده یا بست سالگی مسند را خواهد شد و این اثنا بیست و چهارم جادی الاخره سنه یک هزار
و دوصد و چهل و هجری حکیم شهر آشوب چهل و دو ساله برض و جمع مفاصل بنفس گذشت لاسلث
و لکس صاحب بهادر و باره تربیت نواب و له بهادر محمد صانعی کرد و مولوی عبدالصمد
افزودید اشهاب الدین حکیم کر بلانی تجویر نواب بیکم قدسیه و میر قاسم علی تجویر اجنت صاحب بهادر
تا لایق مقرر شدند و این ضمن صاحب بهادر حکم صدر بصلح باروق رفت و بجای شان بازالولیس
صاحب بهادر آمد و سنه یک هزار و دوصد و چهل و هجری و یک هزار و هشتصد و سی و سه سنه
ماه جنوری لاریه ملک گوزر خزل بهادر از کلکته بشهر ساگر قشربین آوردند نواب و له بهادر
با کرم محمد خان مدارا المهادم ریاست و دیدان خوشوقت را طی تحمل نمایان شتافته و ساگر ایشان
بر فرزند و مشمول غواطف گشت و بشوره والد خود استغای حصول اختیار ریاست و عصمت

بانواب سکندریکیم صاحب که در دربار و عقد یحیی الومیس صاحب بهادری که شد که بنواب قدس یکم
 نمایش کرده سرانجام کم نماند و در باره اختیار ارشاد شد که اندک صبر باید کرد چون نواب و نه نصرت
 شده و بحسب پالی مد نواب قدس یکم بدیافت این گفتگو ناخوش شد سعادته خان ماما ابراهیم خان
 و غیره هر که را بدخواه خود تصور کرد و شهر بد نمود و کرم محمد خان بن مرحمت محمد خان بن مستح خان
 بن یوان عاقل خان اواخر سنه یک هزار و دویصد و پنجاه هجری با جمل طبعی و دگر ذشت اثاث است
 او در ریست ضبط گشت قدس یکم صاحب اول نصب بر او خود میان فوجدار محمد خان برنجست
 نیابت ریاست بخاطر آورد باز خوشوقت رای خطاب اعلی داده و بعد از نیابت سربلند کرد و علی
 کالینان محمد تراب خان و غیره مقرب اجروند حکیم غلام حسین خان حکیم بهار علیخان تقرب کله
 بخسور نواب قدس یکم صاحب که هشتادین نزدیکی سحر الومیس صاحب بهادری که صدر باجمیرت
 و سجای شان بازلان سلط و لکنس صاحب بهادری آمد و در باره کتبی نواب و لکها در بانواب
 سکندریکیم صاحب حسابی امی لاژ صاحب بهادری که کام و روسا که سلسله جنبانی کرد و بعد از پنج
 سنه که هزار و دویصد و پنجاه هجری برابر سحر امی اپریل سنه که هزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی
 و سنه که هزار و دویصد و چهل و دو فصلی روز جمعه باین بین عقد کج منعقد گشت و بعد چند
 نواب صاحب حکومت خوست و از صاحب بهادری و موصوف مدحست ایشان تفریم و انعام
 یک صاحب که در دربار آن اجند که در فصل خصومات است و بروی نواب صاحب غاز کردند
 یا در هم سیرج الاخر سنه که هزار و دویصد و پنجاه و دو هجری پیرم تقریب عرس شیخ عبد القادر
 گیلانی قدس سره پرداخت و جمله برادران و ارکان و افسران فوج شهر و مادرم و جد و فاسد
 را درین تقریب بکنج دولت فراهم ساخت همی سنگه مخفی با دم گفت که نواب صاحب کبانگ
 قتل شما و نواب قدس یکم رنقای خود را پنهان مسلح کرده اند و سعد الله خان با جوق لاتیان
 متعقل با ولی چندن خیاط و رسوا و شهر پنهان رسیده گوش بر آواز است هینکه بعد فاتحه تشریف
 سر شو و شما و بزرگان شما بی سر شوند و والد و جد و ام این حرف گوش کرده بعد رسم فاتحه و دیگر

نواب بکرم صاحب قصبه قدسیه اخیر کرد ایشان مع مادر محلمسری خود و مادر کالینان مقرب اجرا
باسی نفر سواری که فرستاده بر حفاظت و حریت نواب گماشتند و مستجابان و همسر سنگ و غیره
رفتای نواب اپا بزنجیر کردند و میر انو علی را با یکصد سوار برای گرفتاری سعد الله خان روانه
نمودند و بر دوش و خارج محلمسری نواب صاحب سداران مامور کردند نواب صاحب باغی چند
نظر بند شد و پنجاه نفر نوکرشان همان دم از سرحد بھوپال خارج شدند و در قریه تانیه صاحب بکرم
رفته گشت بعض نوکران پست بتهتاه سازش و آمیزش بر طوط و بدرشدند مثل گمانند
افسر که که در جنگ آتش کشته شد لای سلط و گنسن صاحب بهادر بد ریافت این حال مکرر
رفع مناقشه نگاشت مگر صورت صلح رهنمود میان امیر محمد خان و نواب میر محمد خان سعد علی
پیش اجنب صاحب بهادر موصوف و محکم سیهو شتافته چند صد سوار پیاده و فیلانم گرفتند و عمار
غفور خان معتمد و اسب پنهانی فرستادند غفور خان شرم نسبت چهارم و پنج سینه کیمز آوردند
و پنجاه و دو بجزی متصل شهر بزار مولوی نظام الدین آمده بنواب آگاهی داد و اتفاقا درین
سخانه فیض الله خان بزم عروسی بود بیشتر مردم آسجا بودند چون پاسی از شب بگذشت انصاف
بامیر اسد علی تبدیل بنیست کرده و کیف مالتفق سبک از مجلس بر آورده برون فیصل شهر رفت
تا پائین کوچه بھوپال پیاده پاره طی کرد و محمد آسجا هر دو سبکین کشیده حاضر آورد و بریک
ایشان و بر دیگر می میر اسد علی نشسته در دو ساعت بخومی بیست میل طی کرده نیم شب رسید
رسیدند صاحب بهادر و حبیب خبر یافته از کوٹھی برآمد و بغزت و تکریم ملاقات کرد و بازده
فیر شک سلامی سر شد تر اس چون در بھوپال نواب صاحب اپا فتنه بعد وادوش و استجو
و نگاہی تمام سبع نواب بکرم صاحب قصبه قدسیه ساندند که نواب صاحب نیم شب بسپور رسید
بیک صاحب بکرم گفت خاموش ماند و نواب صاحب بسپور بجمع افواج پرداخت و مشوره پدر
و برادر و خال خود و ام از مهاجران شناده چند هزار سپاه ملازم گرفت بعده از بسپور کوچ کرد
عمال بکرم صاحب قصبه از قصبه دور آمد ویدی پوره و بھر کھیر بدیخل نموده این موضع شریف

خود آید و صاحب بهادر اجنث بیگم صاحب انوشته که هر چند مدخلت من در سیرت
شما نیست اما مخلصانه برای رفع فساد و ظهور و داوی نویسم راجع خوشوقت ای ایست
و حکیم غلام حسین خان از جانب بیگم صاحب و اسد علیخان و میر و مهمل علی از طرف نواب نزد
صاحب اجنث بهادرجع آمدند و کلامی بیگم صاحب گفتند ده سال نواب صاحب بی فرمان شما
باز سرانجام بیست بدست اختیار ایشان سپرده آید و سفیران نواب طاعت سال قبول
کردند چون گفتگوی نشد بکنان گشتند نواب صاحب را صلح خاطر خواه مایوس گردید
شماست خان قلعه و ابرشته را با خود در محبته و قلعه جاگرم کرد بیگم صاحب به سرکردگی راجه
خوشوقت رامی بر سر ایشان لشکر کشیدند و لا اله الا الله از محله اجنثی سیهو بعد از وقایع کما
ماور شد نوزدهم بیع الاخر سینه کپزار و دوصد و پنجاه و سه هجری لشکر از بھوپال کوچ کرده
و میدان موضع علی برویل از اشته رسید نواب صاحب با سعد الله خان و کانشکه و میر علی
و قاضی محمد خان جاگیر داران با پانی و پدر خود میان امیر محمد خان و سایر سپاه خویش از تسلا
برآمده صف کشیدند و اول میر مهمل علی و اما ابراهیم خان اسفیرانه پیش راجه خوشوقت را
فرستادند و پیام دادند که پیشتر قدم نهادیم از موضع کوثری آنچه درباره نفع منازعت و غیره بجا
داشته باشید بازسانید راجه گفت ابر در سپاه تشنه و گرسنه بعد طی منازل با نیجا رسیده است
شما در قلعه بجای خود بنشینید و ما بکناره رود پیانس ریخته با فوج تمام میکنم و آنچه مناسب
نماید فرمایان اعلام کرده آید و افسران سپاه بر جبهه توقهری رهنی نیستند پیغام گزاران گشتند
درین بین ناگاه بندوقی از طرفی سر شد و غلغله جنگ در هر دو سپاه افتاد و اماره ابدال و آقا
قتال بلند می گرفت توپ و تفنگ و غرش در آمد از طرف نواب صاحب کانشکه صفوف
سپاه بھوپال را در هم و بر هم ساخته بریل راجه با تحت سواران بھوپال که در رکاب راجه بودند
با وی بیاد و بختند کانشکه گشته شد و سرش بریده نزد نواب بیگم صاحب قدسیه بھوپال فرستادند
بعده سعد الله خان حمله بر سپاه بھوپال کرد و در هم برداشته بر گشت بخشی ارادت خان قلعه شد

بجھوپال وین بحر که مجروح گشته غم خاک و قریب سه صد کس از پیاده و سوار از جانبین برین بحر
 کشته شدند سپاه نواب صاحب پریشان شد مگر نواب صاحب با تقلال تمام در روز و نگاه
 چمنان تپاده مانند ملک حیدرخان که از سواران نامی بجھوپال بود بمقابلہ ایشان آمد نواب صاحب
 نیزه او را خالی داده از نیزه خود کاروی تمام ساخت علی شاد و غلام شاه و منعم حسین و فطوون
 و حکیم سہار علیخان و غیرہ افسران چپاہ بجھوپال قدم جلالت پیشتر نهادند نواب صاحب قلعہ
 رفتہ شخص گردید راجہ لشکر خود بر گشته بر لب میناس فرو آمد بیست و پنج ماہ مذکور برنجی سوار
 و پیادہ بجھوپال بر محاذ نظر لکھ اشتر آمد و در جنگ خفیف دست بهم داد و قریب چهل کس
 بر خاک ہلاک افتاد سپاہ نواب صاحب کا کین کج و قصبہ تاراج کرد و ساکنان قصبہ ازین
 حادثہ ذمت کلی رسید بہ ہم بارش بود لشکر بجھوپال کہ در میدان قیام داشت تکلیف بسیار
 برداشت بہستم حامدی الامانی سکنہ کینار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری مطابق بیست و سوم
 اگست سنہ ہجری صد و سی و ہفت عیسوی آب و ویناس بطغیان آمد و خیرت لشکر
 بر دوین میان خط مکنائن صاحب باور سکتہ نواب گورنر جنرل بہادر در بارہ رفع نزاع کلکتہ
 بنام ولکنجن صاحب بہادر آمد ایشان بینی پرشاد و میزشی جنبی سیہ پور را ہشتاد و نذر او جزا
 منشی نامہ کو را بنجا رفتہ لشکر بجھوپال اشارت بر فتن بجھوپال کرد و ہم حامدی الاخوان سکنہ
 و دو صد و سی و پنج ہجری برابر بہم تہمت رسیدہ صد و سی و ہفت عیسوی راجہ لشکر
 خود بہت بجھوپال منضت نمود و نواب صاحب با سپاہ خویش سیہ پور آمد و راستہ منضت
 گرد و حامی محل فرستادہ اجنت صاحب سیہ پور قیام ورزید بعد چندی اجنت صاحب بہادر
 با فوج انگریزی کوچ کردہ رو بروی قلعہ بجھوپال فرو آمد و حکیم صاحبہ قدسیہ گفت از عمد
 و بیان بر گشتن آئین نیست نواب گورنر جنرل صاحب بہادر میفرماید کہ ریاست نواب
 سپاہ و سرکار کمپنی را محافظ جان و عزت و جا کہ خود تاحین حیات داند بگویم صاحبہ گفتند
 من نیز میخواہم کہ بطلان افتد و دولت کسیہ تعینہ زندگانی خود بکسر ہم صاحب بہادر ازین صلح

و آشتی شده تاز نیست بر یک مصارف ایشان شد قصد و شانزده و نیم موضع جاگیر که محل آن را نوقت چهارگان خوانند و هشت هزار شصت و چهار و پانزده شل نه بود از ریست حد کرده ایشان سپه و راجه و شوکت را می نامد راجا گیر است و چهار هزار و پانزده ریست داده مستال نمود

فصل ششم در ذکر فرمانروائی نواب جهانگیر محمد خان بهادر مرهم

غره رمضان المبارک سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و سه هجری قمری نواب نظیر الدوله جهانگیر خان بهادر تجوید صدر و بر روی الان سلط و لکنس صاحب بهادر پو شکل اجنت و دیگر سرداران انگلیس و اکابر بھوپال مسند نشین یاست شده خدمت نیابت بجال خود اسد علی خان فیروز جنگ و پیشکاری و وکالت میر و اصل علی قاضی شجاع پور همچنین دیگر خدمات عمده بر نقای خود و سپه و چندی محبت ایشان با نواب سکندر بیگ صاحبه بخشش بر ایشان و جناب ممدوح آبتن شدند از آن بعد با هم شکر بخجی رونمود و ترقی گرفت تا آنکه شنبه دوم صفر سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و چهار هجری بنا بر بی پردگی والد ماجده که خلاف شرع و رسم خاندان افغانان بودند و نواب صاحب پدرم بر دست والد ام شمشیری زده که بجهاد بخیه و دخته شد و هفتم صفر این سال روز دوشنبه نواب سکندر بیگ صاحب با نواب یک صاحب قمریه و سایر ملازمان خود از بھوپال نهضت نموده در قلعه اسلام نگر توطن اخت یار کردند و بعد هم صفر منشی جمال الدین خان باندور رفته از آنجا محمد شفاعت جراح را برای علاج زخم مذکور همراه خود آورد و در زخم بمعالج وی به شد و هفتم ربیع الاول سنه مذکور غسل صحت از آن دست بهم داد و ششم جلدوی الاولی سنه مذکور محضره سطور از بطن نواب سکندر بیگ صاحب بشهرستان بجو و آمد والد ماجده شوق گلگشت و صید انگلی بسیار داشت از سخاوت و زری پاشی شان مقیم و مسافر کامیاب بودند در شصت و سه هجری بیرون شهر حاکم ساخت جهانگیر خان بکارد هر یکی از ارکان و غیره که آنجا خانه ساخت زراعت کار یافت از قزاقانی شان مردم

هر علم و فن فراهم آمدند و بجهت فنون سپاهگرسی نه نظیر وقت بودند اما حیث که بدین جوانی مبتلای ضعف معده و غیره امراض گردیدند مرض و زانفرون شد و طبیعت ایشان مغلوب شدن گرفت تا آنکه اطباء می جانوق مثل عارض علیخان و غیره از علاج عاجز آمدند و مایوسی و نمود والد و ماجده بر سر هم عیادت رسیده بر سبتر ناتوانی و جانفشانی زیارت ایشان کردند و بجا سپرد باسلام نکر گشتند و ماه جمادی الاولی هجری و دهمین پیدایشند و بشت هشتم ذی القعدة سنه یک هزار و دصد و شصت هجری نواب صاحب بیست و شش ساله رخت هستی بر بستند از بجهت هفت سال و دو ماه و بشت هشت و ز فرمانروائی کردند و در نور باغ که بنا کرده خودشان بشت فرشتند تا پنج جلستان این بشت

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| وای نواب جهانگیر جوان رعنا | تا گمان کرد روز نیا سو عقیقه جلست |
| چاکر شد حبیب سحر و غمش از پنجه مهر | شام و امان سیه کرد و بر و از رقت |
| نیکیون کرد قباد بر نمود طلح سپرخ | شوراز کشش جبهت آمد که دین و جنت |
| حوریان از بی تعظیم زجا بر جستنند | بالش سبز نهاده و نقیصه جنت |
| گلرخانان جنتان تا در باغ رضوان | پیش رفتند و نشانند بصد رعنا |
| بست و هشتم ذی القعدة دوشنبه روز | یک هزار و دصد و شصت سنین هجرت |
| وقت پاسی تر شب نیمه دگر بود که رفت | سوی فردوس این کهنه سراسر کلفت |
| با توف غیب نداد او که شد بی سرو پای | حسن و خلق و گرم و خوشش و عالم بخت |

ایشان میانه قد بلرک اندام سپید رنگ خوشتر و نامجو گرین شمسوار شاق شاکر تاج
شیر افکن نیزه باز تفنگ انداز میزدن طبیعت خود کرده سخاوت بودند بیشتر شعور و دوگان
شعر فارسی هم نظم نمودند برخی از نظم فارسی شان این است مکتوب منظوم

| | | |
|-----------------------|----------------------|-------------------------|
| ای گوهر بحر آشنائی | وی جوهره کان دلربائی | خوش خرم و شاد کام باشند |
| در بزم طرب مداح باشند | من بعد بدرومی نگارم | حالی که بجز ت او دارم |

| | | |
|--|--------------------------|--------------------------|
| زبان روز که از شما جدایم | در پنج فراق مبتلایم | بی روی تو یار صادق من |
| تیره شده است در روشن | هر خط خیال تست دران | هر دم غم تست من جان |
| یا در رخ تو فسانه من | نامست بزبان ترا در من | مقصود بجز تو نیست محبوب |
| جز عافیت تو نیست مطلوب | صد شکر شنه بلند می بسویت | ما بدین حصول خیریت هست |
| گویم پس ازین بطر اخلاص | اوصاف در و در نامه خاص | جمعیت خاطر پریشان |
| آیین طوطیان حیران | کله سته باغ زندگانی | اعنی خط آن حبیب جانی |
| هنگام سعید و وقت نیکو | گردید وصول نامه تو | هر لفظ از آن چو بلبل خوش |
| هر سطر از آن چو سر ویشان | پیچیده حروف آن دلایم | گسترده برای دلبران |
| در صحن سعید و وقت میمون | مفهوم نموده ایم مضمون | از ادل نامه تا نام تمام |
| دیدیم و بیافتیم آرام | خو اندیم زمره مضامین | وادی بجان خویش تسکین |
| باشد که دیدم مهربان | ارقام نموده باشی این نهج | این نامه شوق از جهانگیر |
| <p>در عهد ایشان از زانی غله و غیره بحدی بود که در پرگنات بھوپال بیک ویمه تابستان آنها را گندم و او و خانی و در شهر تا پنجاه آثار و همچنین جمله اقسام غله و اشیا می خوردنی فروخت میشد مردم آدمی جوهر و علم و لیاقت و کمال از زمان ایشان در بھوپال آمد و رفت آغاز کردند پیشتر کمتر می آمدند اهل بھوپال که بفرز سپاهگری بکسب علوم کمتر آتشا بودند بدو ایشان شوق نوشت و خواند بهم رسانیدند قاضی شریف حسین دهلوی از بر عهد منسوب کردند و جمعی از منشیان و شعرا و مولی در سر کار خود فرایم آورده نامه ریاست بلند آوازده نمودند و دیب الاثنائی شیخ احمد عرب شروانی مصنف نفوس الیمین و عجب العجب نیز در ایام حکومت ایشان آمدند و کتابت سرالقبال فی مناقب نواب بھوپال زبان را تصنیف کرده رعایتها و دیدن چند شعرا از کتاب سیل انتخاب است</p> | | |

| | |
|--|--|
| وَبِالْمَدِيحِ وَالشَّنَاءِ لَا تُفَا | الْحَمْدُ بَدْرًا بِالْكَامِلِ فَاتَّقَا |
| أَمْسَى بِهِ الْمَلِكُ الْحَصِيرَ رَافِقَا | أَعْنِي بِهِ بَدْرُ الْمَفَاخِرِ الَّذِي |
| نُورٌ عَلَى مَغَارِبِ مُشَارِقَا | مُجَمَّلًا فَخَارُهُ بِنُورِهِ |
| تَرَى شَمْسَ مَجْدٍ شَوَارِقَا | أَكْرَمَهُ مِنْ مَلِكٍ مُعْظَمِ |
| هَيْبَتُهُ زَلَزَلَتِ الْفِيَالِقَا | أَكْرَمَهُ مِنْ بَطَلٍ غَشْمِشِمِ |
| لَدَفَعَ مِنْ حَارِبِهِ صَوْلِجَا | وَقَهْرُهُ أَنْزَلَ مِنْ مَدَافِعِ |
| أَعْدَاؤِهِ تَفْتَحُ الْبَوَائِقَا | مَحْرَقَةَ بَنَارِهَا فَاصْبَحَتْ |
| بِجُودِهِ قَدَمُكَ الْخَلَائِقَا | ذَاكَ نَظِيرَ الدُّلَاةِ الْمَحْمُودِ مِنْ |
| وَكُنْزِ عِلْمٍ جَمَعَ الدَّقَائِقَا | وَهُوَ الَّذِي بَصَدَهُ حَقَائِقُ |
| مَقَامِهِ وَمِنْ غَدَامِ صَادِقَا | قَبْلَهُ كُلِّ وَافِدٍ وَكَعْبَةٍ |
| أَكْفَهُ وَبِالشَّنَاءِ نَاطِقَا | بِهَا يَطُوفُ دَاعِيَا وَرَافِقَا |
| تَفُوقُ فِي جَنَانِهَا الْكَلَائِقَا | أَبْقَى أَلَا لَهُ بَعْرَةٌ وَدَوْلَتُهُ |

بِعَوْنِ غُرُوبِ كُلِّ تَمَامٍ شَدِّ وَقَرَأَ

خاتمه لطیف از این شعر جهان پادشاه محلی الاطلاق اگر شربت جاست سلاطین با عز و زرقا فخری که در
وقتی قدرش کمال است ماه شب و در هر پیا ازادی منتظمان کافه حکمت الهی و وفراوان مصلحت طبعیات
برین چرخ فواج کائنات غلامه موجود است که از شعل شریعت غرور و سراج ملت بضاعت طبعیات شجاعت پادشاه
و مصداق کلام توحید رنگ شرک کفر از آید نه قلوب زمینیان فرموده صلی الله علیه و آله العظام و همایون الکرام
یوم القیام که در این مبحث التیام از این شاعر گفته که هر فردی از فردی فرستاده و از گنج جوهر شاد و خوش فو و شادان
رعیت سپرد و ریشه ندارد شور که در هر ستری غره ناصیه سلطنت جهان پادشاه قهر با صبر حکمت حکمرانی و مر مثال
باقیست شیم مشتری بخت زهر و خادم جنبه اشیا جهان حکیم صدر اسرار است بحوال حوال سلطنت بیعت
و از این فخر اول از کتاب تاریخ الاقبال تاریخ ریاست بحوال حساب شاد و فادیت بنیاد حامی اسلام می آید
نوم از دای مملکت عالم معقول منقول حکم فرمای شهرستان قانع فروع و معلوم چهره پادشاه قبایل عالیه
طرح فضل کمال جنبه انجلی الا جاده امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر از اهل بلخ و التفتازانی
راجی خضران محمد عبدالرحمن حاجی محمد شوشان و توفیق یافت خدمت برادر عظم محمد مصطفی خان فخر العلماء
سجده کمال و در این کتاب واقع کاتب و مرن و بنیت نهفت شده طبع گردیده و در چشم نگاه گیران جنب جلد و کتب

وہم وودخا

برای سند مخفی اگر کتاب در مطبع مطبع نظامی
مهر و دستخط مستقیم مطبع در آخر آن افزوده شد



تاریخ طبع از منشی گویند پیرشا و فضا

| | | | |
|---|---|---|--|
| چه شاه جهان بیکر عیادت فرمود تبارخ بجهوپال | به فضل وجودش میاید و در دفتر کز آن ایام مولی | که فرمودند و فیاض چو شطیج به صفت خوش | که ذکر سخنیش هر جا بود ز جمله تواریخ نیست بود |
| | فصاحت تبارخش آیدند | که تبارخ بجهوپال میاید | |

| صحت‌نامه دفتر اوف فارسی تاج الاقبال تاج بھوپال | | | |
|--|-----|-----------------------|-----------------------|
| صفحہ | سطر | غلاط | صحیح |
| ۶ | ۲ | مضام دولود | مضام دولود |
| ۹ | ۱۵ | تکمن گردید | متکمن گردید |
| ۱۶ | ۱۸ | برجعت محمد خان | ووجعت محمد خان |
| ۱۷ | ۶ | ناختہ | تاختہ |
| ۳۶ | ۳ | پنجاہ ویک وپیہ | پنجاہ ویک لک وپیہ |
| ۳۹ | ۱۳ | از مقبوضان | از مقبوضات |
| ۴۰ | ۱ | فصل ہفتم در ذکر حکومت | فصل ہفتم در ذکر حکومت |
| ۴۱ | ۲ | چهل و نہ ہجری | چهل و نہ عسبدی |
| ۴۱ | ۱۴ | دو صد و چهل ہجری | دو صد و چهل مچھا ہجری |
| ۲۲ | ۱۵ | آغاز کردند | آغاز کرد |
| ۴۵ | ۱۵ | وہ صد و سی پنج ہجری | وہ صد پنجاہ و نہ ہجری |
| ۵۰ | ۲۰ | دو دفتر | سہ دفتر |
| | | تمت | |

فهرست دفتر دوم تاج الاقبال تاریخ سیت بھوپال فارسی

| | |
|----|--|
| ۲ | فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان و تقریر صدارت محرمہ سطور |
| | و ذکر جنگ کلیا کھیرمی و حصول اختیار ریاست بوالہ و ماجدہ ام بعد استغفار |
| | میان فوجدار محمد خان از نیابت |
| ۶ | فصل دوم در ذکر کتبی الٰہی محرمہ سطور |
| ۱۰ | فصل سوم در ذکر زمانہ غدر و صدارت خلد نشین |
| ۱۵ | فصل چہارم در بیان سفر جلیپور و غنایت شدن پرگنہ بیرہ از سرکار انگلیسیہ |
| ۱۹ | فصل پنجم در بیان سفر آلہ آباد و حصول تمنا و سیر بلاد |
| ۳۵ | فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد |
| ۳۸ | فصل ہفتم در بیان سفر مکہ معظمہ |
| ۴۸ | فصل ہشتم در ذکر سفر ثانی اکبر آباد و سیر بعض بلاد و طلت |
| | خلد نشین |

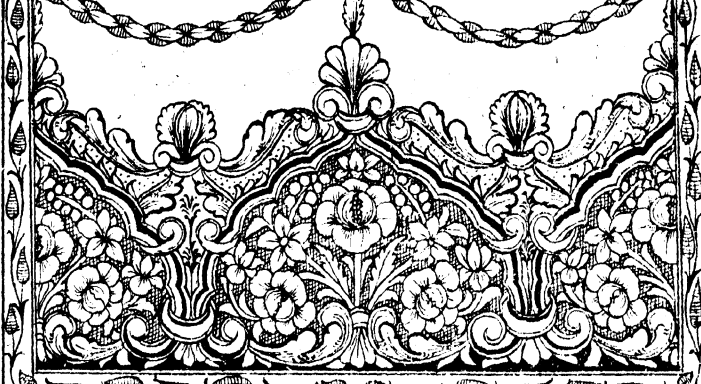
اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَكُرْىٌ لِّاُولٰٓئِیْنَا

بِقِیَاسِ تَوْفِیْقِ خَاقَانِ وَدَوَّلِ اَیْمَانِ اَمِیْدِ خُدا وَنَمَدِ اَزِیْزِ اَلَمِنْ اَكْبَرِ سَمْتَ اَنْصَارِ اَزِیْزِ رَحِیْمِ شَرِیْفِ اَنْبِیَا اَیْمَانِ



بِاَهْتِمَامِ اَیْمَانِ خَاقَانِ مَوْلٰی اَزِیْزِ اَلَمِنْ اَكْبَرِ سَمْتَ اَنْصَارِ اَزِیْزِ رَحِیْمِ شَرِیْفِ اَنْبِیَا اَیْمَانِ

مَوْصُوعٌ بِاَهْتِمَامِ اَیْمَانِ خَاقَانِ مَوْلٰی اَزِیْزِ اَلَمِنْ اَكْبَرِ سَمْتَ اَنْصَارِ اَزِیْزِ رَحِیْمِ شَرِیْفِ اَنْبِیَا اَیْمَانِ



بسم الله الرحمن الرحيم
جلایه جان حادث و ذلش قدیم



پس از حمد مالک الملک و حسب الوجود و نعت حضرت احمد محمود و منقبت آل و اصحاب باجود
سابعه و از اهل امتیاز باد که اینم در دفتر کتابت تاریخ است بهیچانست مثل اشرف فصل
فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان و تفرصه داریت محرمه سطور و ذکر جنگ
کلیا کثیر می و حصول اختیار ریاست بواله ما جده ام بعد استغفای میان فوجدار محمد خان و نیابت
فصل دوم در ذکر کنهائی محرمه سطور فصل سوم در ذکر زمانه غدر و صدارت خلدین
فصل چهارم در بیان سفر جلیپور و عنایت شدن پیکر سید از سر کار انگلیس
فصل پنجم در بیان سفر آله آباد و حصول تمنا و سیر بلاد فصل ششم در ذکر سفر آله آباد
فصل هفتم در بیان سفر مکرمه و فصل هشتم در ذکر سفر فانی آله آباد و سیر بلاد و حلیت خلدین

فصل اول در ذکر نیابت میان فوجدار محمد خان غفر

هنگامیکه در پرم نواب جهانگیر محمد خان بهادر و منفور ازین دار فانی بعالم جاودانی حلیت فرمودند

هنری تر و لیس صاحب بهادر پو لنکل اجنٹ بجوپال صورت حال نواب گورنر جنرل مسادر
فرمان فرمای ہند نوشت واسد علیخان نایب یاست افروم و کہ تا صد و حکم از صدر کار ریت
کرده بشید و دانو ہم محرم است ہجری صاحب پو لنکل اجنٹ بہادر ارکان یاست گفت
فرمان صدر باین عنوان رسیدہ است کہ نواب شاہجہان بیگ صاحبہ رئیسہ بجوپال اندوین
فوجدار محمد خان نایب یاست شما امتثالین حکم کنید بکمان تسلیم کردند واسد علیخان حص
شدہ راہ با سوہ جاگیہ خویش پیش گرفت و میان صاحب بر سوہ کونیا بت شستہ نوکران
نورابر عمدہ خدمات ریت منصوب کردند و بخوادہ فوج بند و بست آغازیدند و در آخرین
راقمہ بابا و والدہ مادارانہ سلام بجا پال مدد نواب گورنر جنرل بہادر یادو ہم اپریل ۱۸۵۸ء
مطابق سوم ربیع الآخر سال ۱۲۷۶ ہجری بنامد شین نوشتند کہ از انتقال نواب جاگیہ محمد خان بہادر
خون و ملا و نو و بموجب سبب ہم بجوپال سندنینی نواب شاہجہان بیگم نحوی کہ برہے
آن شفقہ بعد انتقال نواب نظر محمد خان بہادر با اتفاق رؤسا و امرای آن ریاست
باسترضای سرکار بکسیہ قرار یافتہ بود و منظور شد بہر گاہ او شان کتھا خواہند شد شوہر
شان رئیس خواہد گشت و تا بلوچ و کتھائی شان امورات بزرگ ریت تحت حکومت صاحب
پو لنکل اجنٹ بجوپال انجام خواہد یافت و میان فوجدار محمد خان سپہ کوچک لٹا شین محمد
کہر و ملاق ست و برانانت و دیانت شان و ستارہ اعتماد ست نیابتہ کار ریت را
سر انجام خواہند داد و انان شفقہ ہم مشورہ خواہند گرفت و خبر داری نواب شاہجہان بیگم
متعلق آن شفقہ خواہد بود و فقط بعد چند ماہ عمدہ نوکران یاست کہ توجہی میان صاحب
خود و یافتہ نیست و ششم شوال ۱۲۷۶ ہجری میر و محل علی و احمد خان میر آتش وغیرہ از بجوپال
بسیہم شتافتہ عند شہت بنام نورث کالی ہلٹن صاحب اجنٹ نواب گورنر جنرل بہادر
نوشتند کہ حکم صدر مطیع میان صاحب مستم ماہ میان صاحب را یک فرہم در بار رئیسہ معظمہ
نبرد کہ آقای خود را سلام میکردیم و بموجب ملازمان عمدہ نواب جہانگیر محمد خان بہادر را موقوف

کرده نوکران خود را بر مناصب بزرگ مامور کرده اند و فکر استیصال او و خطا و دزدانند و زیاده
صاحب بهادرتبلی ایشان پرداخته شورش و خاطر فرستایند و ولیم فریدرک ایدن حساب
بهادر و ششی شهابت علیخان میزششی خود را بزرگداشت یاست گماشتند تا که امام مفسده
رو نمایند باز و هم می گنججه لاله هجری بقرب عید ایضا ملازمان یست بدر بار با حاضر آمد
تا که ندانیدند و عطر و یان یافته ترخص شدند و به ترو لاین صاحب بهادر پو لنگل اجنت کیم
صد بجای دیگر مبدل شدند و جوزف دیوی لکنیم صاحب بهادر از حد و دلاهور بر خدمت
اجنتی بهوپال تشریف آوردند تا آمدن ایشان ایدن صاحب بهادر بطور قائم مقام کار اجنتی
سرانجام دادند و راجعت والده ماجده ام در نظم و نسق امور ریاست بر اربابان صاحبان
میان امیر محمد خان صاحب جدا مجرایا که در نیک نهاد و صان طبیعت بودند بشوره مر و با
کم فتم چند صد ولایتی رو بهید را نوکر گرفته زنده ماند بصره خود آوردند چون وقت
ادامی موجب صاحب پو لنگل اجنت بهوپال بخاریست حکم دادند که نوکران ایشان را
بر طرف کرده زرتخواه و ام گرفته بدید و تا دیه قرض از آمدنی جایگیشان نمایند میان
امیر محمد خان بجلیا کیشیری که دوازده کرده از بهوپال واقع ست شافته مخالفت ورزیدند
کینکم صاحب بهادر با فوج کشنجنت که در سیور میماند و فوج ریست بهوپال برای تنبیه
رفت چهاردهم شوال ۱۱۸۰ هجری ایشان باشیر محمد خان و اکبر محمد خان هر دو پسر خود
و دو صد افغان زنده بدست آمدند و سه چهار صد ولایتی درین معرکه مقتول گشتند و بحکم
صد با هر دو پسر مذکور در قلعه آسیر تانندگی اسیر گردیدند نیز دهم جمادی الآخره ۱۱۸۰ هجری
از انتقال ایشان در قلعه مسوره شد فحش او را باوت بهوپال آورده و در نونایغ قریب مقبره
بهانگیری دفن کردند چهارمین سال بیست و پنجم رمضان المبارک عم محرمه مسطور نواب بنیر محمد خان
منفرد و بهیضه و بانی و بهوپال رطلت کردند و نواب سد علیخان که خال فنانست یاست
بودند و مخفی مشوره بدید من میدادند مورد عتاب سرکار بگسیدیده ده سال او در شهر

بنابر این مقید شدند و سی هزار روپیه چهره و ارج پادشاه داده بعد از انقضای مبعود مسطور بر طرفی یافت انقضای بعد جنگ کلیا گیتی گیتی که صاحب بهادر بعد نوشت که در بجوایال میان فوجدار محمد خان و نواب سکندر یکم مشترک حکومت میکنند و بودن و دو حاکم در یک مملکت موجب خرابی و نقصان است باید که مختار ریاست یک کس باشد بران ارباب صدر و والده ام از حق و بیدار مغرور مستعد و مطیع تر دولت انگلیس از میان صاحب یافته خلعت صدر نشینی برای من خلعت مختاری ریاست برای شان از کلکته فرستادند پانزدهم ماه محرم سنه هجری ۱۱۸۳ صاحب بهادر استغنا از میان صاحب گرفتند ششم صفر سنه هجری راجه خوشوقت را می که سابق بعد حکومت قبضه تکیه صاحبان است بود انداخت نیابت داده شد و خوشوقت شهادت گو را فرموده و فوج و محکات را انتظام داده بر ادای دین کمر بست بر بست همه تن صرف آبادی ملک رفاه رعایا شدند و تمام ملک بجوایال اسه حصه مقرر نمودند و سه طرفدار را بنام هر سه ضلع مغرب مشرق و جنوب نام نهادند وزیر دست این هر سه ناظم عمال و حکام هر یک گینه مقرر نمودند و از سنه هجری تا سنه هجری بذات خود چار بار دوره ضلع جنوب و سه بار دوره ضلع مغرب و سه مرتبه دوره ضلع مشرق فرمودند و هر محال را پنجم خوش ملا خط کرده از جزیه پیمایش گمانیدند و آیین گرفتن محاصل زمین از کشاورزان قرار دادند و جمله نقائص مالی و ملکی را محو کرده هر قریه را محدود کردند و بر حد و دمنار با بستند و حساب تمام سنین با ضمیمه امربا بستند و کتب قانون دیوانی و فوجداری و مال لایف کردند و ششی جمال الدین خان را خیر خواه ملاک شاهی و دور اندیش دانش پناه یافته بعد مردن راجه خوشوقت را می بخطاب خانی و مدار المسمی و جلیله نیابت اول نامور ساختند و لاله کش را امرا متصدی حسابان تر قیوخواه ریاست یزد بخطاب حاجی و عقید المسمی سر فرار کرده و منصب نیابت دوم نوانعتد یازدهم دی القعه سنه هجری عقدین بانجشی باقی محمد خان نصرت جنگ بانجشی بهادر محمد خان بستند و خطاب نواب نظیر الدوله بهادر دادند و مبلغ نوزده لک و هشتاد و شش هزار و هشتصد و بیست و سه روپیه

نه آند پا و بالا از قرض عهد و الی ما جدم و سه لک و هشتاد و پنج هزار و یکصد و هفده روپیه هشتاد
قرض عهد نیابت میان فوجدار محمد خان جمله بیست و سه لک شصت و یک هزار و هشتصد و چهل و
یک و پیم یک نه پا و بالا بایم حکم افی خود بحسن سعی و نظام ریاست او نمودند و تا آخر سال شصت
هجری که در هندوستان فوج جنگی فزنگ بر گشت و غدر عظیم رونمود و بهمت مراد و خود معاونت
و دوسر کار انگریزی چنانکه باید کردند و بجلد وی آن خطاب استنار آف اندیا و جاگیر از ملک
یا فتنه و بشتر جبل پور و آل آباد و اگر در بدفحات رفته و باناب لسلطنت فرمان فرمای هند
بر خورده و مورد تحسین و آفرین گردیدند و میسر عظم بلاد هند کرده عمارات عالی بنانها زدند و بکلمه
رفته بتاویج پردختند ایشان خوش کلام بلند آواز میانه قد بار یک نام مناسبت با عیضان سفید رنگ
خوشه و دراز گیسو کشاده پیشانی ذی عیب سخی الطبع فراخ حوصله معاند نفهم قیافه شائسان ناب فانی جوان
حق المذهب بودند بیست و ششم شوال شصت هجری بهستان خود را میدند و یا بعد هم ذی الحجه الحرام
شصت هجری عقد ایشان با پدرم منعقد گردید و پانزدهم محرم شصت هجری مختار ریاست شدند و هم
شوال شصت هجری رضای سن و منظوری نواب گوزر جنرال بهادرتیقلان و ایوب پال گشتند
و سیزدهم ربیع الثانی ازین دار فانی بسرای جاو و افی انتقال فرمود و قطعه تاریخی
بیکم عالی که نذریم چون بدار البقا نمودیم سال تاریخ آن بهیضه سال گشت شاه جهان غم باد

فصل دوم در بیان شادی محرمه سطر

چون ملاحظه شد و پس بموضع رسیدم غلام نشین اولاد برادران بهوپال را همیشه غم دیده
بعضی از دین خود انتخاب نمودند و بر بیت شان کوشیدند اما انجام کار در هر یکی بعضی نقص
یا فتنه بواسطت میجر دیورند صاحب بهادری و لنگل اجنت بهوپال نواب گوزر جنرال بسبب
استعجالت حیویتی فوج از خا و لای بای بزرگ هندوستان خواستند تا شخصی بهتر برای داما
خویش بهم رسانند چه سابقا از صدر اشارت شده بود که شادی نواب شاه جهان بیکم حسب پسند
آن شفقته و سر کار نگارسیه خواهد شد غرض که بعد وصول خط اجازت صاحب بهادری و موصوف

نوکران غمیده و سنجیده را با طراف بلاد و هند و سجودی نوب فرستاد و چون بگمان از بدلی و اگر دو
 و بریلی و دیگر بلاد و شیره نسبت در کیفیت حدیث نویسی و معنوی چند کس نامی و گرامی فرستاد و بعضی
 خوانین و شهنشاهان تیموری هم در بھوپال آمدند و چندی مهمان مانده جادو اوطان خود پیوند
 خلد نشین بعد از بعضی بسیار از کیفیت جستجو با و نامشش کس که فی الحال پسند آمده بودند بهر لیم
 فریاد که ایمن صاحب بهادر پهلوان کل جنت بھوپال اطلاع داد و نوشتند که آنجا ندان من بھوپال
 پسری درویش شادی نواب شاه جهان یکم نظر نمی آید و در صورت عقد با پسری گایه معلوم نیست
 که انجام آن چه شود و پس مناسبت نماید که ریاست بنام نواب شاه جهان یکم باشد و شوهر ایشان
 در امور ریاست بی اختیار بود و در مرتبه و عزت برابر نوابان باشد و اولادیکه از این صاحب متولد
 متولد گردد و مالک ریاست و نواب متقل باشد جنت صاحب بهادر گفتند تحریر کنید صاحب بهادر
 مالک است ملکه و ملکه مالک ملک اند و شوهرشان در امر سلطنت دخل ندارد و ترجمه این در نوبات
 در آنکه بنویسند صاحب جنت نواب گورنر خیرل صاحب بهادر سنن لاندیا میرسانیم این صاحب
 رو و دو کلمی که خدا و بشود همچنان بعمل آید این گفت و ترجمه را با شرطه ما و در موسوم نوبت کاملی
 صاحب بهادر و چنان فرستاد و در جواب شرطه صاحب جنت بهادر اند و اینم نوبت بهادر
 نوشتند اشتقاق نامه در باره شادی نواب شاه جهان یکم صاحب بهادر حصول سنجت جواش
 برآمد جواب نواب گورنر خیرل بهادر منحصراً بود پس تخمین صد روین باب است که ابی نود و پنج
 نواب شاه جهان یکم شما حسب پسند خود پسری انتخاب کنید و وی برای نام نواب خواهد بود
 و نواب شاه جهان یکم بعد رسیدن این بلوغ موافق دستور رئیس متقل ریاست بھوپال
 خواهند بود و چون حسن انتظام و کار کردگی شمار ریاست از باباگران قرض سبکدوش کرد و اندا
 آئینده هم زمام اختیار بند ریاست ریاست بدست شما خواهد ماند تا از تعلیم ما در آید شما نواب
 شاه جهان یکم نصیب کفی بر داند و وقت مناسبت عنان اختیار متقل ریاست بدست شما
 سپرده آید و صلاح و مصلحت شما را بنمایانم و فقط بخواهش ازین طرف نوشته شد که بیشتر

یک صفر شصت و هجری مطابق بهشت چهارم اکتوبر است که در آن روز ولیم فرید که پادشاه صاحب
 بهادر بود و پهلوان جنگ بھوپال نوشته ایم که بخدا شش کس نام باقی محمد خان نصرت جنگ شصت
 ریاست برای عقد صاحب بهادر موصوفه تجویز کرده ام صرف تحریر این شرط سرشته باقیست آنهم غم
 بنام نواب علی القاب گویند جنرل صاحب بهادر و آن شفیق و ولیم فرید که پادشاه صاحب بهادر
 نوشته فرستاده میشود و آنکه تقویض زمام اختیار ریاست بدست نواب شاه جهان یکم صاحب
 و صوابید مخلصه قلمی شده پس تنها از صوابیدین نظام ریاست چنانکه باید میشود و آنوقتیکه
 اجرائی امور ریاست چنانکه الحال است بکام و رای واحد باشد و این تجویز من مشکی نیست که
 منظوریش صاحبان عالیشان بهادر را ترسد و بود و اگر بر عهده آن شفیق بند و بست این امر
 حسب نخواهد من نشد باز کی خواهد شد پس بصاحب جنگ نواب گویند جنرل صاحب بهادر
 سنن لایق نوشته شد که آنچه درباره تختدانی نواب شاه جهان یکم از نواب گویند جنرل صاحب بهادر
 ارشاد شده بود اکنون وقت آن رسید و بنیال مخلصه تختدانی ایشان بانگشی باقی محمد خان
 نصرت جنگ که لائق و نجیب ساکن قدیم بھوپال و مکن ریاست اند و مناسب بنیاد بجواب آن
 صاحب بهادر مدوخل نوشته شد که بموجب ارشاد نواب گویند جنرل صاحب بهادر اطلاع میدهم
 که نظام مهمام ریاست تا عمر نیست و یک سالگی نواب شاه جهان یکم بدست آن شفیق خواهد ماند
 بعده اگر ایشان بلحاظ سن بلوغ خود دستد عای حکومت خواهند کرد و در آنوقت کار وائی محلا
 مرضی شان مثل خواهد بود و والدیه ماجده پانچ نوشتند که همچون دیگر می ستی حق این ریاست نیست
 و محنت و مشقت من و نظم امور ریاست پسند حکام انگلیسیست بهر کیف تا ریاست منجست و حق
 اختیار ریاست منم بعده چهارم جولائی صفر شصت و هجری جنگ بهادر آمده و خریط نواب گویند
 جنرل بهادر بنام خود آوردند که در بانی نامه شعر برگزیده شدن باقی محمد خان نصرت جنگ
 جهت تختدانی و ترفیع نواب شاه جهان یکم و نیک و صول سخت چون بعد و جوه صاحب موصوفه
 لائق این کار دیده اید نزدیک و ستاد نیز مناست بعده و در و این منظوری باز و هم می افتد

جلسه عقد قرار یافت و صاحب جنت نواب گوزن بنزل صاحب بهادرسنترال نذایا دیکر صاحبان عالیشان بهادرتشریف آوردند بخت و شکر شوال کشته هجری رسم نکاحی شد و دو روزی القعه آشتما محکم جنبی سیه و رو ملک بجو مال جاری گردیدند و آنکه نواب شاهجهان کیم رئیس و بادا ایشان مختار ریست و شوهر ایشان نواب برای نامت چهارم نوی القعه رسم خطبه بر روی کاآمد و باقی محمد خان باقی نواب نظیر الدوله بهادری صدر سران نشست پنجم ماه مذکور بقریب شادی صاحب جنت نواب گوزن بنزل بجا و سنترال نذایا از جانب لاد صاحب بهادری خلعت بنواب مراد و اوله پو شایند بخت و یک غیر شکم سر شده و عقد غیر توپ سلامی از طرف سرکار گلبد و استقبال غیره ایشان مقرر شد و بتاریخ یازدهم موجب شرع شریف بودی عبدالقیوم منیر لوی غلام محمد حرم خطبه کاح خواندند و کابین دو کور و رویه قرار گرفت اما یک حب ازان و آنکه در دونه با و امی زمان و لفقه واجب پرواختن و همچنین بعد وفات شان خرمه از ترکه ایشان بمن و دختر ایشان نواب سلطان جهان بیک صاحب رسیده و در تصرف پسران شان آمد با آنکه حسب نظری صاحب جنت نواب گوزن بنزل صاحب بهادرسنترال نذایا برای مصارف شان تا حدیست از آنجا در ۶۳ فصل و شش هجری نو و پنج موضع جایگزین جمع کامل شصت پنج هزار و سه صد و پنجاه و هفت و بیست سالانه از ریست علحه شده بود و درین عقد تزویج هفت لک و هفتاد و یک هزار و سه صد و شصت و دو و رویه و هفت آنه پا و بالا باین تفصیل بصرف آمد سامان چنین که بتوشک خانده مایسد که لک و نه هزار و شش صد و هفده رویه و آنه پا و بالا سامان چنین که بتوشک خان نواب مراد و ابهادر و لک و شصت و شش هزار و چهار صد و شصت و نه رویه و هفت آنه سه پا و بالا از اجا شادی یک لک و چهار صد و هزار و دو صد و هفتاد و پنج رویه و شش آنه پا و بالا و برای مصارف من جایگزین و هفت هزار و شصت و شش و شش و بیست و چهار و نیم آنه که از پیشتر مقرر بود و چنان بحال ماند جایگزین جدید هنگامه شادی عقد از ریست او نشد

در این روز شادی

فصل سوم در ذکر بند و بست مانده غار و غیره

در سال هجری فتنه گامی نواز تورخانه لندن به بند آمد و در معسکرهای انگلیزی تقسیم یافت
 بهمن و مسلمانان فوج یک بان گفتند که کاغذ این فتنه گامی نواز تورخانه لندن به بند آمد و در معسکرهای انگلیزی تقسیم یافت
 حلال و مراد مرکب خواهد بود و در کیش هندوان از گوشت پیچیده و در دهن مسلمانان از
 گوشت و پیچیده و دیگر جانوران حرام برهنه است و این کاغذ هنگام قوا اندازند از بریده
 و زباله و قورق و فرود می آید و از استعمال آن اسکار آوردند و بنویسند این گفتگو بود که در رمضان
 سپاه معسکر پلده میسر شد و قریب بی برهم شد و عهده داران آن سپاه را تهدید آنظر بنده نمودند
 ناچار سوار و پیاده باغی گشتند و فهران خود را گشتند و خانه های ایشان سوختند و از غرض
 زن و بچه را هم امان ندادند و شازده هم رمضان سال مذکور از پیر شده راه و بی پیش گرفتند
 فوج دلی نیز همین کار کرد و ابو لطف سلج الدین بهادری شاه او را از نشین دلی را که پیر نو ساله
 صدیقی فتنه بود و یک لک و پیمه مال از سر کار انگلیزی می یافت و در آن گشت اجماع آن
 با عیش و آرام بستی بر در چتر شاهی بر سرش گرفته و تاج سلطنت بر قمرش نهاد و بخت نشین
 حکام و فک کشور بهند را چنان بخش ساخته و پیوسته با حاطه جنگاله و بسبی و مداس و پنجاب کرده اند
 این فساد چند روز تمام احاطه جنگاله را فرو گرفت و نه قتل و نه قتل و چند دسته سوار سرداران
 خود را بی سر کرده خزان و قورخانه را یغما نموده و در خیابان را با ساخته در بی جمع آمدند و سینه
 و فساد بر داشتند این هنگامه را زانده غدر گویند محمد عباس فوت پور احمد شروانی تاریخ این فتنه
 الملک این غلب یافته و حکام و فک تفصیل این واقعه عظیم را از زبان پاری و اردو و انگلیزی
 نوشته اند تاریخ محاربه عظیم که در لاهور و کهنو کر چاپ گردیده کاشف این جان و
 تفصیل است در آن زمان مزارچه جیاجی را و سینه جیه و کجی را و هو لکرا با آنکه صاحب شر
 و کشور بزرگ اند خوف با غنایان خورده و شورش طبع سپاه خویش دیده و دل از معرکه دزدیدن تا آنکه
 خاص و معسکر را گویا و چهاونی اند و صاحبان هماد گشته شدند و خستگیار و نبود

لله فتنه
 کار و قور
 شایع غار
 بنویسند

فایده
 این
 کتاب

والله ماجده ام در چنین وقت نازک شهری و لشکری بھوپال را پابند فرمان وزیر حکم خود
داشتند باطمینان تمام مدد سرکار انگیزی کرد و وسوسه رشت برای قتل آن فرزند واحد و کاپلی
فرستاد و سپاه خود برای حفاظت بعضی قصبات و قوتانات تاحد و شهر ساگر و بنیدل کھنڈ
گماشت نوکران ایست بھوپال حتی المقدور در پیغ در طاعت سران انگلیسیه نکرد و کار را
نمایان و خدمات شایان بجا آورده مورد تحسین و آفرین حکام گردیدند چنانچه محمد خان عادل
جاکیه داران پانی علاقہ بھوپال را به بغاوت پیوند قاطع ایشان در سیاحت ضبط شد
فاضل محمد خان در رحمت گدھه سپاه انگلیسیه که همراهش فوج بھوپال نیز بود قاعه بند گردیده
بجنگید و آخر زنده گرفتار آمد بر دار کشیده شد عادل محمد خان چنان کشت که گویا خود
بعالم ایجا دنیا مرده بود بعد سپاه بھوپال فوج
مناسب برای سرکوبی آنها مامور گشت این سپاه قصبه کیسور و مسکر از دوست تعویذ باغیان
محموظ بدشت تا آنکه باغیان اسیر دست سروران فرنگ شدند و مال گشتند چون مایه عدل
بسر آمد والله ماجده ام عزیز مصر دلهای فرنگ گشت پانزدهم و بیست و ششم مطابق ششم
جمادی الاولی ششمه الحجری جلشن صاحب بهادر و خریطه نوشت که استوار می ایست از یک
حکومت می باشد این سخن را از بن نشین اکابر عزیزان خود کنیا چه از حکومت جب را گاه
نواب معتمد محمد خان خال شما قریب بود که فساد و انقلاب و بنای چون قیام ریاست و دست
درستی حکومت ست نمی باید که در اختیار کردن امور مقتضای ایست خیال از لشکری اتقا
پیش نظر باشد و همین ام نسبت معاملات والله شما نواب قدسیه یکم صادق می آید
پس انتظام جاکیه ایشان بشخصه سپرده شود که لوٹ بدامی بزنام نیک سگان نرسد فقط
باوصف همچنین دستاویز والده ام و لشکری والده و خال خویش بخیال پیرانه سالی شان
روان داشت صرف اختیار مقدمات فوجداری سنگین از و شان سلب کردند و دوباره مختار
خود و ام ریاست که در آشنای گفتگوی کتبی ائی من در آن سلسله جنبان شده بودند بیشتر

در این وقت
نواب معتمد
محمد خان
جاکیه

اهتمام بجایز بند و بنواب گویز جنرال لاردریث انجیل کنگ صاحب بهادرناب اسطانت
 فرمان فرمای هندوستان و پنجم شعبان ۱۲۸۵ هجری نه شتمند که از روزیکه ملک هندوستان
 و اهتمام عدالت خاص درآمد مخلصه نیز موقوف باظهار حق خود گردید تا بنظر داری نقصان
 که در ایامی استحقاق به بقیمت اعلی گردید چه از زمان سابق وضع این ریاست چنان افتاد
 که بعد انتقال رئیس ریاست ابرار و لاوی قرار میدهند چنانکه مخلصه را بعد انتقال پدرم حرم
 رئیس این ریاست که در این معنی تا اینجا بعد نامه مطابقت تمام دارد و چون مخلصه و طغوت
 گذشته بسن تمیز و فهم نیک و بد و فکر ریاست رسیده نواب جهانگیر خان اجماعه شوبه
 فرمانروای ریاست که در این معنی با عهد نامه مخالفت دارد و فرستاده فرستاده پدرم وفات یافت
 مراد شوبه و دختر مراد زنده میگردد شش ماه پس کس ریاست بکدام یک سپرد میشد اگر بسن
 می سپردند و غایب مضمون عهد نامه بود و اگر بشوبه هر ممد او دخالت نموده میشد و مشکل تا
 که باز کجین تعلق دارد چنین است که بعد وفات رئیس ریاست بنام دخترش تا زمانه طغوت
 بود و چون وی بهوش و تمیز کامل رسیده که زوج وی باشد رئیس گرد و در صورت لازم آمد
 که بعد وفات پدر اول مراد میسر میگردد سپهر در جهان مان درام حکومت بشوبه هر ممد و حجت
 میدادند این معنی هرگز معقول نیست بنا علی هذا است بعد مخلصه بواسطه پولک اجماعه حسابها
 و آن شفیق از صدر رفیع القدر آنست که داماد را که هیچ استحقاق ندارد ریاست داده شود چون
 این است بعد عا بعد مطابقت تمام دارد و خواستم در سر کار نگهاسینه پذیرا گردید اکنون حکم ضرورت
 اظهار استحقاق خود کرده و شد امیدوارم چنانکه سر کار کاسیه نقصان سپردن ریاست بداماد
 بروشند همچنان نقصان ثانی هم بهستد عا مخلصه از عدالت شاهی برخیزد و مخلصه حق خود
 رسد و خراطیه مخلصه اسلا خطه نواب گویز جنرال صاحب بهادر فرماید و مضمون خراطیه نام بنام
 جناب رؤ صاحب بهادر و مریضه تاریخ و سنه صدر این است که در زمانه تقویم این ایامی عهد
 دین ریاست و نقصان یافته کی آنکه شوبه رئیس را والی ریاست میکرد و دند و دیگر آنکه بعد

انتقال پدرم مطابق عهدنامه عاجزه را که پانزده ماهه بود و اول رئیس این یاست فرمودند و چون
 لائق حفاظت یاست و امتحان فرست شد مرستی که تا حیات ممکن انتقال نبود چوب
 و خلاف عنون عمد نامه بشویم سپه دنده و بعد وفاتش هم در انداده و نتر هفت ساله ام از سنیه
 یست گردانید و نوشتند که سرکار انگلیسید جانشینی نواب شاه جهان یکم را که دختر نواب کبیر
 و آن شفقته از بطوریکه برای آن شفقته بعد انتقال نواب نظر مخیران مرحوم مابق توافق رؤسا
 و امرای آن یاست بهر شای سرکار انگلیسید نشینی آنجا قرار یافته بود و منظور پذیرفته
 و که خدائی نواب شاه جهان یکم حسب پسند آن شفقته و سرکار انگلیسید خواهر بود و شوی بهر شان
 رئیس آن یاست خواهر گشت فقط بران دوزمان اختیار نمود است دعا کردیم که باهم که عقد و
 شاه جهان یکم صاحب قرار یابد و ی رئیس این یاست نکرد و این است عاچان طابق
 عهدنامه بود و سرکار انگلیسید قبول شد و نقصان سپه دند یاست بداد که خان و عهدنامه بدستور
 شده بود برخواست الحال باز همان صورت بنظر می آید و اینهای عهد مذکور حکام منصب
 رای رؤسا و امر او خاندان و غیر خاندان و داخل ای شان و نظورش ملحوظ نمیشود و و دجیات
 و ارث سلیتش با و لا و ی سپه ده نمیکرد و اگر قید نسل بطن چنانکه در عهدنامه بکرات مرآت
 مند جست بعد الت شاهی بر دعوی استقامت گواهی دهد عاجزه را چنانکه بعد انتقال پدرم
 بچوپال فرموده بودند پنجهان تا حیات من همان حکم بموجب عهدنامه بجال و برقرار ماند و نظام
 ریاست که کمال مشقت کرده ام بقصص عهد متبانه نشود و حال نامه ندر سجده است میجربستری
 رکارد و صاحب بهادر پو لنگل اجنت بچوپال و سجده است کرنل مرین دوریند صاحب بهادر
 قائم مقام صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر سنٹرل انڈیا و سر رابرٹ هملتن بارنیت
 صاحب بهادر رزیدنت نگارش رفته است بجوابش لار و صاحب بهادر ششم جلوی الاخر
 سلسله سحر مطایق سی و یکم و سیمبر ۱۲۵۵ قمر گردید که سر جنبست سکسپینریت صاحب بهادر
 متبعین سنٹرل انڈیا که چند باره اختیار ریاست که بان شفقته و نواب شاه جهان یکم صاحب

گفته اند اطلاعش بمن کردند چونکه نواب شاه جهان بیک صاحب که وارث ریاست و فرزندان
 مستحق جانشینی ایشان هستند از خود توجیهش انجمنی دارند که آن مکرمه بر تبه رئیس هم نیت
 ریاست بدستور مستقر باشند لهذا استدعای آن مشفق پذیر است صاحب صوف اندیشه
 آن مشفق را مسند نشین ریاست بھوپال کرده با جرای اشتها را با عالی وادانی ریاست
 نمایند که حکومت ریاست بھوپال بنواب سکندر بیگم از طرف سرکار انگلیز بهادریه منظور گردید
 چون صاحبان بهادر اول مرصده نشین کرده بودند لهذا کپتان جنس صاحب بهادر
 پولکل اجنت درین باب استخراج من کرد من ضایع مادر مرمان مقدم دشم صاحب
 موصوف اطلاع رضای من بخیرت سکسیر صاحب بهادر کردند و او شان بخواه ایشان
 بمن نوشتند که جواب باصواب شما که از راه سعادت و دانشمندی بود مقدمه عظیم را بیکوترین
 و جعی تخم کرد و نواب سکندر بیگم صاحب زندان اختیار ریاست بھوپال بقصد شان خواهد ماند
 چه سرکار انگلیسیه از ان خدمات که در ایام فساد از او شان بر روی کار آمده است بغایت
 ممنون است و حکام سرکار انگلیزی همواره امداد او شان خواهند کرد چون این عامل طیش
 صاحب اجنت نواب گورنر جنرل صاحب بهادر نشین اندیا بوالده ماجده ام تحریر کردند
 که در وقت اعم هنگام شادی نواب شاه جهان بیکم کپتان ایڈن صاحب بهادر بنام رعایا
 بھوپال اشتها کرده بودند که سرکار انگلیسیه نواب شاه جهان بیکم را رئیس و مادر او شان را
 شان مختار ریاست کرده است بستم جولائی سال حال زمانه صغر من شان تخم شد و نواب
 شاه جهان بیکم کپتان جنس صاحب بهادر را گفته اند که اختیار ریاست متعلق بوالده ام ماند
 و نواب گورنر جنرل صاحب بهادر آنرا منظور فرموده نوشته اند که شمار منصب منی تمام
 مناسب که اعلان این حکم بکمی رعایا و امرا کرده شود نقل اشتها میرسد از تقریر تاریخ صد
 خود اطلاع دهید تا در آن تاریخ بھوپال آمده شمار مسند نشین کنم خدمتگاه که در ایام
 فساد کرده اید گورنر انگلیزی گاهی فراموش نخواهد کرد و بی هفتم شوال ۱۲۶۵ هجری برابر

فیل سوار تاسرعه خیا مگویی استقبال کردند و بروی خیمه لارو صاحب بهاد و آسمان گریه
 بود چون سوار ای آتجا سید سکر صاحب بهاد و دست الهه صاحب سبت خود کرده از فیل فرو
 آورده و صاحب جنت گوزن جنرل صاحب و سنرل اندیا دست بست بیک قاصد خیمه
 داده از بونج فیل پایین آورده و پلنگل جنت صاحب بهاد و فصل فیلان نواب و مخرج خان
 و نواب امراد و دلو و غیره رفقه بکنان از عمارت و بونج افیال فرو آورده و چون آیه آسمان
 رسیدند کمپنی گورده صف کشیده آسوده بود و قاعده سلام بجا آورد و میان بچه گاه گورنی ایدم
 و بر کراسی که اسامی بابران نوشته بود با اشاره سکر صاحب بهاد شستیم بعد و دیگر سروران که
 ملاقات شان در آن وقت مقرر بود آمدند و بر صندلیها نشستند کسی کسی ملاقت نمیشد و چون بیک
 چون بارگاه مشحون شد لارو صاحب بهاد و با چهار صاحب شریف آورده و کمپنی گورده سلام کرد
 و کسی نشینان تعظیما بر خاستند لارو صاحب بهاد در بر کرسی خود نشستند و در صفت بین هر چهار
 مصاحبشان جا گرم کردند و جانب چپ حمله سرداران هندوستانی جلوس نمودند شکاف دم
 لارو صاحب بهاد و از توپخانه شاهي سر شستیم جناب ممدوح آسوده شدند و زبان انگریزی بخیمه
 ایشان کردند سکر صاحب بهاد و ترجمه آن بار و و گوش گذار حاضرین جلسه نمودند ترجمه مذکور اینست
نواب کند بیک صاحب درین دربار بسیار خوش آمدید ما را از مدتی آرزو بود که آنچ
 ایشان خدمت نسبت سرکار ملکه معظمه فرموده اید شکرش را کنم شما بر سیمتی حکمرانی مستند
 که در تواریخ ناموری آن چنین است که ایشان را گاهی با سرکار انگریزی مقابل نموده اید و کمتر
 ایام شد که ریست مذکور حضور و شمشان و خط ایشان بود شمارن بوده چنان دلیری کار کرده
 کردید که شان مرد جری و دشمن مدبر باشند علاوه رفع بغاوت گرد و پیش بجهال بر باد غده
 و محفوظ و شستن صاحبان انگریز بهاد و که در آنها صاحب جنت بهاد نیز بودند حتی املت در
 در امداد و سرکار کاسیه هم نمی نکردید مناسب است که همچو خدمت بی انعام ماندن بدست شما
 سند تمکیم برگشته سیریه میدهم این برگه سابق ضمیمه ریاست دها بود و مگر سبب بغاوت

مصلحتی

اکنون حق و حلال زوی برت و حلال برای دوام نسلا بعد نسل و ابطناً بعد اطنان بجهوپال
 داده میشود بطوریکه کار و فاداری که وقت امتحان از دلیری و دشمنی سامی بطوریکه آید مارا
 بسی خوشیست که این سنده بدست خود و در بایانم با ایشان می سپارم که در آن ملائکه
 ملکه غلظه و زوسی جلیلو و شرفای ساگر و عمامه در بار ایشان جمع افتد

ترجمه سند تکلیک بر کتبه سیه

از آنجا که ذاب سنگند بیک صاحب حکم آن بجهوپال در ایام پادشاه و بر جاده خیرخواهی و اطاعت
 سرکار پادشاه را نگریزی ثابت قدم بوده مراتب حسن خدمات نسبت باین سرکار و تخلص
 امور است بجهوپال بروی کار آورده اند و این معنی موجب خدا مندی و خوشنودی سرکار
 دولت و بار انگیزی گردیده لاجرم از طرف سرکار زودی الا قدر انگیزی از بگذرید و عیناً
 و شفقت پر گشته بیهوش برای دوام نسلا بعد نسل و ابطناً بعد اطنان مع حقوق ریاست ابلیس قیوم
 بجهوپال شامل و لاحق و متحد گشت یعنی پر گشته عطیة حال بکلمه شرفا ملک قیوم مشروط و پادشاه
 فقط لمر قوم بیت و شتر و ماسه و سبزه و بعد از این انگله لار و صاحب بهاد و بر گزینی متکلیف
 و والد و ماحده از کسی خود و برخاسته گفتند شکر گزارم خدای را که دل مارا و فرمان برداری سزا
 افزوتر از پدر استوار گردانید و پسر شکر گزار از حضورم که مارا بجای پدرمانیست متقل گردید و فرست
 مارا از اطاعت جعفر و ماننده مانم سر از فرمانبرداری بچشم و از اولاد خود نیز یقین دارم که آنها
 نیز بچشمین گنند و سکر صاحب بهاد و ترجمه این تقریر زبان انگیزی می گوش گذار لار و صاحب
 بهاد و بنود بعد از طرف لار و صاحب بهاد و والد و ماحده خلعت عنایت شد و بدست
 خود و عطر و بان داد و بخشی بهوانی پشاور وکیل است بجهوپال اساعت طلانی مع خلعت
 سجاده بی خیرخواهی عطا نمود و بعد و سپه ما بانی پیشان تانندی برای وی از سرکار انگیزی
 معین شد و پسر بعضی اشخاص ساگر و جلیلو و شرفای از زانی و شتر از دربار بر بیستند
 والد و ماحده خدمت شده برای ملاقات لیدنی صاحب لار و صاحب بهاد و شتر استند

و برابرشان بر یک کونج نشسته خباب مدوحد با خلاق و مهر بانی عزیزی می نمودند و یک کتاب
و دو گلکده ستی عنایت کردند روز دیگر چهارم رجب سنده مذکور بخواست یازده ساعت با سینه ده
صاحبان عالی شان لار و صاحب بهادر بنحیه گاه مایان قدم رنجه ساختند از اخوان ملایان
یکصد و هشت نفر کرسی نشین بودند نخستین نواب محرم خان و نواب امراء و دوله بهادر و بیسان
فوجدار محمد خان و مدار المهاد صاحب بهادر برای استقبال تاجیه لار و صاحب بهادر فرستند
و همین ایشان وقت خصت شان تا نصف اه شالیعت کردند و والد صاحب تاجیه لار یعنی
کجی زنده فرو آوردند و مجلسیان تعظیما بر خاسته دست بر سینه گذاشته سرفرازانده سلام نمودند
و بیست و یک شکاک توپ سر شد و بیست و یک کشتی پیش کشیده آمد والد ام فرومودند که برام
مهربانی این پیشکش محقر را قبول فرمایید و روز آنچه عطاوت بدبار عام مین بندول فرمودید تا از بد
فراموش کنم و غرضی که بنشیده اید مرا و ریاست بھوپال را از ان چنان مرتبه جلال شد که پیشتر
من نواز شش ساعی بخوبی شناسختم و اولاد خود را به تعلیم کتم تا او شان هم بفهمند که عزت من
چه قدر کرده شد بعد این گفتگو از کشتیه های نذر پیش کشیده یک طره مر و اید بدست خود گذاشتید
پست کشتیه های نذر نواب یک صاحب قدسیه در نظر آورده شد از بجهه مالا می مر و اید بدست خود
گذازید پس از ان لار و صاحب بهادر عرض شدند و بیست و یک شکاک توپ سر شد و روز دیگر
که پنجم بود لیڈی صاحب لار و صاحب بهادر رونق افروز خیمه گاه مایان شدند استقبال
و اتمام محفل چنانکه برای لار و صاحب بهادر شده بود برای ایشان نیز شد لیڈی صاحب
از مادر فرمودند که ما از بن خورد شما بسیار خوش شدیم ایشان عرض کردند که شما پادشاه هستید
ما را از آمدن شما فخر و عزت است بعد لیڈی صاحب در گره دیگر که من در اینجا نشسته بودم
قدم رنجه کرده با من ملاقات کردند و مجلس عام باز رفته مرض شدند پس لشکر روانه بھوپال شد
نهم رجب شد هجری مطابق بیست و یکم جنوری سال ۱۲۸۴ و روز دوشنبه خود هم روانه شدیم
و تا پنج و دوم شعبان ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم فروری سال ۱۲۸۴ و روز چهارشنبه و دخل بھوپال

گشتیم درین سفر علاوه از مصایف معمولی سامان پیش بلار و صاحبان در عین حال در عین حال
سفر عساکر و حمل بنجاه و پنج هزار چهارصد و هشتاد و هشت و پیم هفت آن سه پانزده بالا بصره آمد

فصل پنجم در بیان حصول تمنا و سیر ملا

در بیع الاول و ثانی و سیم و چهارم اجبت صاحب بهادر از خلد نشین گفتند که نواب کوزر
جنرال صاحب بهادر در شهر آله آباد تشریف می آورد و بشما و مهاراچه سیند حیه صاحب بهادر
و راجه صاحب پیشا له و نواب صاحب امپور تمغای نئی و خطاب ساران انڈیا عظیم
ملکه معظمه عنایت خوانند کرد ایشان سامان سفر مهیا کرد و یکم اکتوبر ۱۲۷۲ عم مطابق مینویسم
ماه و سه نیکو باتفاق من نواب یکم صاحب قدسیه نواب مراد و دله صاحب بهادر مرحوم
و میان فوجدار محمد خان و مدارا المہام صاحب بهادر و غیره ارکان یاست و سوار و پیاده
و اہل عملہ جملہ ۲۲۴ نفر سمت منزل مقصود جادہ پیوند دوم ربیع الآخر شہر سال ۱۲۷۲
خیام شد شازدہ ہم شہر یوان محل نزول گشت اچہ صاحب بهادر در آنجا استقبال نمودند
و باخلاق ملاقات کردند و بشانیکہ امر را با امر ایمن و مہمانی ساختند و بعد از یک ماه صدر از دیوان
روان شد و بیست و چهارم ماه مذکور روز شنبہ آله آباد محل نزول گردید نواب طلب
لار و کینک صاحب بهادر و ہماروز با خلد نشین ملاقی شدند و بحسن اخلاق خود و نمون ساختند
و ہنگام عصر خلد نشین آله نواب یکم صاحب قدسیہ میان فوجدار محمد خان و مدارا المہام صاحب
بہادر و ملاقات لار و صاحب بہادر رفتند و بعد ملاقات خاص قرین مسرت گشتند و ہنگام
نوبت ایاب نوزدہ آواز توب سلامی مرشد و بیست و پنجم ربیع الآخر چہار شنبہ روز وقت
عصر لار و صاحب بہادر صبح سکتہ اعظم دیورند صاحب بہادر و دو صاحب بہادر دیگر را
بہنجیمہ خلد نشین و لوق افروز شدہ بلطف و مہربانی و بکونی کردند و بیست و ششم و ہجرت
جناب مدوہ قلعہ آله آباد و قورخانہ را ملاحظہ نمودند این حصص حصین لب یا جانیکہ گنگ
و چون بہم میخستہ اند عمارت کردہ جلال الدین اکبر پادشاہست و بہنو و اینجا ایراک می مند

و از اماکن تبرک می انگارند یکم نومبر ۱۱۸۷ مطابق بسبت و هفتم ربیع الآخر ۱۲۰۶ هجری
روز جمعه در ساعت داجره ما درم مبارک و گویزی رفتند بحصول توفیق باین شدند ایتام فخر نظام
این دربار برین پنج بود که هر چهار سر دارند کور و عمده داران ملکی و جنگی و غریزان و اقارب
و متوسلان ایشان ده نواخته بدر بار عام رسیدند و سروران فرنگ جانب چپ نشست
گویزی و سر داران هند و ستانی با صاحبان یوکل اجنت بهادر جانب راست تخت سر کتیه ها
که از اول برای ششست هر یک مقرر شده بودند ششست متصل خمیه هر دو جانب شروع عام
سواران گور و پست سواران هند و ستانی صف آرا بودند و بر در خرگاه سپاه پیادهای آلمانی
صف زده بودند سلامی والد ماجده و مهاراجه سیندر حیه صاحب بهادر نوزده نوزده ضرب
توب و سلامی راجه صاحب پتیا له هفده ضرب و سلامی نواب صاحب امپور سیزده ضرب
سر شد هرگاه رنگ یازده ساعت نواخته شد نواب گویزی جنرل لارو صاحب بهادر با صاحبان
سکری می گویزی و اندیسکری می و صاحبان خاص خویش رونق افروز مجلس گویزی و ششست
ضرب توب سلامی سر گویزی جناب محترم الیه را و رنگ ششست و سکر اعظم ششست را و مزجیه پنجم
جولانی ۱۱۸۷ بمقدّمه مقامه اشارت انداختند ششست زبان انگریزی و باز بار و نواخته
پس از آن کماندرنجیت روس صاحب بهادر اول والی گوالیار و باز والیه بجوالی باز و والی
پتیا له باز و والی رامپور را و بروی تخت برده ششست کردند و سکر تران و غیره مقابل تبار شدند
سکر اعظم جانب است متغادر دست گرفته تبار لارو صاحب بهادر بر خاسته علی الترتیب
از هر چهار سر دارند کور زبان انگریزی گفتند که ملک غنیمه شمارانیت مقرر فرموده پس یکم ششست
متغای غرت و افتخار و هبت و اعتبار بشما میهمانین گفتند و حلقه تغادر گاه انداختند
سکر تر صاحب بهادر تقرر لارو صاحب بهادر را بار و زبان ترجمه کرد و کماندرنجیت صاحب
مصدق هر چهار رئیس و معروف را درجه بر رجه بر کرسیهای نشست شان نشانید و نگاه لارو
بهادر ششست و متوجه بر سوا کشته فرمودند که حصول تمنا بشما مبارک باد حالا از نو نشاند و ندان صحا

و این درم
۱۱۸۷ مطابق
۱۲۰۶ هجری
روز جمعه در
ساعت داجره
ما درم مبارک
و گویزی رفتند
بحصول توفیق
باین شدند
ایتام فخر نظام
این دربار برین
پنج بود که
هر چهار سر
دارند کور و
عمده داران
ملکی و جنگی
و غریزان و
اقارب و متوسلان
ایشان ده
نواخته بدر
بار عام رسیدند
و سروران
فرنگ جانب
چپ نشست
گویزی و سر
داران هند و
ستانی با
صاحبان یوکل
اجنت بهادر
جانب راست
تخت سر کتیه
ها که از اول
برای ششست
هر یک مقرر
شده بودند
ششست متصل
خمیه هر دو
جانب شروع
عام سواران
گور و پست
سواران هند و
ستانی صف
آرا بودند و
بر در خرگاه
سپاه پیادهای
آلمانی صف
زده بودند
سلامی والد
ماجد و مهاراجه
سیندر حیه
صاحب بهادر
نوزده نوزده
ضرب توب و
سلامی راجه
صاحب پتیا له
هفده ضرب و
سلامی نواب
صاحب امپور
سیزده ضرب
سر شد هرگاه
رنگ یازده
ساعت نواخته
شد نواب
گویزی جنرل
لارو صاحب
بهادر با
صاحبان
سکری می
گویزی و
اندیسکری می
و صاحبان
خاص خویش
رونق افروز
مجلس گویزی
و ششست
ضرب توب
سلامی سر
گویزی جناب
محترم الیه
را و رنگ
ششست و
سکر اعظم
ششست را و
مزجیه پنجم
جولانی ۱۱۸۷
بمقدّمه
مقامه اشارت
انداختند
ششست زبان
انگریزی و
باز بار و
نواخته پس
از آن کماندر
نجیت روس
صاحب بهادر
اول والی
گوالیار و
باز والیه
بجوالی باز و
والی پتیا له
باز و والی
رامپور را و
بر روی تخت
برده ششست
کردند و سکر
تران و غیره
مقابل تبار
شدند سکر
اعظم جانب
است متغادر
دست گرفته
تبار لارو
صاحب بهادر
بر خاسته
علی الترتیب
از هر چهار
سر دارند کور
زبان انگریزی
گفتند که ملک
غنیمه شمارانیت
مقرر فرموده
پس یکم ششست
متغای غرت و
افتخار و هبت
و اعتبار بشما
میهمانین
گفتند و حلقه
تغادر گاه
انداختند سکر
تر صاحب بهادر
تقرر لارو
صاحب بهادر
را بار و زبان
ترجمه کرد و
کماندرنجیت
صاحب مدد
هر چهار رئیس
و معروف را در
جه بر رجه بر
کرسیهای
نشست شان
نشانید و نگاه
لارو بهادر
ششست و متوجه
بر سوا کشته
فرمودند که
حصول تمنا
بشما مبارک
باد حالا از نو
نشاند و ندان
صحا

این مرتبه بزرگ شدید و این رتبه است که بارش و جناب ملکه معظمه خاص باین وجه عنایت شد
تا مبروران این شفقت و عنایت جناب ملکه علانیه ثابت شود و جناب لیه محض نظر نماید
و عیناً قلم و انگیزی کشور بپردازد که در اجاره کمینی بود و بذات خاص خویش متعلق فرمود و قلم
شاهانه کرده اند تا رافت ملوکا در شان همیشه نقوش خاطر علایا ماند سه سال سپری شد که
اشتهار این امر از بهین جا در کشور بپراکنده گشته است و اکنون حسب بطریا و شاهان چنان
منظور گردید که هر که از نامبرداران چند خیر خواه است او را سرفراز و ممتاز گردانند و سبب محبت
باین بگذرد و باین گونه عنایت شاهانه و فرموده شما از بسیار خیرخواهی و ثابت قدمی و بجا آوری
خدمات عمده مستحق مهربانی ملکه و مدد و پدید آورده اید یقین دارم که از طرف شامق شناسی
این رتبه بزرگ همیشه ملحوظ خواهد ماند و چون که این رتبه از به اول بشما عطا گشته امید است که شما
در زمره باشندگان ایند آنگونه شیوه اختیار خواهید کرد که بدینش سرداران باج گزار را با ملکه
محبت قلبی دست خواهد داد و بعد از آن صاحب سکه شیرازی ترجمه این تقریر بپسندی کردند و
لا بد صاحب بهادر تا که سپهاسی نشست هر چهار سردار تشریف برده درجه بدرجه صاف
کردند و از خیمه دربار تشریف برده در برابر رخاست کردند و توبه پهای سلامی بخود که وقت آن
سر شده بود و هنگام فرقت هم سر شد و همین روز بعد مغرب شب بیست و هشتم ماه صدر و الدار
ماجد حسب الطلب بار نیزم گوریزی تشریف بردند و سیر آتشباری که گل و برگش بزرگ زرد
و یاقوت و نیل و الماس نظری آمد ملاحظه کردند و لاریکینک صاحب بهادر دوم نو بهر
طرف و یار شرقی بپسند کوچ نمودند صاحبان تغار و کبشور بای خود و نهادند و این تمغا شتمل بر
سه عدد بود اول طلائی آفتاب نما صمغ بقصه وصل الماس و در آن بخط انگریزی نوشته
نور آسمانی در تنهای هست دوم تصویر ملکه معظمه بزرگین کلان عقیق سرخ کنده و در پارچه فیته
آویزان سوم با رنگهای طلائی مینا کایا تصویر تاج ملکه معظمه و این هر سه بعد حسب چنان
بعد انتقال خلد نشین سوم نو بهر ۱۱۶۷ برابر ۱۱۶۷ هجری پیش بود و لعل اجنت صاحب

بجو پال واپس فرستاده شد و چون درین تمغا تصویر زوی روح بود از علما و فضلا
رفت که استعمال تصویر پادشاه یا دوست و عزیز خود بشمول زیور محبت یا تعظیما درست
یا شیخ زین العابدین قاضی ریست نوشتند که استعمال تصویر پادشاه و غیره بشمول زیور زنان
مکره و تحریمی است در کتاب درختار نوشته مکره است کند اندین تصویر پرنده و آدمی نگین
مهر و پوشیدن تصویر جاندار بشمول زیور برای زنان کفریت و تقبیح بقصد عبادت و
تعظیم مثل تصویر پرستان پوشیده و در بحر رائق و قنادهای ابراهیم شاهی گفته اگر پیش کسی
زور مکرک باشد و بران تصویر پادشاه نقش بود و از وی بظفر نماید و آنکس با آن نماز گزارد
بیج اکنیت و در بحر رائق و قنادهای تاتار خانی و طوطاوی مسطور است که بر مهرابی هر ریه
تصویر دو گیس کنده بود و در زمان خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه مهر و نهال
پیشبر که نگین شمس تصویر شیر زاده و در میان آن هر دو تصویر پیری که از اهر و شیر
از زبان می لیسیدند بدست آمد خلیفه ثانی مهر را ملاحظه کرد و گریست و از بابی موسی
اشعری بخشید پیش ابن عباس رضی الله عنه انگشتری بود که گرداگردش تصاویر
کنده بودند با جمله از روایات مذکوره عدم کفر استعمال تصاویر در زیور و انگشتری و غیره
یافته میشود و حرمت آن بسبب شباهت کفار تصویر پرست است مسلمان احتی الاله
از چو مکرهات احترازی باید کرد تا در منوعات شرعیها نافتد و قریب این مضمون مکرک
عبد القیوم و غیره علما نیز جوابها نگاشته اند فقط بهر حال قبل از انقضای دربار عطا می عن
لار و صاحب بهادر اجازت سیر شهر لاهی نامی هندوستان حسب خواست بوالده ماجد
واده بودند و اطلاع سفر ایشان بحکام بلاد مذکوره نوشته حکم داده که یک صاحب و الیه بصوب
بسبیل سیر شریف می آرند تعظیم مکریم شان باستقبال و شکاک و غیره بحسب تبه بکنید
پس غره جمادی الاولی سنه اربعه و جری از آنکه آباد روان شده ششم مندر بشهر بنارس رسیدند
و از ملاقات و اخلاق راجه اشرفی پرشاد و زاین صاحب بهادر والی بهم مکرک بر راجه کاشی

معروف اندخیلی مستحب شد و شهر نارس بر چند بسیار آباد و نامی هست اما آب و میوه اش
 خوب نیست جبهه اموات را نه و در آب گنگ می اندازند و موجب ثواب غلظت می پذیرد
 گوشت و پوست لاشهای بوسیده با آبش یک خیر میشود و جمله قازورات و نجاسات
 و آب ناپاک که از این راههای اماکن شهر میریزند همه در آب گنگ میرسد این ممر آن آب خراب
 و بخاری که از آن بجز خیر و منفعت میشود چهارده ماه مذکور است بخاک کوچ کرده و هجده شهر جنوب
 رسیدند در اینجا بیل ساخته و نهیم غلام خانمان که تا ریش و سر او تفتیم است می اندازند بیل
 کلان و خوشامد استوار است و ششم نه فیض آباد ضرب خیام شد آب و دیای سر جو
 خوب است و در آن هنگام بسیار و عرض و جوش و خروش آن از گنگ چون آب شیرین
 دوم حمادی الاخره موضع دریا بود دره گذر آمد بر فراز سید امیر علی دست بفاطمه بداریم
 حال شهادت شان باین وجه تفتیم که شهر فیض آباد او ده که با عتقا دیکر پرستان مهند
 از اماکن متبرکه شده میشود در زمانه سالف تحکیم گاه راجه سری رام چند رفته ای هفت بود
 بفرقت بابر باد شاه سید بهی عاشقان در سلف آثار باقی مانده سری رام حیدر
 و بطنج سیتا زوجه راجه ناکور راجه وار کرده مسجد تعمیر کرد و خیر باقی ماده تاج و بی نظیر
 نقش نموده در همین شهر جانی که خانه بهنومان سردار بزرگ رام چند بود و محلی الدین بزرگ
 عالمگیر پادشاه مسجد بنا نهاد و در مهر و در عمارت هر دو مسجد سنگی راه یافت
 در شن سنگی که یکی از زمینداران نامی او ده بود و مسجد بابری حصار استوار ساخت
 بهنومان گوهری موسوم کرده فرقه بیر گیان را که نعننی از فقرای هند و اندران قلعی آباد
 کرد مسجد که درون حصار آمد و بیر گیان بسته است بنیادش بر کنده و مندرستند
 تخریب صد کس مردم بجایه از اهل اسلام در مسجد عالمگیری فراهم آمدن بیر گیان و بهنودان
 عامل فیض آباد را با خود موافق ساخته بر سر آنها تخته بر خاک بپاش انداختند و منست
 دو لکنه سر کرده بیر گیان بانواب علی نقی خان وزیر و راجه بالکر شن دیوان سرکار

ع
 ح

واجد علی شاه بادشاه لکنئو سازش کردند این هر دو پاسبان خاطرشان چشم پوشیده
 این مقدمه انانیتیه انگاشتند مولوی سید امیر علی بخون خوابی کشکان اوده برخت
 بسیار کسان با وی رفیق شدند علمای لکنئو با اشاره و ایامی حکام مردم را از هم راند
 امیر علی منق کردند مردم بسیار سخنشان شنیده برگردیدند سید مذکور را چهار صد و پنجاه
 از لکنئو راه فیض آباد گرفت کیتان بار لئونو کر شاه اوده حکم وزیر با فوج و آتشخانه دنبال
 شان روان شد بمیت و ششم ماه صفر چهار شنبه روز ششم هجری بمقام شجاع گنج چایک
 با سالار مسعود غازی و هندوان رزم بزرگ دست داده بود سید راه سید شد و از تو قنک
 مقاتله کرد سید با جمله رفقا جام شهادت نوشید و بعد سده ازین واقعه بمیت و ششم
 جمادی الاولی سال مذکور حکام گام سید شاه اوده را عشرت دوست غافل مزاج یافت از
 تخت شاهی فرو برد و زند و مملکتش ضمیمه ملک خود ساختند آنحضرت از انجم انجیر روان
 ششم جمادی الآخره وارد بلده لکنئو گشته در پادشاه باغ فروکش شدیم از طرف حکام سیه
 استقبال سلامی التوا حبس بتور عمل آید اگر چه بعد زمانه غدر قریب نصف شهر لکنئو
 از بنیاد کنده معدوم گردید و اکثر عمارات عالیه آن نیست نالو و شد با وصف این خرابی
 و تباهی که بملاحظه در آمد شهر کلان است و بخوبی و لطافت سر آمد بلدان هنر و ستان قصو
 و بساتین شایان اوده که سیم عشرت دیده شد ملخص حالت این است بلو شاه باغ که نزل لیان
 بود حقیقه است نهایت وسیع و فیض و در میان آن مکانی است از مردم بغایت و کجیب و
 حوض و فواره با سلوب خوب بنا یافته بر سلیقه شعاری بنا شهادت میداد قیصر باغ
 بوستانی است بسیار عریض و طویل با شجار اشمار و انوار و حوض و فواره و آبشار راسته
 و دلکش مشتمل بر عمارات عالیشان بلند ارکان بر بهر در و دیوار و ستونهایش تصاویر دیوان
 با شکل مختلف نقش شده ساعت بخومی سیر چهارم حله این باغ که دیم حسین آباد عاشورخان
 بزرگ است و در وی دو تالعه و تالعه که آنرا اهل لکنئو فیض می نامند از سیم و زر ساخته نهاده اند

و این مکان از سنگ خام بنایافته است و صحن قالیمنای مشک آبایی گسترده و سقف دیوار
از شیشه آلات آهسته و برابری صحن حوضیت کلان لبا لبا آب صاف و دروی بجه که قسمتی
از گشتی است و دران مثال یک اسب برابر قد و قامت خودش هست و روانه این مکان
سنایت عالیشان محتوی برقصا و پر خرد و کلان از مردم و نیز حامی بزرگ و نفیس از مردم قابل تعریف
بملاحظه در آمد حسن الدوله برادر نواب حسن الدوله متحمل این مکان خبر و در و دیوار یافته تشنه آورده
و با خلاق تمام ملاقات کرد و دوم خدمت بارهای زرتا که بیابای پان داد فرنگی محل یکی از
محله های شهر است و دران اکثر افاضل اهل سنت و جماعت می باشند و اینجا از مولوی عبدالحکیم
ملاقات شد ایشان افاضل نیک سیرت پیر صورت یافتیم کو کھلی مار کین عمارتش چنانکه سمیع
میشد نیافتیم بآن شای و لایت از فرش و شیشه آلات و غیره و سامان آرایش موجب برکت
آن مکان است امام باقر و مسجد و دروی و روانه نواب صف الدوله سنجی خان بادی و در
چنانکه می شنیدیم همچنان یافتیم در برابرش عمارت آهک و خشت و کشت و بنیادین است و کما در
کم باشد و ریاضی گوشتی عرض و کمره سپنا آبش باضم و شیرین بسیار شگفتیهای مختلف النوع
دران افتاده اند و پلهایش بغایت استوار اند و جمله پل آهنی بسیار خوب است و چتر منسل مکان
و لکش تمام کنگرهایش طلا کار طلائی و تصاویر دیو و پری بر دیوار و دیوار و محرابهایش نقش کرده اند
کمپنی با جمیع کمستانی است فراخ و گشاده اشجار و اقسام میوه هر ولایت دران نشانه اند و در
یک مکان وسیع جانوران غریب الشکل را در قفسهای عمده سر داده اند و مرغان عباسی بال بید
که برابر شوقی رنگ اچنی شان گل عباسی کم رنگ منمو و ماسوای این اماکن از نور شدید و اجسام
شاه اوده که بزرگواران بود و معلوم شد که قصر فرخ بخش و دلگشا و دل آرام و دولت پوره و مونی
و الماس باغ و نمونه درگاه حضرت عباس شبیه نجف اشرف و نقل کاظمین و باغ محمد حسن الدوله
و باغ منور الدوله و مجلسی امین الدوله و روشن الدوله و عیش باغ و کرکلی صندل خان
و عاشق علی و عظیم الله خان و استری منجن و وزیر باغ و باره درمی نگین و بنای باغ و مقبره

الحکیم شک آب
شهری از دیار ایران
که در آنجا کالی و کالی بسیار
نویسند و شایع است

سعادت علیخان در باغ مکاحیات از اماکن نامی آنجا هستند چون غریبیت سیر اگرچه بنی طر و قهر
وقت کمتر بود و دوازدهم جمادی الاخره کعبه کردیم و شازدهم دکان پوزنزل نمودیم عبد الرحمن
و متعمد مطیع نظامی نیازمند این پیش آمدند کشتیهای دایا و میوه و غیره پیش ساختند و دعوت نمودند
پس از آن کعبه متواتر سوم رجب با کبریا در رسیدیم اگرچه کمند نام این شهرست بزبان یونانی
اگرچه قلعه را هم میگویند رقاچه بزرگ تعمیر کرده جلال الدین اکبر پادشاه لب دریای چین بسیار استوار
و قابل تعریف است در آنجا حکام فزنگ آلات جنگ آغایه فراهم کرده اند که نتوان شمرد و در ورود
نخستین در باغ نور افشان ورود آمده چاشت خوردیم این باغ آب یابی جنبه تعمیر کرده نور جهان
بیکم که با نوبی جهانگیر بادشاه است درین زمان چندان سر سبز نیست اما هر گونه اشجار گل و میوه
در وجود است و از عمارت کمند بجز روشهای سنگین و دوسه حوض کلان پر آب یک چیز بقی
نیست چون نام نور جهان بیکم مشهور است حریفی از حال نوشته می آید مهرانا نام زین
خوبصورت موزون طبیعت دختر خواجه غیاث نوکر جلال الدین اکبر پادشاه و جلال الکعبه علیخان
جاکیر دار برودان واقع صوبه بنگاله بود جهانگیر در زمانه شاه افراسیاب او را نکند دیده پنهان با
محبت و زریده بود چون ستم جمادی الاخره سال هجری بر او رنگ جهاندار نشانیست ماده
آتش علی قلیخان شد و او را بجنود خود طلبید این کس از شجاعان نامی و پهلوانان گرامی بادشاه
بود روزی شیر ی قوی بیکل گرسنه را در میدان از پنجه بر بیرون کرده علی قلی خان را گفت که فی
شمشیر و تیر بدین شیر مقابل شو بد خان بسالت نشان از راه شیر مردی رو بشیر آورد و از پیش قیض
او بر پشت جهانگیر صحنه بطاهر اظهار مسرت کرد و انعام داد و بخطاب شیر افکن خان نواخت
روزی دیگر با شاره جهانگیر فیلبانی فیل مست اسر راه شیر افکن خان آورده بروی پرمار کرد
خان شیر افکن شمشیر کشیده بر فیل حمله آورد و بکمال آهمن جانی و استرعیسی فیل را از نضرهای
خسته کرده بر خاک هلاک انداخت و از شاه رخصت خواسته بشهر برودان شتافت چون این
تدابیر پیش گرفت جهانگیر و او اهل هند هجری قطب الدین خان کو که را که مدحی بود خلعت

صوبه داری بشکال عطا کرد و مخفی باو گفت که شیر افکن خان را بهر حال که توانی بکش قتل الدین
چون با بخار رسید با تخی چند از سپاهیان حکم و ابرملاقات شیر افکن خان رفت و در انشای گفتگو
رسنجیده دست بر تیغ برده غارت جنگی آغازید شیر افکن خان و قطب الدین خان و چند کس دیگر
از سپاهیان طرفین کشته شدند و خبر پادشاه رسید شاه فوراً مهر النصارا بحضور خود و طلبیه خطاب
اشرف النساء نوجوهان بگیم مخاطب کرده و عقد خود را آورد و آئینیه و نفیته و شیدا کرد و یک نام
سلطنت الکفت عهده توفیقش داد و حکم نوجوهان بگیم و تمام کشور بهندوستان جاری
ساری گشت فراسین پاوشاهی که جاری میشد ندران مهر نوجوهان بگیم نیز ثبت میشد و بران
این جمع کننده بود نوجوهان گشت افضل آرد و مهر از جهانگیر شاه و بر سکه کبر و تصویر
جهانگیر و نوجوهان و روی دیگر این بیت نقش بود بحکم شاه جهانگیر یافت بعد یور و
بنام نوجوهان پادشاه بگیم زر و پیرشش خواجہ غیاث بر تبت وزارت سر بلندی یافت و
برادرش مرزا ابوالحسن بهر خان عین الدوله آصف خان سر افتخار بر اوج فلک افراشت
و ارجمند را بنود ختر آصف خان کو متنازل خطاب دست و روضه فی نظیر آن موسوم
بتاج گنج در اگره شهر آفاق ست در سلاک از دواج شاه جهان پادشاه درآمد نوجوهان
و روضه انتقال کرد و در باغ شالامار لاهور بر ابرقبر جهانگیر مدفون گردید این دو شعرا متکلم
طبع و قفا و دوست کشتا و غنچه اگر از نسیم گلزار است کلید قفل دل ما تبسم یار است و
هلال عید بر وی فلک بود باشد کلید میگرد گم گشته بود پدید آید یک هفته درین شهر
قیام و مقام کردیم و لب دریا می چمن عمارت تلج گنج مشاهده نمودیم و تعریف آن هر قدر
گفته و نوشته میشود بجا است بروید از آن سوره و الفجر بخط طغرانوشته است عین
باغ چهل بگیه و تمام روشمار سنگ مرمر است و جو من کلان و پر آب در آن میصد و
بیمت فواره مغرب روی سبزه عالی شان مشرق سو جماعت خاوند بلند ارکان و بر هر چهار
گوشه چهار مناره بلند پسند خواطر مردمان دشمن عمارت روضه دشمن از سنگ گران

ملک موزان
وزیران در
طایفه موزان
طایفه موزان

اگر در شش بهشت مناره و در وسط گنبد کلان درون روضه چهار سو چهار دیواران کلان و چهار
 صفحه خرد و در وسط حجره وسیع مربع و درون و بیرون بر در و دیوارهایش آیت و شریف
 کننده و نقش نقشهای غریب و جدا و عجیب لوح قرار درجه اعلی از سنگهای مختلف و گوناگون
 مبنی و قبور اهل پائین درته خانه یک قبر احمد با نو مخاطب بمقتدا و محل دیگر قبر شاه جهان
 بادشاه که بران این عبارت کنده است هر قدر منور مضجع مطهر بادشاه رضوان و سنگاه
 خلد آرا مگاه اعلی حضرت علین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه
 غازی طاب ثراه و جل جلاله متواهد در شب میت و ششم شهر رجب سنه یک هزار و نه هشتاد و
 و شش شجری ازین جهان فانی نیز مگاه جاودانی انتقال کردند پسر بسیر قاعه فیسیم
 دیوان عام دیوان خاص تختگاه دشمن برج نگین مسجد بجهول بجلایان خوش آب و هوا محل
 شیشه محل زنانه باغ که جل از سنگ سرخ و سنگ مرمر تعمیر است هنوز از جانی خراب گشته و سر و خاکی باره
 نشست بادشاه که مرصع از جواهر هفت رنگ بود و چون بقدرت حضرت بچون سویر محل جات برین مسکن
 بادشاهی دست یافت سپاه و جمله فصوص جواهرات را از در و دیوار برکنده بر فند و حال اصراف نصب گشتند
 بر هر در و دیوار پدیدار است و موقوفی مسجد که ساده کاری و جلای مرمرش قابل تعریف است
 به چشم عبرت دیده شد و باز در باغ سکندره شش فتم و مقبره اکبر بادشاه را مشاهده کردیم
 سکندره از اگر سه کرده است زمین باغ دو صد و هشتاد و چهار یکم و برین قطعه زمین
 مفصل پنجمه دوازده گز بلند است و چهار برج بر هر چهار گوشه دارد و شاهنشاهی نسبت از
 عریض پنجه از سنگ سرخ و در میان در و شاهانه آب جاری و قریب مقبره حوض کلان که در آن
 آب منهر میریزد و در وسط باغ مقبره اکبر از سنگ سرخ و مرمر و سنگ لبری و موسی و سنگ
 زرد رنگ است گنبدش و درون و بیرون کتابها بخط طغرانوشته و بر حاشیه و پیشانی
 درها اشعار فارسی کنده اند از آنجمله این باعی است

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| طایفه از رواق پنجم سرخ برتر است | روشن ز سایه اش رخ تابنده اجتر است |
|---------------------------------|-----------------------------------|

این طاق زیرین فلک هفت کشور است از روضه منوره است و اکبر است

و مشهوری که در وازوه بیت آن اندرون در وازوه کلان و سی و شش بیت بر دیوارهای مقبره

منقوش است از جمله این سیزده بیت است

| | | |
|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| بنام شاهنشاه ملکوت بر | که در آتش مبر ابو داریم | همه بادشاهان و بی بیان |
| از وصاحب تلج و تخت گلین | دو عالم فیض ازل آفرید | کی که در دهن پان و دیگرید |
| بخشید آنکه سرای سپنج | بشاهان با افسر و تاج و گنج | که از عدل ایشان شود روزگار |
| شگفته تر از باغ و دیو بس | ره و داری را چون گداز | شناسند بیکانه را همچو خوش |
| شده کو چنین نیست در روزگار | بود سایه ذات پروردگار | و منصف فزون شویش و دل |
| که اکبر شه آن سایه دوزخدار | ببالائی رسیدند است | بر تخت او گشت افلاک است |
| جهان ایستادند در او | دل اهل عالم از گشتشاد | گلیمتی دو افزون چنار سال |
| چنین کرد شاهنشاهی روی جلالت | چو از عدل آباد کرد این جهان | سو آنجهان رفت و شن و دل |

از دانش همیشه زحق شاه و باد از و عالم قدس آباد باد

در خانه قبر اصلی است و بالا نقل آن و قبر آرام با فو و عمارت النسا بکرم و احوال با و تنه او و خانه
و قبران اکبر و قبر رقیه سلطان بکرم زوجه اکبر و قبر سلیمان شکوه و چند قبور دیگر لا معلوم
نیز در اینجا است تخم رجب کوچ کردیم و بایز و هم بجهت رسیدیم و صد با کشت خرد و
بزرگ مشاهده کردیم از آنجمله مندرجی رسم سیئه در آرایش ظاهری از تجار نهانی بیکار است
یافته شد تا پیش نقاشی و طراحی سنگ تراشان آن کنش هر قدر کرده شود بجات
بر روی سنگ نخوی نقش و نگار کرده اند که کار موهام می نماید و همچنان حال بند است
و میکه آنجا رسیدیم گماشتای منی را سیئه حاضر آمدند و برای سیر و تماشا در مندرخت
منیب خود بر دند و دیدیم که در وازوه عالیشان دارد و مندر کند و خلی کلان بوده است
و بر دیوارش بیکر گاهان و شیران و بوزنه و جانی بدیت زمان و مردان طر ف

پیکر بار و ماهی ساخته اند و در حوالی آن مندر بنامیت سر سبز با حوض و قناره و در آن یک
جونی تراشیده اند پر آب برابر آبیگر خرد و گردن عمارت محرابها خرد و از مر ساخته اند بعد سیر
این مکان سوار شدیم و در و بر راه آوردیم و دیدیم که از طرفی انبوه کثیر و دل نمان نامی و مان
می آید و بتی سیاه فام بر تخت و آن چند و آن دوشادوش می برند و هر دوسوی آن یک
سیاه و دلس بر بنه سر کبی مر و حوض بنیان و دیگری چتر کبک بر پیکر سیاه سایه کنان رنوبت
پیر و دیدیم که این چتر کبک گفتند شما که ای سیر باغ میر و یکی از ملازمان ما که قرمبی است
استاده بود و سخا و مان شما که گفت که چتر اندر وی پیکر بردارید تا سر کار را وی شما که شتابند
بمنار و آن گفتند که شما که راسایه آفتاب خواب گرفت چتر چانه علی و کنیم اینقدر شده که سوار
ما را دیده و سخت روان است متوقف کردند و گفتند که نذر شما که بگذرانید جناب و والده و خواهر
فرمود که تقیم را تو انفع و تکرم مسافر می زید شما که صاحب باغ مید که با پیشکش بگذرانید
این گفتند و روان شدند بدستم حب و در جوی رسیدیم این شهر از قرنهای دراز بهتر شریف
هندوستان است ارباب تاریخ نوشته اند که چند بار آبادان و ویران شد نخستین مستناب
نام وی بود باز وی و باز تعلق آباد باز شیرینال و غیره چند نام موسوم شد و نام حال
شاهجهان آباد است چار سوبیرون حصارش کرد با گروه فشانهای آبادی که در آن
شکسته و خرابت مساجد پازینه و تپاه یافته میشود از موضع فرید آباد که دوازده گروه از وی
فاصله دارد تا فرخوار خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رح هر دو جانب راه قبرستان و عمارات
کهنه اقداده و خراب مشاهده اقداد و این بیت بر زبان آمد از نقش نگار و دود بوی است
و آثار پدید است صداید و عجم را و در کتاب آثار الصنادید حال این بلده مفصل مرقوم است
یکی از ملاکن متبرکه که آنجا فرار سلطان نظام الدین اولیا و خواجہ نصیر الدین چراغ دلی است
که در احاطه آن قبور اولیا و صلحا و شانه دکان بسیار اند برین هر دو فرار رفته فاتحه خوانیم
و در قطب صاحب فوت زیارت مرقدشان کردیم و سیر جمیع بنودیم و جبهه جایی و گشت است

اشجار انبوه در آنجا بسیارند و آب از فراز کوه در حوض بزرگ میریزد و حوالی حوض صفه بزرگ عمارت کرده اند تا هر کس برای گلگشت آید در آنجا آساید و از انبوهی عجیبه نازا بلند مسجد سلطان شمس الدین قلیش که عوام دلی آنرا آلات قطب حاجب میگویند دیدیم این بنا بسیار بلندست و بر آن کتابهای بسیار نقش انداخته اند باقیه قبور امرا و سلاطین در سواد دلی نیز در آنجا دفن شده اند از همه بهتر و معتز قبره حلیه امیر اوشان و منصور علیخان است که مثل آن کمتر در جهان باشد قلعه دلی را هم دیدیم و در آن عمارت شاهان چندین جایی دیگر و تپه و برج از عمارت شاهان بقیمت باقی جمله عمارت ننهد و گشته بود برای ساختن آن آب که پیشتر بهر شاهان داده بوده بهر صاحب گاه و آدمی مل که برای گذر یل بر دریا می جستن بهر معاینه کرده طرف زینت المساجد سوار گرداشتم و جامع نجفی شاهجهانی که در پیش آنوقت مسند بود بچشم حکام برای ما فتوح شد بختی پیشتر عمرت دیده و بفرودگاه خود برگشتم بیست و نه نفر حجب از دلی حجت جپیور روانه شدیم و یازدهم شعبان پنجپور رسیدیم مهاراجه رام سنگه بهادر والی جپیور تا دروازه شهر پذیرا شدند هرگاه فیصل سوار بی اتفاق حجت بهادر بهال قریب و اید شهر نیا رسید و فتنه قریب و صد پایاد و سوار عصا بای نگین بدست گرفته تا در زینت و در بایش باد بایش گویان برادر رسیدند عقرب ایشان قریب سی کس برادران و سواران صاحب اسپ سوار آمد و برابر دروازه استادند که از اندامان لشکر سلامی سرفروند فیصل سوار می مهاراجه صاحب بهادر با اتفاق حجت بهادر و جمیع سرفروان را در حوض سوار می صاحب بهادر و موصوف نقره کار ساخت انگریزی و مروج فیصل سوار می مهاراجه صاحب بهادر طلانی هند و تسانی بود و دروازه صاحب پوشاک سفید در بر و دستار سرخ بر سر و قلاده نمرود و گل و شمشیر و کلاه و کمر و تیغ و دیگر که قبضه اش مرصع بود پیش خود در مروج داشت فیصل سوار می جناب والی و مروج و جهنت صاحب بهادر و پنجوپال پیش قدمی کرد و با مهاراجه صاحب بهادر و مروج و پرسی همسران گردید عقرب فیصل مهاراجه چهار پنجو فیصل دیگر بود و دیگر

با هم برابر یکدیگر روان شدند بفاصله دوسه جریس که پینی و رساله که صفت زوده استاده بودند
 قاعده اسلام داد و نمودند کثرت رعایا و هجوم سپاه بجای بود که راه دشوار گذار گردیدند
 آهسته آهسته سواری روان شده تا محل ساری راجه صاحب بهادر رسید محل ساری
 راجه صاحب بهادر صحنها و دلبازیهای متعدد و دروازه دروازه و صحن محل سواری بدو
 رفت بر هر دروازه سپاه جیسور که بسته موجود بود و رسم سلامی ادا می نمود چون بر دروازه
 چهارم محل سواری رسید راجه صاحب و دراز فیل با پلنگ آید بر مهراور سوار شده بر دروازه
 پنجم رسید متوقف شدند هر گاه مایان با ارکان ریاست و صاحبان عالیشان بنجا
 رسیدیم کثرت چشم و خدم و سپاه بسیار بود مهراور صاحب را با خود و بار و دوی برد
 زیر آسمانگیر نقره چوب دو کرسی نهاده بود و بر یکی مهراور صاحب جانب راست شان
 بر کرسی دیگر جناب مدوخته نشسته و جانب چپ مهراور صاحب جانب چپ مهراور
 و اجناب صاحب جیسور و برابر شان اخوان ریاست جیسور متمکن شدند و عقب کرسی
 مهراور صاحب نائب شان شیعین بنده نشسته و طرفین جناب مدوخته و ارکان
 و اخوان ریاست بجهال جاگزفتند درین مجلس قریب سه صد کرسی نشین بودند و الا ان
 آمدند و میسر نماند و سلام نموده بجای خود رفتند بعد از بیست پنج طواف بالباس بن
 حاضر آمده و قصه آغازیدند یک طبله نواز و دو سازنگی نواز همراه لولیان بودند بعد از عطر و بان
 آمد مهراور صاحب بدست خود عطر و بان و حامل گل بصاحب مدوخته و هر دو صاحبان
 اجناب و میان فوجدار محمد خان و نواب ملو و و که صاحب بهادر و مدار الممام صاحب
 بهادر و اندو باقی کسان اختیار ریست جیسور داد و بعد از خصصت شده بفرودگاه غز
 آمدیم و در میدان روبروی رام باغ که راجه صاحب برای نزول مامور کرده بودند
 فروکش شدیم و رتو دیگر راجه صاحب عزم ملاقات کردند و باره در می رام باغ جامی قاف
 مقرر شد جناب مدوخته مع مدار الممام صاحب بهادر تا دروازه شهر جیسور استقبال کردند

هرگاه راه را حله مهاراجه صاحب بهادر و برادر و از ده باغ رسید شکاک تو اب نه شد و چون تو اب
 بهادر مانع بود بهاراجه صاحب بهادر بقطر اخلاق تو پنهان خود حکم دادند که تو اب نگذاری
 هر چه تو پنهان خواهی از تو پنهان ما طلبند و در عالم اتحاد جای مغایرت نیست از رویه
 میان داخل عمل چیمو شدیم هر جا که داری است را حکم بود که شکاک تو اب هر کس چنانچه
 بچنین شد و در علقه خاص از طرف راجه صاحب بهادر تو پنهان سلامی میشد آن مختصر
 هرگاه سوار می رفتی ام مانع شد تا باره در می اول حافظ محمد خان نائب بخشی و میسر بهر است
 استقبال کردند و تا باره در می دیگر میان فوجدار محمد خان و فواید مراد و دله بهادر پذیرا شدند
 و تالاب فرش جناب محمود و استقبال کردند و از این طرف ملاقات و تواضع عطر و بویان بنحیکه
 از جانب راجه صاحب بهادر شده بود و عمل بدو کشتیه های تحفیات و فیل و اسب پیشکش
 گردیدند راجه صاحب بهادر ساعتی نشسته گفتگوی رسمیه نموده بشاش رخصت شدند
 سیزدهم شعبان المعظم روز پنجشنبه از جانب مهاراجه صاحب بهادر برای تمام لشکر سانسنگ
 و دعوت آمد و میانان را پیام اذن تناول طعام محل خویش دادند بعد مغرب جناب محمود
 با هفده کس برادران و سرداران و مقرران خاص محل راجه صاحب فتنه راجه صاحب
 در محفل خورد و نوش شریک نبودند وکیل مهاراجه صاحب حاضر بودند جناب محمود بهاراجه صاحب
 سلام فرستادند آنجا هم سلام آمد و درین مکان بر که بود بسیار کلان آداب البالک هر چه
 طرف آن دالانها بودند و میان جوش منصف بود که بران فواره جوش میزد و در هر دالان
 یک یک لولی قصص میخواند و هرگاه طعام آمد و دسترخوان چیدنی میز تناول نموده شدند
 و بیست و پنج قسم طعام جمله لذیذ و پر کلفت بود و متصل آن مکان در کمره دیگر صاحب
 بجهال و چیمو طعام خوردند و دست شسته برای سیر تشبازی در مکانی وسیع نشاندند
 در می گریه گسترده و شیویدین مختار ریاست شسته بود و از دور دیده برای تعظیم برجات
 و بتکریم تمام نشانید و پیشگاه این دالان حوضی بود بسیار بزرگ و طویل و در می چیل چیا

نواره جوش میزد و همین جاکشیتیهایی تخت آمد و آتش بازی سر شد بعده در ایوانی که مهاراجه صاحب
 رونق بخش بود نمایان با جمله سرداران هر دو جنب صاحب بیلا در قیام و با مهاراجه صاحب بیلا در طاقی شکم
 قرصینه صد کرسی نشین گری در آن بزم بودند و لولیان زرین لباس بر تصدیه ندانند و دو سوم هم غنیه
 مودی شد ساعتی در آن بزم سته خباب مد و ده خفوت خوتند مهاراجه صاحب یک یک حاصل زار
 و یک یک گل یک یک پیوه پان چنانکه نموست او نه صاحب مد و نه زار صاحب گفتند که خباب بیلا خلعت
 و توشیح که سرداران با سر داران بیست با باجا آوردید و جواب اتحاد بر روی اوستان کز شاد
 باین مخلص نوازی شاد باشد بعده رخصت شده بفرودگاه آمدیم روز دیگر نیت شیودین
 بدر بار آمد و تذکره گفتند که بنده درباره ملاقات حضور یا مهاراجه صاحب بهادر بیست
 نمودم برادران یاست میخواستند که ملاقات شود و وجه کوشش بنده این بود که از تزلزل
 میخواستم که میان دوریس بزرگ اگر اتحاد شود خوب است پس فکر بندوبست نامه غدر کرد
 و گفت که این صاحب بهادر بار با تعریف سامی میگردند خباب مد و ده پر سید مذکر
 محال ریاست جیو پر و نوح چه قدرت گفت بیست هزار سپاه نوکرست و محال ملک
 یک کرور رویه از انجلی سی و سه لک حصه برادران دسی و سه لک و خیرات بستن
 دسی و چهار لک و خزانة دخل میشود و شرح ریاست می آید بعده پندت فرخشد جیو پر
 و سوادش خوب است طرق و شوارع عریض و هموار و عمارات نازک و مضبوط و خوشتر جز
 ویر بهار باغات سرسبز بر از فواکه و اثمار عمارت آئینه از مرمر سفید شبک منقش خوش اسلوب
 و مستحکم و دلکش است یازدهم شعبان کوچ کردیم بهیت و چهارم منته بشهر اجمیر و ایدیم جزا
 خواجه عین الدین چشتی فاتحه خواندیم برین مزار مجاوران بسیارند و خلاف طریقه اسلام
 مبالغه در عظیم مرقد خواجه نموده روح حضرت خواجه قدس سره را آزار میدهند سلخ شعبان
 رو برآه نهادیم و دوازدهم رمضان بچهاونی نیچه و بستم بچهاونی اگره و بیست و نهم بچهاونی
 سی و بعد قطع مسافت یکمزار ششصد و هفتاد میل در مدت شش ماه و شصت یوم سوم

شوال سنه مذکور بجایست و ابتهاج تمام سخاوت خود و بھوپال رسیدیم و درین سفر علما و ادب و اصحاب
معه بی وقیت شایمی نوخری شصت و هشت هزار و یکصد پنجاه چهار و بیست و آید و با او در سفر رفتند

فصل ششم در ذکر سفر اکبر آباد

جناب ممد و حه حال بن سفر چنین ضبط فرموده اند که هرگاه از تخریج پنجن صاحب بهادر
پلیکل اجنت بھوپال بوضع انجا مید که در ماه فروری سنه ۱۰۲۷ نواب گورنر جنرل بهادر
و میرای کشور بهن با اکبر آباد تشریف خواهند آورد و در آنجا سران نامی هندی بلاقاش میباش
خواهند شد ششم جمادی الاخره سنه هجری با عمائد و ارکان و اخوان و خدم و حشم که
بجلی ۱۰۰۰ کس در شمار بودند از بھوپال برآمده بقصبه بیرشیتا فتم و از آنجا غره ماه
رجب سمت اکبر آباد کوچ کردیم چهارم ماه رجب بشهر سرخ و دو روز و نیم چھاونی گشت
و نوذر و هم چھاونی شیوپوری و بیت و هشتم بشهر گوالیار رسید و نیمه و خمرگاه در قضا
پھول باغ برافزختیم و روز و دویم چار سوار مھاراجه سید حمید صاحب بهادر استقبال
کردند و سامان ضیافت بجماله لشکر دادند و مھاراجه صاحب بهادر بشهر جھانسی بودند و خبر و بود
در یافته تشریف آوردند و خواہان ملاقات شدند پنجم ماه شعبان روز دوشنبه و هشت و نوا
با حیدر ارکان بھوپال و صاحب کلان بهادر سیو رنجانه مھاراجه صاحب بهادر و رفیق
نوزده شلک توپ سر شستولیہ صاحب بہتقابل شافہ از کالینگه فرود آورد و دوپنی
توابع سلام سجا آورد و هرگاه در کاخ شان در آمدیم و بایوانی آراستہ کہ رو برویش
سایبان ماہوتی باجہ بہای نقرہ کشیدہ بود رسیدیم مھاراجه صاحبہ قدم پیش آورده
مصافحہ کردند و بر کرسی نشاندند درین مجلس قریب پنجاہ کس کرسی نشین بودند بعد
گفت و شغفت عرفی و رسمی مھاراجه صاحب بہادر اول عطر بجا دادند بعد بصاحب کلان
و میان فوجدار محمد خان و نواب محمد محمد خان و نواب مراد و دولہ و بیڑہ پان صرف من
و بصاحب کلان از دست خود دادند و باقی کسان رانہا بشان تقسیم کردند و همچنین

حامل گل قیمت گشت بعده در یک کشتی دوتار بنال سفید از گلاب ترشده آمدند و ارج صاحب
یکی بمن و دیگری به صاحب کلان دادند و انگاه خدمت شدیم و ارج صاحب احتیاج لب و فرش
مشایت کردند و دیگر ششم شعبان ۹۸۰ هجری مطابق بستم و هفتم جنبی ۱۰۴۰ هجری
سه شنبه و ارج صاحب را و سینه هدیه صاحب بهادر بخیمه مادرند و ایا و دوا با بست یک شک
توپ سر شدند و جمله اسم که او شان داد اگر دند ازین طرف هم داد اگر دیدند و نظام سوارشان
باین پنج بود که پیشاپیش تا قه سواران بودند و باز جوق پای دکان میواتی باز جوق پیا دکان
قرابین بروش باز حلقه اخیال با جلهای زرد و زری و عمار و بن و جهای مکلف باز پس
کتل با ساز و یراق سیم و زر آریسته باز کرده چویداران با عصاهای نقره شیردان عقبتشان
هم کار با و بایان برداران و باز بکمر برداران باز سه ترب سواران رحبت لکن سر باز چهار سر داد
اگر لکن یاست باز و ارج صاحب بهادر بر سپ بنده سوار و عقبتشان افسران سپاه
و سواران سرخ و زردی باز و هم شعبان اگر که الیا رو با کبر آباد نهادیم و ششم شعبان مطابق و هم
فروری روز سه شنبه و غل که آباد شدیم کلکتر صاحب بهادر اگر استقبال فرمودند و شک توپ
جسب دستور سر کردند بستم و سوم شعبان دیونند صاحب بهادر سکر اعظم با چند صاحبان
عالیشان از طرف لار و صاحب بهادر تشریف آوردند از جانب جناب مدوح سلام گفتند
و مزاج پرسیدند تواضع عطر و پان جسب و لاج بعمل کرد شاه زویم فروری و دوشنبه روز بدر بار
خاص لار و صاحب بهادر پشت اخوان و سرداران خویش سواره رفقتیم یک سکر صاحب بهادر
و یک صاحب لار و صاحب بهادر و یو لیکل اجنٹ بھوپال تاپا قصد قدم بیرون سکر
پذیرا شدند و دیونند صاحب بهادر سکر اعظم و مید صاحب بهادر و زریث اند و رتا حد
سکر استقبال کردند و زوده توپ سلامی سر شد و لار و صاحب بهادر تالب فرش تعظیم نمودند
سکر صاحب بهادر جلوس گفتند که لار و صاحب بهادر میفرمایند که لار دکنیک صاحب بهادر
و میک بولایت لندن رفتند از جانب ملکه مغظمه تعریف شما بسیار کردند و جناب ممد و طر و شما

بسیار خوش بوده اند و مشتاق ملاقات گردیده گفتند اونی فرمانبردارم این مهربانی او شایسته است
که مرا یاد فرمودند سکر صاحب را گفتند اراده شما برای رفتن مکه معظمه است گفتند بیهوده
رفتن آنجا کیا بر فرض است چون بروم بحضرت ابوالفتح میرش که خود ختم نواب شاه جهان بکمر میباید
حافظت سانی است گفتند ما را بسیار پارس خیال او شایسته است باز فرمودند شما اراده چیست
سیکری و غیره بلا و دارید لار و صاحب این اراده خرسند اند و خود هم شوق کلکشت بلا بسیار
میدارند گفتیم سیر لار و صاحب بهاد و شاهانه باشد و رفتن ما برای تفریح خاطر و تیری غفلت است
که از سفر تجربه های بسیار حاصل میشود بعد از خدمت شریف و دوگاه خود که مدیم هفتاد و نوری مطابق
بست و هفتم شعبان بدربار عام گونری رفتم لار و صاحب بهاد را تفریح یک سر دربار که به نسبت
ای سیروران هندان مجلس تقریب و عنعنای یک ملاقات شما و دیگر تبلیغ حکم مکه معظمه منعقد
کرده ام مکه معظمه را بسیار رعایت و بهبود و سیروران هندی منظور است و من بسیار شکر میکنم که
ایشان حسب اطلب من زود آمدید از آنجا که از ما و شما نخستین بدربار خاص ملاقات گردید
لذا این وقت ضرورت گفتگوی طویل نیست مختصر ادراب حال هندی چند مراتب بیان میکنم
که بجای آوریش بر بنگران فرض است بالفعل در هندیستان فساد است و سیروران زمانه
مغلوب و از قوت و شوکت مکه محبوبی واقع اند منظور است که در مجموع وقت از خیال قهقرا
ملک غیر از مانده هر قدر ممکن بود برای راحت و ترقی دولت هندی کوشش کرده شود و ریل
و تا برقی از عجایب است تمام کشور فنگ ازین فائده یافته اند و صاحب دولت گشته
شما هم درین کار صرف همت نمایند و فائده بردارید و در تعلیم رعایا و ترقی مدارس و تعمیر شوارع
و اعیان و عمران مشغول بشید که شما و رعایای شما را فائده و بهت رسد و من بسیار خوش
شدم که اکثری از شما در پشتهای خود محصول بفیاضه را که موجب نقصان تجارت بود و توف
نمودید از آنجا که سرکار بکسیه و الیه تمام هندی است لهذا از پیشگاه مکه بر فوجی قاهره حکومت
ماست که اگر جانی فساد بنیم سر او هم و کسانیکه در بهبود و هندی کوشند حمایت شان کنم پس

سرداران اکنون من از شمار خدمت می شوم شما بمن و امان بجای خود روید تعالی این کلام
در بار بنخواست شد بعد هم فروری حسب قاعده لار و صاحب بهادری نیمه گاه آتش هیکل و روید
مدارح تعظیم مقرر بهجا آوردیم نوزدهم ماه مذکور لار و صاحب بهادری از اگره بجای خود تشریف برد
و نهم رمضان مطابق ششم فروری از اگره سوی بھوپال روان شدیم و یازدهم شوال مطابق
یکم اپریل در چهارشنبه داخل بھوپال گردیدیم درین سفر نازد انصاف معمولی چهل و یک نفر
و ششصد و سی و شش روپیه نیم آنرا پو بالا صرف شد باین تفصیل ذیل

مذکور لار و صاحب بهادری

نخج سفر

لوه نامی

عالمی

و از لار و صاحب بهادری خلعت قیمتی هفده هزار و یکصد روپیه بار اعنایت گشت

فصل هفتم در بیان سفر مکمل و اوله شرفما

هرگاه والد ماجده از نظام ریست افروخت یافتند غم سفر کعبه کردند و بشوق زیارت
کعبه کمر بست بر بستند لواب قدسیه یک صاحب و میان فوجدار محمد خان نیز هم سفر شدند
بیست دوم جابوی الاولی سده یکترار و دو صد و هشتاد و هجری مطابق پنجم نومبر سده یکترار
و هشت صد و شصت و سه عیسوی روز پنجشنبه از بھوپال برآمده سه روز بیرون شهر در
باغ فرحت افزا قیام ورزیدند و قافله مردان و زنان را که قریب هزار نفر بودند بیست و نه
روان کردند و خود با ملازمان خاص و مادر و خال خویش بیست چهارم ماه و سنده کوشیده روز
کود کردند و تا ناچه کانون متصل شهر بزن پور که دمان زمان ریل تا آنجا رسیده بودند منزل نزل
رفتند و از آنجا بر ریل قرن عافیت دوم ماه رجب اهل بند میبئی شدند و سه چهارم کبایه
گرفتند و دو چهارم بوائی سائر ملازمان مع اسباب سوار شدند و خود بر مرکب خانی با هر دو
بزرگ موصوف و مدار المام محمد جلال الدین خان بهادری و نائب الملک محروسه ریاست
بھوپال و دیگر ملازمان خاص بیست و پنجم رجب سده یکترار و دو صد و هشتاد و هجری مطابق

ششم جنوری ۱۲۸۴ ع نشسته و اعنائیت حافظ حقیقی بجافیت تمام سیزدهم شعبان ۱۲۸۴ هجری
مطابق بستی سوم جنوری ۱۲۸۴ ع عبور دریای شور کرده و در بند جده فرود آمدند و بعد چهار
نزد کو چارشنبه روز وقت غشا در شهر کماله نظر درود دست داد و اعمال عمره ادا کردند ششم پنجشنبه
از کماله نظر روان شده و نهم منته مناسک حجه الاسلام بجا آوردند و از بلده شورش بدین
راه مدینه منوره پرخطر بود و راه آنجا بجهوری موقوف دهم ۱۲۸۴ هجری پنجم سه شنبه
مطابق بستی و یکم منی سال مسطور سجده آمدند و بهر جهاز و خانی با صاحبان مذکور سوار شدند
و پنجم محرم ۱۲۸۴ هجری روز جمعه مطابق دهم جون ۱۲۸۴ ع لنگر جهاز در بند بمبئی شد و با کور و خا
و دیگر عامه و اکابر بندر بطور ملاقات دست داد و شازدهم محرم ۱۲۸۴ هجری مطابق بستی
جولائی ۱۲۸۴ ع بر کالکته و خانی ریل شسته بشهر محی آباد و پونا تشریف بردند و چند روز
در آن شهر تریبیت بهر بنا بر موسم باران اقامت کرده غروب پنج الاخر ۱۲۸۴ هجری
مطابق سوم ستمبر ۱۲۸۴ ع روز شنبه از پونا کوچیده منزل منزل راه طی نموده روز چهارشنبه
سوم جمادی الاولی ۱۲۸۴ هجری مطابق پنجم اکتبر ۱۲۸۴ ع داخل بھوپال شدند
و به استقبال تاقیه سکندر آباد رفت و هیچ تاریخ چند وستان یافته نمیشد که پادشاه
از اهل اسلام ازین کشور حج رفته باشد و اکنون هر سیر امیر که خواهد رفت مقلد جناب
ممد و حه خواهد بود و این سفر سوامی اقسام پارچه پیش بها و زیور و صاع پیش قیمت که شریف
و خدام حرم محترم و فقرا و غریبا و مساکین را الوجه الله و الله مبلغ یک لک نود و نه هزار
و هشت صد و هشتاد و دو روپیه هشت آنه بصرف آمد و بهیچ رنوا قبسیه یک حساب
نیز خرج کرده جناب ممد و حه روزنامه چاپ این سفر مبارک و مجلد کلان نوشته اند و لید خانی
ولیم و لیبی اسپرن صاحب بهادری بی ملنگ کل اجنت بھوپال آنرا در زبان انگریزی ترجمه
کرده و بطبع آورده اند و شخص این است چندر جده کناره دریای شور آباد و از کالکته
تا بهفت آشیانه عمارت دارد و از ورنه بطر جهاز نشینان خوش وضع می نماید بنیاد و دیوارها

مکانات بیشتر بخت و مضبوط و بر آسان شهتیرهای خراب را بر یکدیگر نهاده بران گل و رنگ گسترده
 آب پاشیده نیک کوفته خام سقف میسازند رسم سقف بخت بسیار کم است و در هر خانه بیت الخلاء
 و بابو و چینه و غسلمان بخت می باشد ساکنان آنجا عرب و ترک و حبشی و برخی از ابله هندی هستند
 بیشتر تجارت می نمایند لباس عربی می پوشند و بعضی گفتگو میکنند و دولت مند آن خوش خوارک
 و خوش پوشاک میباشند و در شهر آب شیرین نیست بیرون شهر در جویهای بزرگ آب آن
 فراهم میگردد و آب شامیدن آن جده می آید و درین بند فضل یعنی وکیل ملکه لست در
 و شاه فرانس و شاه ایران بود و باش میدارند و بیرون این شهر قبر حضرت عیسی
 و دو دیوار تخمیناً سه صد قدم درازت امان بلند ساخته اند باین شکل  و بجای
 سر یک قبر کوچک و بجای پایتبه دیگر در وسط محاذی نام یک قبر از هر دو بزرگتر بنا
 نهاده اند و گرد این قبر احاطه وسیع مشحون از قبور است بران چار دیوار کشیده اند سینه
 شریف مکه معظمه و غرت احمد پاشا حاکم که خبر ورود ما در ایامه نامه نوشته و چون از جده
 بیکه عظمه روان شدیم قریب جده سلیمان بیگ پسر پاشه و برادر خرد شریف صاحب بنیاد
 با پنجاه پنجاه سوار ترک بر سیم استقبال تشریف آورده ملاقی شدند و هفدهم شعبان سال مذکور
 قریب عشا و فعل شهر مکه عظمه شدیم سر راه قریب صد پاده و ردی پوش و چند سوار از رشتنا
 شریف صاحب برای استقبال تساو به و ندوانق آمین فوج قانونی سلام کردند همان دم
 اذان عشا بگوش آمد از باب الاسلام و حرم محترم شتافته اعمال عمره مثل طواف است و دم
 و سعی سجا آورده شد بعد راه رباط که سابق برای اقامت حاجیان بنا کنانیده بودیم
 پیش گرفتیم غلامان شریف صاحب آمدند و گفتند که شریف صاحب برای فردا مدن
 شاد خانه خود در مکان علیحده مقرر فرموده اند با پنجاه تشریف برید غلامان را و پس گرفته و آن
 شدیم چون بر دروازه شریف صاحب سیدیم برادرشان که برای استقبال آمده بودند و شاد
 منتظر خود بر دروازه استاد یافتم بعد السلام علیکم و تپاک تمام ما را بکمان عالی شان خود

برودند و در الانهای وی فوش محمل کاشانی مغرق نزد وی گسترده بود و چند غلام حبشه
لب فوش با ادب استاده آنها عرض کردند که پیر تاول گنبد چون از تامل شد جعفر از بی
تر جهان گفت که رسم اینجا همچنین است چیز نوش جان نمایند بر خاستیم و دست شسته فرستادند
فیتیم اقسام و احوال اطعمه تخمینا و پانصد در کابی چینی بر شیلان بزرگ چیده بود چیز خورد
بخواجگاه و فیتیم روز دیگر نیز صبح و شام خوانهای طعام شریف صاحب فوش را و دو سوم روز
قریب مکان عمر بن عقیل خانه بستند اگر فیتیم که معظمه بسیار آباد است و کمانش کشت
هفت متره عالیشان و اشیای هفت کشور در آن بقعه مبارک میسر بیشتر ساکن نشد و ولتمند
و از همه افزونتر شریف که معظمه اندر شهر کوهرستان بی دخت و سیزه بی آب بسیار زیست و
شدت گرما میشود و باد تند و گرم می وزد و در شب باد خنک می وزد و شب و نهایت سخن
و سردی بسیار شد و گاهی ابر بهم رومی نماید و برق می رختد و رعد می غرد اما باران نمی بارد
و اگر در قصص و سرود و اینجا نیست و آنچه هست بغایت نامطبیع فوج ترک باندک تفاوت
در قوا و خورد و روی مثل فوج انگریزی است گوشت شتر و دنبه بیشتر فروش مردمان اینجا است
فتوه و جایی و قلیان بسیار استعمال می نمایند اکثر مردم عرب بسیار جفاکش و مضبوط اند
با آنکه در رنگ و جبهه مانا بمردم هند اند اما در راه دیده ایم که دوسه من بار بود و شش گرفته
بی دقت بالای زمین میزدند زنان از مردان اکثر قوی تر بیکل بوده اند سواهی اهل اسلام و دیگر
در اینجا نیست زبان اهل مکه عربی غیر فصیح است بجز خانه شبی فلاح خانه کعبه و شریف که
و مکید و خانه دیگر احدی عربی الاصل در اینجا نیست درین شهر حال مردم هند و بخارا و افغان
و غیره آباد اند بسبب توطن و گداز شدن یکد و پشت متشکل باشکال عرب گشته اند و هم از
ربع مسکون هر سال مردمان مختلفه اللسان برای حج می آیند باین وجه خلل و صحت بیان
رو نموده و اهل باید که هنوز عربی نباشند زبان شان قدیمی نیست تنخواه گرفته نوکری
خدمتکاری کردن عادت و رواج نیست کثیران و غلامان حبشی و گرمی و دیگر فوش شریف

از نما خابت میگیرند و هرگاه میخواهند باز می فرورشد و در هر محله برای غسل حمامهای بزرگ
 بغایت مکلف اند و در و جدا جدا اتق میشوند آب نهر زبیده خاتون بغایت لطیف و
 شیرین است بیشتر مردم آب نهر میخورند اما تر بوزخیا و غیره میوجات که از طائف می آید
 بغایت لذیذ می باشد تعریف اسپان عربی نجدی و کبیل و ابیان و وزران و محکم
 و مجلس و قتل و ساز و آقامی رومی بگفتن و نوشتن درست نمی آید تعلق بدین دارد
 روز و شب قسام اطعمه در بازار میسرسنگر و اما قلیه و قورمه و غیره بی نمک میباشد چه رعادت
 ترکان فحل است که نمک ساییده و نمکدان بر سر دستر خوان می نهند هر کس بر غیبت خود
 پاشیده تناول می نماید و سببی الحرام هیچگاه از اذان و بعد نیم شب اذان تجمعه و هنگام سحر تحريم
 و دم نماز پیشین تکبیر تا از بلند گفته میشود و ترجمه آنست که شخصی بلند آواز خوش گله بوقت سحر
 بر مناره بلند برآمده آیات قرآن شریف که در آن ذکر غفلت و جلال و توحید خداوند تعالی
 به معنوی رحم و عفو و غفرت میباشد با جان خوش میخواند و در دو پرغیر و آل اصحاب می نهد
 و این ترجمه را بوقت بغایت دلچسپ سخن می نماید و مکانات گرد حرم شریف را در سه رجبه را
 خوه می گویند و در آن حاجیان فرودی آیند شازدهم رمضان المبارک سنگینار و دونه
 و ششاد و حجری سجناء شریف صاحب فیتیم ملازمان شان استقبال کردند و قار و حرم سراسر ساند
 از آنجا سه نفر خواجه سرا پیشاپیش رفته تا درجه اول مکان برده یک سوسه دهند و کتیرکان کرجی
 پاکیزه لباس و بر و آمدند و بالا خان درجه دوم همراه بود و علمی گشتند زنان عصره که از اول
 صف کشیده استاده بودند در هر دو بغل ما دستماز می داد و زین درجه سوم طی کنانیدند
 چون فراز سومی بام رسیدیم دو کدبانوی شریف صاحب استقبال کرده در ایوان نشست
 بروند و در شریف صاحب مرادیده برخاسته تالب فروش رسیده بمن بر خوردند و هر دو در
 شریف صاحب بمن مصافحه نمودند و بوسه بهر دو جانب گردان و هر دو خسار و لب و نوح
 سمن دادند و بکمال تواضع و اخلاق و صد مجلس نشاندند تمام مکان از شیشه آلات و فرش

مسکنت آراسته بود و از اوج شریف بسیار خوبصورت و جوان از سر تا مات غرق زیور آلات
 بودند و رخت ترکی در بر داشتند و بالای سر طای شان رومالهای خردوشیمی که بعضی آنرا
 عصا به گویند کج بسته بودند و بران محبو کلاه حلقه گلهای جواهر نشان نهاده بودند و بغایت
 دلچسپ و نینو و کنزات و خوبی آن گنجین است می آید و فی جنبش هنگام زقار و گفتار آن
 گلدسته می جنبید و نهایت خوشنما معلوم میشد بعد ساعتی شریف صاحب جازات خواسته
 تشریف آوردند و بکمال خلاق گفتگو کردند و قهوه و شربت انداز و گلاب پیش و بخور و عطر
 پیش کشیدند حسب معمول عرب قهوه و شربت نوشیدیم و از بخور آستین و دهن خود خوشبو کرده
 رخصت شدیم تا دغا به مشایعتم کردند و از سیلیمان بیک پرسیدیم که معلوم شد که عسکر ترک
 فی کس واجب بیت قرش که سه نیم رویه کلهار شد و پوشاک و طعام سه وقت و چای قهوه
 و وروی از سر کار سلطان می آید بکلی خرج یک کس تخمینا بیت و یک رویه کلهار و در ماه
 میبایشد و محمد حسین ترجمان گفت که اعراب ذی غرت هر گاه در مجلس شریف حاضر میشوند
 بوسه بر پشت دست داده باز می نشینند و اعراب کم عزت بوسه بر دامن گرفته شریف
 میگیرند و نوکران و غلامان گوشه مسند شریف می بوسند عرفات از بیت الله کرده
 فاصله دارند ششم فی کج حاجیان احرام پوشیده در انجا میروند و خیمه و فرگاه بلند می نمایند
 و نیم فی کج و فرج ست از بیج مردمان احرام پوشیده بر بنه سر لبیک گویان در فضائی آن
 میدان استاده میشوند و در سایه خیم هم می نشینند و آب و نان بهم میخورند اما از بعد عرفات
 بیرون میروند و خطیب هنگام ظهر ناهقه سوا می آید و بالای جبل رحمت که بر قله آن چو تپه و برآ
 قیام ساخته اند ششامته خطبه می خواند و وقت عصر ختم میکنند و بهین ساعت قنوت است
 و قنوت فزونی است و بالا رفتن کوه سنت نیست هر جا خواهد با ستد قریب شام و بعضی بعد از
 چهار روز از عرفات مراجعت کرده شب در مزدلفه قرار میگیرند و مدافع از توپ فایده سکا
 میروشند که تمام کوهستان بازه می آید و هنگام سر شدن طرف کیفیت می نماید عرا بهای

توب خجربا می مصری کسان و دووان می برند و در جهان دوش توپچیان برق دست کمال
سرعت توپ پرکنان و سرکنان می برند و این کار شرمناک است صلیح و هم نجیب
از فرقه مبنایه سرند و از آنجا بکله می آیند و طواف زیارت میکنند و باز بهنا بهما نوقت میگردانند
و سه روز در آنجا میباشند و رمی انجام می نمایند و این سه روز را تشریف می نامند و درین ایام
خاجیان هفت هفت سنگ نرینه بر هر سه جبهه یک یکبار میزنند و آنرا جبهه اولی و جبهه وسطی
و جبهه عقبه میگویند و این جرات منارهای سنگ و خشت است پس از آن سیزدهم و دهم و نهم
رو بکله می آرند و بعد طواف الوداع قوافل بکشورهای خود روانه میشوند و در حین خوش و دولت
و میدان عرفات و لغز و مردوزن و کودک و پیر و امیر و فقیر چند صد هزار مسلمان گشتند
بازار و سامان از هر دیار فراهم می آیند و بیک گمین احرام بسته نیایش کنان از معاصی
ترسان آمرزش از خدا خواهان در هر حله عرفات یکجای می نمایند گروهی در غیمه و خرگاه و زنگ
بنظری آید اصناف آشیای عالم در بازارهایش بهم میرسد شتر و دنبه که محاسبان شمار آن عاجز
آید و زمانی میگرد و دو هر سال همراه قافله مصری غلاف سیاه حریر زرشاد سلطان روم باشکوه
تمام برای پوشش کعبه در محلی می آید فوج سلطانی با تزک و ششم مثل اسبان کتل و طعن و غسل
و امیر حاج همراه او می باشد شترهای محل نهایت عمده با جلهای محل سبز و وزی بسیار است
میباشد و چند شتر با جلهای مکمل نیز همراه شتر محل میباشد که اگر شتر محل کش میرد این شتر را
بجای او محل کشند چند وزیران محل از حیل رحمت استاده میکنند بعد حج بکله معظمه برده غلاف
کننده برآورده غلاف جدید می پوشانند و کهنه غلاف رقص شیبی کلید بردار کعبه میگردد و نصف
خواجه سرایان خادمان حرم پاره پاره قسمت کرده می برند و خاجیان را مقدار یک حبس بپوشانند
چند رویه تبر کامیدهند و پرده دروازه و کمر بند که تمام زرد و زنی می باشد بجهت شرف بکلیه
و غلاف اندون کعبه که از خیر سرخ میباشد هر سال بدل نمیشود هرگاه سلطان جدید تخت آرا
میگرد و آن غلاف می آید جلال الدین سلطانی در تاریخ خود نوشته که محل کسوت کعبه از کاه و

میگردانند و آنروز مثل عید نوشی می نمایند و این رسم بدعت از سن ششصد و هشتاد و پنج مرسوم
 شده و اول کسی که کعبه لباس سیاه پوشانید انصاف بدین اقدار خلیفه عباسی است که تا حال
 مرسوم است و الا پیشتر جامه سفید می پوشانیدند سواری شریف مکه مکه هشتم و نهم چهارم
 و پنجم بزرگ و هفتم تمام جلوه میکند نخستین زاد از بیت اسب عربی که تعریف و مبالغه
 و اسما و ثنات و غریت و سرعت آنها بسیار است با ساز ویراق طلائی و نقره و مرغ
 جنبیت پیش پیش میباشند پستتر از آن ناقهای با دوقمار که بعضی دو گول گویند با جلها محفل
 زرد و زردی و در آن میان دونا و مخصوص سواری شریف از گوش تا تمام گردن بساک و دایره
 کلان فزین که قیمت ساز هر دو کم از چهار لک و پیه خواهد بود می برای پستتر از آن دوسه صد
 سوار ترک با ترکی لباس عمده عقب سواران نظام ترک خوب آراسته عقب شان چهار عمده
 غلام شریف مسلح و نجوش لباس عقب شان عزیزان و پسران شریف بر اسپهای آراسته
 زرین ستام عقب آنها صنادید و ابطل و شیوخ عرب و کابراتراک و غلامان جشی مگرچی
 خادمان شریف عقب شان اعراب از قبایل مختلف و شرفای با دوشین قریب یکینر جمله
 شتر سوار و شریف بر اسب مصع ساز سوار و همراه سواری مرغ و روشن چوکی هم میباشند بعد
 حج تا سه روز ساطع تمام طعام در خانه شریف میامیند هر کس که ملاقات می آید چیزی تناول
 کرده میرود و بلیکم که از مقابل آن در دریای شور جا حیان هندوین احرام می بندند نام کویت
 و احرام نیست که غسل کرده از یک پارچه سفید تهنه بندی بندند و یک چادر سفید بر پیش خود
 می پوشند و زنان بختی که پوشیده باشند جهان در بر میدارند مگر آنکه پارچه بشمی نباشد
 و در بیداری دهن بر روی گیرند و خوشنومالند و در طعام بخورند و زن و مرد با هم مقاربت نکنند
 و بر و غن و رموی سر نه اندازند و نه نشانه کنند و نه در چشم سرمه کشند و نه زیور پوشند و نه کلام
 جانور را شکار کنند و نه آنرا نیکه طوائف کعبه نسازند و در میان صفا و غمره ندوند و برانی و خلق
 ننمایند از لباس احرام بدنه آیند تراشیدان روی تمام سر را حلق میگویند و اندک کعبه از قرا

بریدن را قهر می نامند زنان بقدر چارگشت گیسو از قراص می برند و پس جانور قربانی را
 گنبد شتر باشد یا گوسفند یا دنبه و رسم است که جانور را از وقت خرید تا دم قربانی آبار میدارند
 و بقدر مقدور جل پایهای عمده هنگام قربانی بران انداخته فوج میکنند و جل را بغیرت میکنند
 و گوشت قربانی هر کس خواهد بود بخورد آداب حد حرم بیرون در قبه زمین حرم چون سلمان قدیم
 می نمودن شاخ و گل و برگ و بار اشجار آنجا را از دست خود می شکند و از حرم بفاصله کوه
 و میان کوهستان جایست تعیم نام مردم از آنجا عمره می آرند و طریق آوردن عمره است
 که از راه بسته دور کعت نماز نفل خوانده لبیک گویند بلکه آمده طواف کرده در مقام ابراهیم
 دور کعت نماز نفل خوانده سعی صفا و مروه نموده موی سرتراشیده یا قدری بریده از کوه تپه
 بیرون می طلوی نام چاه است داخل حد حرم بیرون شهر حاجیان در آنجا رفته غسل کرده بلکه
 می آیند و این غسل سنت است و حال اتصال این چاه مسجدی تعمیر کرده اند مسجدی چهل ساله از
 کعبه بفاصله کوه واقع است از آنجا هم حاجیان عمره می آرند و این اعظم کلان گویند
 جبل نبور و غار حراد داخل حد حرم بیرون که واقع است و نخستین نزول وحی بر پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا شده این کوه تهمینا و ذویل بلند است بر دهن غار قبه بنا
 کرده اند در آنجا دور کعت نماز نفل میخوانند و بالای کوه نوزدهم مسجدیست جبل ثور داخل
 حد حرم بیرون شهر که واقع است در آنجا هم پیغمبر خدا صلعم عبادت الهی کرده اند حاجیان
 میروند و دور کعت نماز نفل میگزایند مگر برین جبال رفتن سنت نیست جنت لمعلی نام
 گویرستان مکه معظمه است در آنجا بسیار قبور اهل اسلام است حاجیان برای زیارت میروند
 زیارت موقی سنت است مسجدی برین شهر که است که در آنجا جنات بروست پیغمبر خدا
 ایمان آورده بودند و دیگر مسجدی شجره است درین هر دو مسجد مسلمانان میروند و دور کعت نماز
 نفل خوانده بر سبک در جبل بوقینس متصل حرم است پیغمبر خدا صلعم بران کوه رفته عبادت
 خدا میکرد و حال برین کوه آبادی بوده است صفا و مروه دو کوه اند فی زمانه دارند میان

که در گوشه شرقی کعبه نصب است بوسه داده گرد خانه کعبه غبت بارگوش می نمایند و آن
یک طواف باشد هر گردش را شوط میگویند رکن سیمانی که شش حجه کعبه شریف است
آنرا س کرده بردست خود بوسه میزنند حطیم نام احاطه که سنگ مرمر است بشکل گسان
ملق حجه کعبه بوده است و این جا اول و خل حجه کعبه بود اکنون خارج از ویست
در اینجا نماز نفل میخوانند بعضی از اینجا احرام بسته برای حج بعرفات میر وند میرا حجت
نام ناولان است که در بارش آب باران سفت کعبه از آن در حطیم میریزد و این آب بریز از
طلاست هر سال دهم محرم سائر مردمان و یازدهم سائر زنان از صبح تا طلوع یک پاس روز
اندرون حجه کعبه داخل میشوند و هم بتاریخ دوازدهم ربیع الاول و جمعه اول حجب و
بست و هفتم حجب و یازدهم شعبان و جمعه اول رمضان و بیست و نهم رمضان و یازدهم
ذیقعد و درین تاریخها صرف مهرا ن داخل میشوند برای زنان روز دیگر مقرر است هر سال
سمره تبسم ربیع الاول ستم ذیقعه دوازدهم محرم شریف و پاشا بذات خود میسر کلبه بر داریه
دوسه خواجهر را همراه گرفته شست و شوی خانه کعبه دوبار از آب و بار سوم از گلاب
می نمایند و صندل سوخته و عطر بر دیوار و زمین و می میسند و این امر شرعی نیست بک
صفا و طیب و می مقرر کرده اند و هر سال بیست و پنجم ذیقعه غلاف بیت الله را تقدیم
بر داشته از پانچ سفیدی بندند و این بندش احوال الناس احرام کعبی نامند کل خدام حرم شریف
و وصد شصت نفر اند و بست و در دوازده حرم و دوازده کعبه کلان و یکصد و هشتاد و دو
قلمه طلائی برای مصارف کعبه سلطان روم سی لاکت و پیمه سکه روم سالانه میرساند
مکس

فصل ششم در ذکر سفر ثانی الکبر آباد و غیره

چهاردهم ماه گشت از کابل کپور جهان میث صاحب بهادر اجف گوزن خیر آباد
سنٹرل اندیا نوشتند که نواب گوزن خیرل صاحب بهادر گریث شاستر اوف دی سوت
اکسلنت آرڈر اوف دی استار اوف انڈیا دهم نومبر سنه حال دیشهر گره ورود

خواهند فرمود و موسس کسانست آرد و نیت بار مخلص خواهند فرمود می باید که حاضر
 در بارند که شود که در مجموع در ملاقات اشال شما مسرت می افزاید و رفتن شما در مجموع وقت
 ببارگاه گورنری بطور گریست کمیند آرد و در بارگاه گریست ماستر بوجه خصوصیت بسازی
 و مناسب می نماید و والده ماجده جوابا نوشتند که مخلصه کمال مسرت حاضر در بار خواهد شد
 و حسب قاعده جمعیت جان ولیم و لپی اسرن صاحب باورسی بی پو لنگل اجنبی بجهت
 تهیه سفر کردند و نوزدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۰۹ هجری پیش خمیه از بھوپال سمت محل مقصود
 فرستاده شد و خود بارکان و اعیان بیت و یکم ماه مذکور حضرت فرموده و منازل و منزل
 سفر را باسانی طی نمود و به بیت و یکم جمادی الآخره سنه ۱۲۰۹ هجری در آگره زدند و دوم حسب
 سنه ۱۲۰۹ هجری مطابق دوم نومبر سنه ۱۲۰۹ روز شنبه هنگام شام لار و صاحب بھوپال
 از کلکتہ بسواری ریل باگره آمدند و دوازدهم نومبر برابر چهارم جمادی از رایان و راجگان
 و امرای هندوستان جداگانه ملاقات کردند و دهم نومبر جلوسران در بارگاه عام فرام
 شدند و جلسه ملاقات منعقد گشت چون مجلس از ایشان مشحون گشت لار و صاحب بھوپال
 با سکران و مصاحبان قدم رنج کرده بر تخت نشستند و باین تقریر زبان کشادند که ای
 سروران من بسیار شناسا و ما نم که شما پیش من آمدید من بشما مبارکباد آمدن اینجامی گویم
 و زمانه سالن این شهر دارالخلافه بادشاه هندوستان بود شمار باین پنج باجم ملاقات
 کردن خیلی خوب می نماید ما را راجناب ملکه معظمه منصب لیسری عطا کرده است باینجه
 از بوسه های نومی رتبه ملاقات کردن مناسب آمده می باید که ما من گفتگو کند و در بار
 انتظام مملکت های خود مطالب و مقاصد ما را بگوش دل بشنود بسیار بقیه و داناتی حکومت
 کردن آسان نیست اما بتوجه خاطر بهم رسیدن استعداد این امر خطیر ممکن است لیاقتیکه
 برای این امر ارجم شاید و باید کمتر سروران هند را جاهل است زیرا که ایشان از آغاز
 سن شعور در تحصیل خود شناسی و سلیقه کار فرمائی عاقبت اندیشی را ملحوظ داشته اند

وقت اولاد خود را از تربیت و تعلیم شایسته مہذب کردند باین وجه بیشتر چنان شد کہ ہر گاہ
کہ امام رئیس ہندی انین جهان گذشت کسی اورا بدنامی بمیدان مغزی یاد نکرد و دوزندگاہ
امری ہند ز نقاشی شان از راہ خوشامد و چا پوسی بصفاتی توصیف و تعریف شان
میکند کہ وجوش و آہنہا یافتہ نمیشود و بعد مردن آنها حقیقت معلی شان بر زبان
می آرند نام بہادران از صفحہ روزگار محو می گرد و دیگر نام حاکمان دانا و نیکو کار و وام جزیہ
روزگار ثبت میگردانند لایم جنگ و غارتگری درین وقت از ہندوستان چنان و نہفتہ کہ شاید
باز نہناید مگر بعض سرداران را کہ در مجلس عالی موجود اند آنوقت یاد خواہد بود و حال
زمانہ گذشتہ بساعت آمدہ باشد کہ کاخ بادشاہ و کوچ گدا و مند و مسی ہند و مسلمان
ہمہ از دست غارتگران محفوظ نبودند و در ملک ہند ہر سو ویرانی و پریشانی بنظری آمد
اینہم طبع را حکومت انگریزی متحمل کرد اکنون ہر سو آبادانی یافتہ میشود و رعایا
قرین امن و امان می نمایند با وصف این فامیت ہر گاہ اوضاع اقطاع بعض اربلک
بغور ملاحظہ کردیم معلوم شد کہ ہنوز تکلیف ظلم و تعدی باقیست و عجبران پادشہاں بسیار
جرومانی یا بندن پس منیکہ رعایای انگریزی را حاصل ست بچنان نسبت رعایای خود را
ملفوظ دارند و این امر از والیان ملک عمان الوقوع ست سرداران را برای حفظ افسانہ
خویش و سر و تماشای بسیار فرصت ست و امید کہ در خبر گیری ملک خویش تغافل سے و رزد
امید نیست کہ نائب وی چنانکہ باید خبر دار ماند و خدمتیکہ باید بجا آوردی بہ نظام و جہت
کہ قوانین معقول مقرر کردہ شوند و کار پردازان مالی و ملکی منتظم و اوقات کار بدرجہ مساوی
باشند تا رعایا بیاساید و برای تعلیم نوجوانان مدارس جہت بیارن شفاخانہا مقرر نمودن
می شاید مدعای ما زین تقریر اینست کہ ہر والی ملک بحسب مقدار خویش برین سخن عمل
نماید کہ کار انگریزی غربت آن رئیس خواہد افزود کہ ملک خود را منتظم و رعایا را شاد داشته
فضیلت حاصل خواہد کرد و بعض سرداران درین بار عام موجود اند کہ درین باب شہرت

حاصل کرده اند مثل مهاراجه حسینیه صاحب بهادر و نواب یکصد و بیست و پنج سوار
 انتقال نواب غوث محمد خان والی جاوید متاسف ایم شنیده ایم که مرقد اقدس حبیب و توفیق
 زمانیکه من حال کدام سردار لائق تحسین می شنیدم نهایت باشاش میشویم و در انظار انبیا و کرام
 وی افتخار توجه می نمایم که سرداران دیگر را در اختیار گردان آن بوش غنیمت گردانند
 و سرداران زمانه سالف خیال که دورفت آدم ملک غیر در ملک خویش مطلق نمیشدند و خود
 در اماکن دشوار گذر می نمودند و خیال سیر و تماشا می ملک غیر در و هم شان هم نمی گذشت
 درین زمان سرداران هندی اونی تامل جد و فرقی سفر کردن از ملکی به ملکی که از کشورشان
 دور بود و نمیدید و بعضی سرداران اینقدر عقل حاصل کرده اند که در قلمرو خویش بر دینی
 شوابع زنی شده اند و بعضی برای همین کار بزرگش سالانه مسرکار انگیزی و ادون تبدیل
 ساخته اند یقین دارم که همین منوال سرداران دیگر نیز در کشورهای خود و دوستی طریق آنها
 و آبله و چاه سعی خواهند کرد که این صورت موجب فایده است رعایا و افزاین دولت و بشارت
 اکنون من تقریر خود را بر سخن مبارک باد شریف آوردن شمارا که ختم میکنم مقصود اصلی
 صرف همین است که هر یک از شما بطرز شایسته و وضع بایسته حکمران ماند و وزیر و نیکوکاری
 اندوزد فقط بعد ختم این کلام جمیع اهل از مجلس رخصت شدند و بفرودگاه خود باز رفتند
 بست و دوم نومبر روز پنجشنبه لار و صاحب بهادر را اگر بگوایار شریف برود و در
 بکشور برای خود و من و مناد را پانزدهم رجب مطابق بست و سوم نومبر سوار برای پیل شایه جان
 رفتند و بست و سوم رجب باز که برگشتند و بتاریخ بست و بیست و ششم ماه مذکور پیوستگی
 و غره شعبان بشهر هجرت پور و دوم شعبان بمقام دیک و چهارم شعبان بگوهر دهن
 بهفتم بشهر متحار و دهم باز که روه و نمودند و بهفصل هجرت کرده نوزدهم بهلول پور
 و بیست و سوم بگوایار و بیست و پنجم بشهر تیا و غره رمضان بشهر جھانسی و بیستم
 رمضان بقصبه سیوانس علاقه ریست بجوپال و سوم شوال در بجوپال داخل شدند

دین سفر علاوه مصارف معمولی و زلزله و سایر بلاد و مواصلات و در خرج سفر حضرت عیسی
جمله یک لک و دویست و پنجاه و یک آیه بصرف آمدن اگر فتنه و سبکی و دوازده کرده
و از آنجا تا دیک سبست پنج کرده و از آنجا که بر زمین شش کرده است فتنه و تفسیر کرده و جلال الدین
اکبر با شاه دلی ست خلی وسیع و نگین خوش سلوک قلع شده و اندرون قلعه مسجدی سنگین بود
و مسجد آن مسجد بقبر شاه سلیم حشمتی است شبکاتش از سنگ مرمر ساخته اند و گلکاری اندرون
مرصع از مسافت گرد این قبر بسیار قبور را معلوم الا هم اند و بر فراز مسجد مذکور این بابیات کنده است

کتاب مسجد

| | | |
|---------------------------|-------------------------|------------------------|
| در زمان شاه جهان اکبر | که از و ملک از نظام آمد | شیخ الاسلام مسجدی است |
| که در صفا کعبه احترام آمد | سال تا پنج این بنای فین | ثانی المسجد الحرام آمد |

کتاب بقعه

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| مغیث ملت و پیر طریق شیخ سلیم | که در گرامت و قربت جنید و طیفور است |
| منور است از و شمع خانوادہ چشت | فرید گنج شکر را خلف ترین پور است |
| دو بین مباحش ز فود فانی و بحق باقی | که سال جلالتش اندر زمانه مشهور است |

سمت جنوب مسجد بابای بناست که از بالای سقفش مقبره تاج گنج اگر مشاهده کرده بود
و سواى این عمارت بسیار عمارات امرای اکبری شکسته افتاده اند و در و یک عمل
راجه بجهت پورست جماعت سنگین و چمنهایش طراوت آگین در آنجا مکانی است از
سنگ مرمر صدها فواره در آن تعبیه کرده اند و برای خزان آب این همه فواره خوشی کلان
ساخته اند که گردش چارچاه است هرگاه از دولا آب کشیده حوض را پر میکنند
و سوراخهای فواره را میکشند از جمله در و دیوار سقف آب بسان قطرات باران بحال
لطافت میریزد و لطف بارش دمی نماید و از شعاع آفتاب شکل نیم دایره توفیق
پدید آید و دیگر وضع و قطع این مکانات بر طرز بنه دانست آسمانهایش پست تاریکی

غالب و گوهر من نام کو بهیست که هندوان گرویش گردیدن ثواب میدانند و بالایش آگهی ساخته آمد و برکناره آن سنگی مقدار قد آدم نصب است هندوان آنرا فرمایش کرده میگوید و پرستش می نمایند و برکناره این آگهی و خمهای راجگان بجز پور که از اچتری گویند جمله سنگین و خوشنما واقع است بعد این سیر و سفر جناب مرحومه بعارضه درگروه بیمار شدند اطبای یونانی و دوا که آن انگلیزی معالج گردید هیچ فایده نکرد و مرض غالب طبیعت غالب گردید حرارت غریزی نطفی گشت سیزدهم ماه جب شد و هجری بعد نماز مغرب بهر خجسته و یک سال و هشت ماه و پانزده یوم انتقال فرمودند و صبح ساعت هشت زنک باغ فرحت افزا که تعمیر کرده شانست مدفون شدند و مطابق وصیت جهاد مراسم موت موفق شرع شریف ادا گردید سر قبر گنبد افراشته نشد خطیره سنگ مرمر بنا گشت جناب مرحومه از کمال خوشنیتی خویش معاش جاگیر داران ریاست بحال و هشتاد و هشت و مراتب خیر خواهان بعضای مناصب و خطاب افرشته بودند و یاس و لحاظ آقارب و غریزان مرعی خاطر ایشان بود اما از راه آمل میشی لفظ نسلا بعد نسل که در سعاد و اطلاق رقم میشد بجایش قید حین حیات تقرر کردند و از نواد و اتفاق نیست که در سال وفات ایشان نجم الدوله دبیر الملک میرزا اسد الله خان غالب نظام جنگ دلهوی که عرفی و نظیری وقت خود بود و دوم و یقیناً سال مذکور وفات نمود و نظام الملک آصف جاه تمنیت علیخان افضل الدوله سبادر والی حیدرآباد دکن در عین شباب چهاردهم ذیقعد ازین جهان بعالم جاودا انتقال بعد انتقال شان شعر اقطعات تاریخ وفات گفتند از آنجمله یکی این است **قطعه**

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| بای ثواب جوان بخت سگت در یکیم | رخت بر بست زد دنیا بریاض جنت |
| از دفاش همه میهات نگر بی سرو پا | فهم و عقل و کرم و بخشش و هنر و همت |

الحمد و قمر دوم پایان رسید طالع عابد تمام گردید

خاتمه الطبع

هزاران شکر و سپاس قدسی اساس خارج از تقیاس قیاس و بیرون از احساس محسوس
 مراد شاه علی الاطلاق را که درین هنگام بهجت انضمام دفتر دوم از کتاب کامل انصاف
 مجموع سه دفتر سیمی بتاج الاقبال تاریخ بھوپال تصنیف عالیجناب دون قلم
 مہر سہر جہان بانی ماہ فلک حکمرانی مشتری سیم انجم خدم جناب نواب شیخ جہان بیکیم
 وانیہ ریاست بلوچ بھوپال لازالت بشتمہ والاقبال ماطلع الشمس والاندال
 بابتقام راجی غفران محمد عبدالکریم بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتہ
 خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان تغمہ جہانمدنی بجار الغفران و طبع نظامی و ملحق
 کانپور شہر ذیقعدہ سنہ یکہزار و دویصد و ہشتاد و نہ ہجری زیور انطباع در بر کشید
 و غارہ اقسام بر رویاید

وجہ تسمیہ بر خاتمہ



برای سندائے معنی کہ کتاب ہذا طبع
 مطبع نظامیست مہر و دستخط
 مہتمم مطبع و آخرش ثبت گردید فقط

قطعه تاریخ طبع از منشی گو بند پشاور فضا

نقش از رنگ پیش را و شد کم
 حال بھوپال دفتر بیست دوم
 ۱۲۸۹ھ

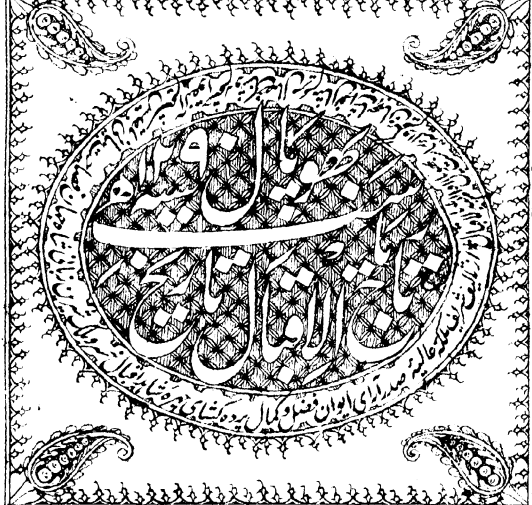
طبع شد نسخہ پہ با خط خوش
 سال طبعش فضا چنین بنوشت

صحت نامه دفتر دوم تاریخ بھوپال فارسی

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|---------------|---------------|------|-----|----------------|-------------------|
| ۶ | ۱۰ | میا محمد ہم | و محمد ہم | ۳۳ | ۱۴ | دو ستر خان چنڈ | و دو ستر خان چنڈ |
| ۱۳ | ۲ | جانشینی | جانشین | ۳۴ | ۹ | کلدار شد | کلدار باشد |
| ۱۴ | ۶ | ہجنس | ہجنس | ۳۵ | ۱۹ | و قون ورت | و قون ورت |
| ۱۸ | ۶ | ہم ایشان | ہم ایشان | ۳۵ | ۱۸ | و در طعام خورد | و در طعام ہم خورد |
| ۲۸ | ۹ | مسجد | موقی مسجد | ۵۰ | ۸ | ہندو سلمان | ہندو و سلمان |
| ۳ | ۱۳ | چند نام | بچند نام | ۵۱ | ۱۶ | سوم نو برس | سوم نو برس |
| ۳۳ | ۶ | حافظ محمد خان | حافظ محمد خان | | | بسواری یل | بسواری یل |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|---|---|
| جهان آفرین را بجان آفرین خداوند مستور مشکل کشا بروح گرامی ختم رسل آبال و باصحاب خیمه الزام درخنده باشد پس از این و آن که این نامه ام سومی و فقرست سه ساله و قانع قرون چند ماه درین نامه نامور جلوه زنا | روان آفرین و توان آفرین خرد بخش و بخشنده و دلکشا درود و دلاویز چون بوس گل تتمیات او فی و از کی سلام بر ارباب دانشوران جهان بت ایخ بھوپال نام آورست ز روز جلوسم بزریند گاه بهر جہاندار هستی نسا |
|---|---|

فصل اول در ذکر تدبیر نشینی و احوال این نیازمند و گاه آملی از دم ولادت تا ساعت
بسبیل اجماع و برخی از کیفیت نظام است تا اختتام دوره نظامت ملک جنوبی بھوپال
فصل دوم در ذکر ورود و فرمان عالیشان ملکه معظمه و الی من و انگلستان و عمانی غلظت و غلظت
و سرگذشت سفر دارالاماره کلکتہ و حال دوره خود و نظامت ضلع مغرب ملک بھوپال و ذکر برخی از نظم و ستون
فصل سوم در بیان حال دوره نظامت ضلع مشرق بھوپال و بعضی نظامت ماعدا و بوجه اجمال

فصل چهارم شکل برینج تذکره اول در جشن فخره نواب سلطان جهان بیگم خطنه
وسلم و دوم وصال عقد ثانی خود و سوم و حالات دوره ثانی نظامت خلع جنوب کریم
نظم و نسق تازه اوایل و ثانیه هجری چپا رم و ذکر ویر و دنامه شهنشاه عجباه خلعت و
ملکه معظمه چرخ دیوان حصول خطاب و تخا و نشان از جناب ملکه معظمه هند و بکشتن
فصل پنجم در تحقیق قوم میرازی خیل و بدخس و محتاج ریاست بھوپال
و تفصیل محکات و ذکر جاگیر داران و خانه و مردم شماری ملک بھوپال فصل ششم
در شرح پرگنات و قصبات و قلاع نامی ملک بھوپال و پیش از اقسام غله و میوه و غیره
فصل هفتم در بیان و تبیین بھوپال و آبادانی کهنه و نو و ذکر باغات و عمارات و غیره
فصل هشتم در ذکر کویں نوکران خیرخواه و وظیفه خوران فضیلت پناه و خاتمه این کتاب

فصل اول در ذکر صفات و احوال از اولاد و تاصدار

ششم با وجادی الاولی سنه ۱۰۸۰ هجری و سنه ۱۷۰۰ فصلی مطابق بستم جو لانی سنه ۱۳۰۰ و قلعہ اسلام
از کتم عدم بعرضه وجود خرامید و یازدهم ماه محرم سنه ۱۰۸۰ هجری و سنه ۱۷۰۰ فصلی مطابق
چهارم جنوبی سنه ۱۰۸۰ روز دوشنبه مسند آرای است بحوال ششم نوم جادی الاولی سال
مسطوب مطابق بست و پنجم اپریل سنه ۱۰۸۰ کور و زکایشنبه و الدام تقریب سفتن ناگو ششم
جشن بزرگ بآلایش و پیرایش تمام نمود و بستان خطیر صرف فرو و دوازدهم جیب سنه ۱۰۸۰ هجری
و سنه ۱۷۰۰ فصلی مطابق بست و چهارم منی سنه ۱۰۸۰ روز جمعه تقریب ختم کلام مجید شادی
نشره من تجمل و احتشام و کلکت تمام بعمل آمد و در خطیر درین جشن صرف شد بعد از کتب
در سیه خواندم و در نوشت و خواند استعدادی بهم رسانیدم و سلیقه معاملیه فنی حساب دانی
و ست بهم داد و یازدهم ذی القعدة سنه ۱۰۸۰ هجری و سنه ۱۷۰۰ فصلی مطابق بست و ششم جو لانی
سنه ۱۰۸۰ اتفاق تزیویج افتاد بخوکیه و فصل دوم دفتر دوم این تاریخ مرقوم است بست و هفتم

و یقیناً سده هجری برابر سده فصلی مطابق نهم جولانی سده اعم روز آینه نواب سلطان ابی انیم
از فتنای عدم بشهرستان وجود آمدند نهم شوال سده هجری مطابق یکم منی سده اعم برضا خود
ریاست بهادر مرغان کشیده و لیعهدی پذیرفتیم چنانکه در فصل سوم و فقر دوم گذشت و اندوم
ماه جادی الاولی سده هجری تولد سلیمان جهان بیکم اتفاق افتاد و سیزدهم محرم سده هجری
ازین سنجی سرگذشت فرازش در فوایع تعمیر یافت و مسجد و مدرسه سلیمانی از او اش یادگار
و بست و یکم صفر سده هجری شوهرم نواب باقی محمد خان بهادر بر محنت یزدی بدیوستند ایشان
بیکه بظلمه رفته بودند آنجا رنجور شده بجهوپال آمدند هر چند عاجله یونانی و داکتری بعمل میبود و نگرد
بعد انتقال و بلاغ خود مدفون شدند سیزدهم حجب سده هجری ما دم رخت هتی از خیمه بان گذران
بر بست چنانکه در فصل ششم و فقر دوم سمت تحریر یافت بعد انتقال ایشان سه روز بر وفاتین
جمله کار و بار ریاست موقوف ماند و مدارج تعزیت و سوگواری نمودید و صاحبان عالیشان
بهادر را هم ازین واقعه ملال بسیار روداد و چچا و بی انجمنی سیهور و زیدنی اندو آئین سوگواری
باسلوب اهل یورپ هم آهنگ داد و کاکین بازار تعطیل گهرها و غیره بروی کار آمد چون فترت
این روز باری پیش آمدنی ست بندگان اجز تسلیم و رضا چاره نیست لاجرم بصبر و تحمل و خاشع
و از هفدهم حجب بنده ذکر که تمشیت معات یاست بر تهم غره شعبان سده هجری روز دوشنبه
کرخیل جان و لیم و لپی اسرن صاحب بادی بی پوینکل اجنت جهوپال و غیره و مید صاحب
گویند جنرل صاحب بهادر منتقل اندی بار وفات افروز جهوپال شده بونمت هفت ننگ صبح مارا
تشریف نصارت ریاست نواب سلطان جهان بیکم خلعت لیعهدی از جانب لار صاحب بهادر
بخشیده برسداده ریست متکون ساختند اتواب سلامی سر شد و ارکان و اعیان ریست نذر
گذرانیدند و ولیم و لپی اسرن شکرگزاری ایشان سر در بار خواندیم صاحبان بهادر و مدوح باطلما
کلمات شفقت و رافت و جمعی فرمودند و درنگی ریاست آهنگار صدراعظم شاع کرده بعد
و ستوری راهی سیهور و اندور شدند و سپیدی مذکور اینست شکوه لای میگویم که مر از بطن نواب

سکندر یکم صاحب ولایت بھوپال فرموده که در امتحان و آزمایان فنرگ و فاعاد و قیامت قدم کمال اند
و تقطع برآمده بودند باو لشکر گز ارکان و عظیمه هندوستان و انگلستان و ایران و دولت ایشان ام
که بعد از است گسری خود برادر هم اسنانهای بزرگ کرد و ازین اول ایشان را مطابق عهدنامه است
برجای پدرشان نواب نظیر الدوله نظر محمد خان بهادر بنام کرد و ریاست بھوپال سپردند و شایان
هرگاه بود و بدین خیر خواهی و اطاعت طلبی شان خصمه و مکرر غدر و بنده وستان پر گشته پیوسته
و مرتبه ایشان را منصب جد اول آن خشیده و در چشمان آبر وافر و در سوم بدایت حسن نظر
و نسق ریاست و عمومی ملک در بارگاه که مجمع رؤسای عظیم بود چنانکه لاگو کرد و در جنرل صاحب
بهادر بند و بست ملک بھوپال ابرامی روشا حاضر در بارشالا نشان دادند و بعد وفات شان
مارا بوجه استحقاق برجای شان نشاندند لشکر گز را کرنیل میه صاحب بهادر که بحسب فوج ایشان
و بھوپال قدم رنج فرمود و چنانکه کرنیل سپید صاحب بهادر و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
شان مقرر کرده بودند و همچنین ایشان مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
فرمودند و از کرنیل سبرن صاحب بهادر پوئلنگل اجنت بھوپال لشکر پذیریم که در زمان مراد و مراد
ذرات خود و علاج و خبر داری شان چنانکه باید پرده خند و بعد انتقال شان حسب رشتت اطلاع
این امر بگویند و است کرده و اعیال حق بجهت ارکند و جلد مراسم قدیم که در زمان صدر نشینی داریم
تمشیت یافته بودند و نگام صدر نشینی ام جاری فرمودند تا مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
و ارکان و دولتش فراموش نگردد و هیچ و لیکر که در ترم خواندند و است لشکر و پاس نزار و ازین و برست
که مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
صاحب بهادر و صاحب بهادر و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
منت گذاریم که بکلمه گویند و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد
و همچنین در خیر خوابی بگذرد و مضمون آستانه که از پیشگاه کرنیل آجی میه صاحب و در این
آئی اجنت نواب گویند و جنرل بهادر و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد

یافت این دست و منعی بود که پیشتر نواب شاه جهان یکم صاحب بهادر انتقال نواب جهانگیر خان صاحب
بهادر و والد بهادر خود و منظوری گورنر منت ندیا چهارم و سیمبرستان و صد نشین ریاست بھوپال و نواب
سکنه یکم صاحب مادریان تا ایام بلوغ ایشان مختار ریاست شده بودند چون ایشان بستم
جولانی شد به سن بلوغ رسیدند و چون صاحب بهادر پویشکل اجنت سابق بھوپال استرجاع
ایشان درباره تفویض ریاست بهادر خود و یا گرفتن آن بذمه خویش کردند ایشان تفویض آن
بهادر خود و حاکمین حیات شان نمودند پس سیزدهم و سیمبرستان و تحریر سیمبرستان و سیمبرستان صاحب بهادر
اجنت نواب گورنر جنرل سنترال اندیا باین خلاصه مکه سرکار انگلیس حسب بنای شما عطا
منصب ریاست و مختاری بهادر شما تا حیات ایشان مناسب نمود و اگر گورنر فرمان شد که جمیع
رعایا و امرای ریاست بھوپال اطلاع رود که نواب سکنه یکم صاحب بهادر خود ریاست بھوپال
و نواب شاه جهان یکم صاحب بهادر و لیعهد ایشان هستند و اولاد ایشان بجای ایشان لیعهد شود
و سرکار اگر نری این بند ریاست را برای همیشه قائم دارد و این استهوار و محکمه مختصه سنترال
بهفهم و سیمبرستان و سمت اجزای یافت ضمیمه آنکه نواب سکنه یکم صاحب بهادر تحریر نواب
شاه جهان یکم صاحب بهادر و منظوری گورنر منت ندیا یکم می منت ندیا و صد نشین ریاست شد تا حیات
خود بنیان می خویش نظمی حکمران مانند اکنون که می ام الکتاب بر سه حال ایشان ازین در افغانی عالم
حاکم و افغانی رحلت فرمودند اطلاع این واقعہ و گورنر منت کرده شد و از انجا مجید و منظوری صد نشین
نواب شاه جهان یکم صاحب بهادر و لیعهدی نواب سلطان جهان یکم صاحب بهادر اولاد
ایشان صد و یافت چنانکه امر در ایشان بجلسه عام سرداران و بلوران و ارکان ریاست بھوپال
و صاحب بهادر اجنت نواب گورنر جنرل صاحب بهادر سنترال اندیا و صاحب بهادر پویشکل اجنت
بھوپال و دیگر صاحبان عالی شان بهادر حاضر و باربر و ساوہ ریاست تمکن شد و نواب
سلطان جهان یکم صاحب بهادر ریاست مقرر گردیدند و لیعهد این استهوار و محکمه رعایا و امر و بلوران
و جایگرددان و ارکان ریاست بھوپال اطلاع داده و برایت میرود که بکنان ریاست مختصه

طوب شاه جهان بگیم صاحب آقا می خور و نیش تفل تصور کرده پادشاهان و اطاعت و اقتدار
 و غیره خدای و جانشانی ایشان می باشد کرده باشند فقط و پس از آنکه این رسم صدر است تقاضی شد
 انصار و انتظام کار و بار و زمره ملکی و مالی را بنده خود گرفتیم و باده شوال شد عجزی بقدریب
 صدر است مذکور صاحبان عالیشان بهادر و افغان و ارکان و اعیان ریاست و غیره را به است
 خواندم و خدایا که در شرح آن طول دارد بعد جائزه خزان و زیورات و ملاس تو شکلی و غیره گرفتیم
 زیور مرغ قیمتی **مصابیت** که در مخلصین آنرا پسندیده بقرض خریدیم بجا در خانه خود نگذاشتیم
 بودند و تصفیه قیمت آن بوجه مسازمی طبیعت نشده بود ولی ضرورت نکاسته با لکان و می شیز
 نمودم و یک لک بستانیم پنج هزار ششصد و هشتاد و هشت و پویه نه آنرا ببالا قرض حال کردیم
 خاص خلد نشین و پنج لک و پنجاه و دو هزار و هشتصد و هشتاد و دو و پویه یازده آنرا ببالا و پانزده
 اشرفی قرض ریاست جمعی شش لک و نهصد و هشتاد و چهارصد و یک و پویه چهارهزار و پانزده
 اشرفی که او بی بود اویش از قسط بندی عمل آمد و بحدت که درین سال **سنت** عجزی قرض مذکور
 ادا نمود و او شد و چون از مدت چهارده سال عرائض و خطوط و رو بکارات مقدمات مال و
 دیوانی و فوجداری و و کالت و هر سه نظامت و پرگانات و محکمات سائرات ریاست بجهت
 که جمیع چهار هزار و هشتاد و شش کاغذ از او اهل **سنت** عجزی تار و تعلق ایشان و در قرائت
 حکم طلب باقی بود و اهل مقدمات چشم در راه و گوش بر آواز صد و حکم بر آنها بودند و بسبب مقدار
 فرصت جمیع دست سیر و سفر نهند و شان و سفر مبارک بیت الله و دیگر عوایض جسمانی شان چرا
 آنها نشده بود و جمیع کاغذ آهنگیده جاری نمیدادیم و هم کاغذات مشهوره طلب محمد ایشان را یکسان
 یکسان بعد از امداد احکام طومور و موم و چون از رعایا شکایت بود که مقدمات ما از عمر و راز لفلان
 و همان محکمت و در بر بوده اند و هنوز روی انفضال ندیده نباشد اولاً از محکمات و ثانیاً
 ریاست و هر سه نظامت و سائر کل و عدالت های دیوانی و فوجداری و مرافقه مندرست مقدمات
 غیر منقصا بنشین با جمیع طلب کرده شد سیزده هزار و ششصد سی و یک مقدمات نیز تجویز غیر منقصا

در این
 کتاب
 در
 این
 کتاب

باقی بر آن جناب معصوم است تا پس از آنکه تحقیق و تریب این خصوصیات تعلق هر حکم که در بدنه متهم همان حکم
 بمیعاد و مناسب سپرده حکم نموده آمد که در میعاد و عین این قدمات غیر مفصله حسب الطبع و کمال
 تنبیه کمال ساخته فیصله هر مقدمه که باختیار شما باشد نموده باقی روی بکارات و دیگر کارهای و در بعضی
 محکومات بلاخطه کثرت قدمات غیر مفصله سنین با خدیه جمعی از کارگران برای سرانجام آن مقرر
 کرده شد و چون رعایا و غربای بجهوپال اشکایت گرانی غله بوجوه اندر محصول کامل از اول عهد
 خلد نشین بود زیرا که بر غله مصارف چها و نبات انگیزی نصف محصول بفرغ آمد بجهوپال محصول
 سالم بوده آمده از اینجا زمینداران غله در بجهوپال بقتل می آورند و اگر آن میوه و غنچه اندک بخیا
 آنکه رعایت بارعلای علیا و غیره در محصول و عدم رعایت بارعلای بجهوپال چیزی نیست بنام
 متمم سائر کل حکم شد که از غره محرم ساله هجری مطابق چهارم ابریل ۱۲۷۶ م محصول غله اندک
 و نخود و غیره که از برگنات و بجهوپال آید فروخت میشود معاف کرده شد و سوار پیاده و فوج جنگی
 سنج وردی و سایرهای سیاه وردی و محکمه و کالت اشکایت بود که محنت قواعد و حاضر باشی
 و مصارف وردی و نوراک است غیر نسبت بفرع مقینه بیرونجات بر بازار است موجب تسلی
 لهذا از غره محرم ساله هجری بجهوپال هر از غنچه شد و در پی سالانه و تنخواه فوج مذکور حسباسب
 اضافه کرده شد و هم از مدت بجهوپال سال خلد نشین بجهوپال موانع چند اتفاق دوره ملکیت یافتند
 بود و کشت و رزان و رعایای برگنات از دست جور و تعدی عمال مالان بودند و شکایت شوشانی
 و آلمان حق متواتر سامعه میخراشید و داورسی رعایا و سرکوبی سرکشان لازم ملک داری است
 با وجود سپری شدن موسم که زمانه دوره است و تابستان سلخ شوال ساله هجری مطابق چهارم
 فروردین ۱۲۷۹ م عیدوسی و شنبه رحمت سفر بربت از بجهوپال بسوی ضلع جنوب نهضت نمودیم
 درین ضلع هشت محال بوده اند آغاز دوره از محال چھپا پیر شد کیفیت دوره این است که چهارم
 ذیقعه ساله هجری بمحال مذکور رسیده حاضری جاگیر داران و معافیداران و مهاجران غیره
 گرفته مجمع عام مضمون شتهارات بند و بست شنوایانیده شد و اول آنکه با وجود دوره ناظم هر سال

و دوره نائب الریاست سال سوم و دوره مازنده سال برین محال نشود و از چگونگی احوال شما
 آگاه می دست بهم نداده حال پیش نهاد خاطر آنست که هر چه از نظم و تعدی که درین مدت بر شما
 از جانب بانی ریاست چنانچه اعلی و چنانچه ادنی بوده باشد بعد تحقیق و ثبوت پیکویشن آن نظامان
 انصاف و شمن و رشوت ستانان بدخواه داده شود پس بر هر که تحصیل داران و تهمانه داران
 معزول و منصوب ناظمان و نمایان نائب الریاست و داروغه گان سائر و مقرر سائر ملوک و مهمان
 سائر ضلع و عمده ای ایشان همه جاج و جوت و سیر و ده بخت شما بیخوف و خطر بایک این تحقیقات آن
 بالمشافه خود کنیم و اگر بخوبی الکلان ندکور و افکار را جرا نخواهید کرد و از خارج معلوم نخواهد کرد
 مستوجب باز پرس نخواهید شد شما ثانی آنکه عاملان سابق و حال علاوه جمع مال بیست و سکاری
 و تهمانه داران سوای از معمولی و هر چه از قوم محاف شده مثل هر چند و غیره از شما گرفته باشند
 بیان کنید تا مدارک آن و حق سی شما بعمل آید شما ثالث آنکه ملازمان و الکلان رشوت ستانان
 بعد تحقیق و ثبوت جرم و هم قش را سزاوار سرکار خواهد شد تا دیگران عبرت پذیرند و از مخبر
 رشوت دین باب هیچ مواخذه نیست بعد از آنکه ملازمان تحصیل و تهمانه و چوکیات سائر داران
 و نا که داران محال نکور شد هر که ناکاره و ضعیف مانع و بجزم بر آمد بعد عزل بجایش یکس
 و مقرر شد و چه بعضی سپاه و اهل عمل که از تساهل اعمال باقی بود و کار سر انجام مبسر شده نوکران
 میگردند نویسانیده شد و مبسر شده اهل فوج و محکمان از ملازمان محال و سائر محال ستانان
 و در حاضری دفتر محال و تهمانه و سائر چپیانیر هر چه نقصان معلوم شد احکام بدیش لغات
 و تحقیقات استغاثه پرگنت بابت رشوت ستانی الکلان و تغلب الیاست زیاده ستان
 از مستاجر و غیره از روی خود کرده جانج مجبران را بکفر کردار رسانیده شد و مقرر شد
 غرض طلب که محتاج فری تحقیقات بود و تکمیلش رسیدن بخواپان مخفی نموده آمد و بتغایر مقامات و کوا
 و فوج داری و مال حسب شریسته احکام بنام عاملان و تهمانه داران و ناظمان و مهمان سائر ملوک و غیر
 نوشته زیاده ستانی از عاملان و مستاجران زمینداران باز پرس مانیده شد و هم قضیه شایان غل

و غیر معلوم کی ویشی آن برابر کرده شد و مکان کجری و تها که تعمیر طلب بود حکم تریم و سه
 ماند شد و در احاطه فردگاه و غیره آسایش حکم غرض اشجار سایه دار و ده شده بعد و در هرگز بهر
 و مردان پور و چپلی محال باری و پر گنده برلی و محال و دیو پوره کردیم درین محال از محال زمین
 که محال و غیره از مقدار قدره سرکار را که گرفته بودند بعد از خدجریان بکاشکاران و پس از هانیده شد
 و از ایجاد و ده کنان در چند پوره و قلعه چو کی گدازه گشته و در و تهنیه کلیه می محال نظامت
 جنوب اتفاق افتاد و درین محالات جمله کار و دانی سرشته و چو محال چپیانیه بیان آمد نسبت و هفتم
 محرم مع این و داخل بھویال شدیم درین دوره هشت محال چهار هزار و سه صد و شصت و شصت
 و اقصی ستغینان بلا حظه گذشت و ده کام سرشته شد گردید و جمله کیفیت دوره مذکور بفضل محکم
 و هفتی بھویال رسال یافت بخواست کریل او و از آنجا حسن صاحب و قانع مقام بود و کل اجنت
 بھویال نوشتند که مخلص اطلاع خوش تدبیری و حسن لیاقت شاد و خوبی نظم و نسق ریاست بشیر
 سرگرمی و محنت شاد و شاد شدت موسوم گرام و حضرت باد و موسوم بفرود گوارا کرده برای اهل و سب و در
 از عظم و تدبیرات آسایش رفاه رعایا بکار برده اید با ترجمه کیفیت مذکوره و کار و دانی نظام
 تمام بواسطت محکم و جنشی اند و بگور و منث فرستاده بودم درین و لا چھی صاحب کمریزی که منث
 اندیاب این مضمون سیده است که جناب نواب بیسری و گور و جنرل صاحب بیاد و بعد ملاحظه آن
 کیفیت میفرمایند که سرگرمی و داناتی نواب بیکم صاحب و تمیصال اعمال مذکور از رشوت ستانی و غیر
 نظم و نسق ریاست معلوم شد و موجب سرت گردید و غرض است که مجد و قاعده و اطمینان مع مفاد
 عام جاری کرده اند و برای جناب و صاحب و این است که اگر دیگر و ساسی قیام و از موده
 نیز همین طریقه نواب بیکم صاحب اختیار کنند موجب بسیار نیکو نامی ایشان شود و جناب مع روح
 کیفیت مذکور را بکمال طبع خاطر نظر اطلاع خاص و عام مندرج گوشت گزشت گمانید و نقل
 آن بلا حظه جناب مستطاب وزیر اعظم و ولایت بکشتان فرستاده اند و منحصر بکمال مسرت شکر
 نقل و ترجمه آن چھی که شد و تحکم خوشنودی ارباب صدر و بیع القدر و بهترین ستاد و نیز نیکو نامی و

خوش اسلوبی شناسست میفرستم و حواله قلم اخلاص رقم میکنم که این ضناوست از جناب مستطاب
نائب السلطنت نواب گوهر بنجل صاحب بهادر و شهرت خوش نظمی و فراست نتیجه محنت هرگز
آن تشفقت است که در نظام جزئی و کلی ریاست بدل میان مبذول بیاریه یقین است که بدین
این تعصیف و ستایش تدبیرات پسندیده و رضامندی گوهر بنجل انگسیه خلی محظوظ و شادمان
گشته بهوار و همچنین در حسن نظام ریاست خیر اندیشی سرکار انگسیه عی به شد و نیکبختی و خوشی
خود را که مشهور آفاق شده است و دوا مرتقی نمایان بخشند و ششم دقیقه ۱۲ نه جری را بر بستم
فروزی نهاده ام از تحریر کریل اوسلی صاحب بهادر قائم مقام پو لنکل اجنت بھوپال دریافت شد
که دیوک ارکل وزیر عظم هند بجناب لار و صاحب بهادر فرمای هندوستان نوشتند که نظام
ریاست بھوپال که نواب شاهجهان بیگم صاحب زور و صد نشینی خود فرو داده اند که نیست آن کمال
طیب خاطر و دیدیم غایت خوشی از هند را که این حال را دوست بهم داد و کیف که ایشان بجز جلوب
بر و ساوه امارت و حکمرانی ریاست داشتند و دیدار مغزی خود را چنان بپایه اثبات رسانیدند
که دوا در شان در سال سال بروی کار آورده بودند و از حضور ملکه معظمه ایما شد است
که از جانب بدولت خوشنودی این محنی بنواب شاهجهان بیگم صاحب که سعی وافر در درستی
نظام ملک و تدبیرات آسایش و رفاه عام بروی کار آورده اند ظاهر کرده شود

فصل دوم در ذکر ورود فرمان جناب ملکه معظمه و کیفیت
سفر کلانته و دوره نظامت مغرب و بعض انتظامهای جدید

فد کمر و دو فرمان دوم ترجمه و تملیخ ذریعہ غریبہ خطا کرنیل و نو و ادو ماسن صاحب ہباد
خطا انگریزی و یوک تاکو ارگل صاحب ہباد وزیر اعظم ہند تقیم لندن نزد مابین ترجمہ رسید
موجودہ منہ نواب شاہجہان یکم صاحبہ رئیسہ بھوپال مرا ایامی حضرت ملکہ معظمہ دایم سلطنت
کرمین شاہا اطلاع دہم کہ حضرت مہوجہ الزار تھال والدہ امجدہ شہانواب سکندریکم صاحب

شیخی تاسع روداده و صدره عظیم بر خاطر حظیرا قاده شفقت و عاطفت و تفقد و محنت جناب
ملکه مغلوبه چنین مواقع صغیره بنشیند نقش کا بجز کرده میشود و جناب محمود و با هر نوع طمانیت
کلی است که شما حکمرانی ربه است که قبضه اقتدار خود دارید بدشمنی و نیک نیتی و توجه خاص و
عالی همی که بسبب آن گورنث انگریزی و الا قد فواب سکندر یکم صاحب مرحوم و امیر بختیار
فرموده بود و شما جانشین ایشان شده اید خواهید فرمود من آرزو دارم که پیوسته عمر قبال
شما در ترقی باشد تحریری و یکم و لایق است و به است صادق شما را کل صاحب با وزیر عظم
هند بجای این طرف عرض شدست بنام ملکه مغلوبه و نیاز نامه بخدمت وزیر عظم مدو خدیو
خریطه خط موسوم بود لکن اجنت صاحب با در ارسال یافت منمیشد آنکه شک و ساس پرو و کا
عالم که ارشاد منیع بنیاد پادشاه حق شرفه طبع دوست عایا پرو و بوطه عالیناج و غیر عظم
جناب لاند گورنر جنرل صاحب بهادر هندوستان و اجنت گورنر جنرل صاحب با در تشریف الایا
و صاحب بهادر قاتم مقام بود لکن اجنت بھوپال بمن بید و صدارت من و طبعی می نوایا
سلطان جهان یکم صاحب که امکان سلطنت نگاسیه حکم و الاحضرت از بدقی تشنه کرده اند
معبودا بارشاد و خاص جناب مدو و خطور مستحکم گردید و در اقران و اناش منتخ و محترم گردید
چونکه ما در مبر باقم ما دم پشین در وفاداری و خیرخواهی حضور عالیہ: گورنث نگاسیه اسخ دم و
ثابت قدم بوده مرا با سلطان جهان یکم در سایه عاطفت و ظل حمایت آن ملکه عالیہ سپرده اند
از خدا امید دارم که مرا و اولاد مرا نیز مثل نادر بکند نامداناان در وفاداری و فرمانبری حضور و
گورنث نگاسیه سرخرو و نمیکنام و از جو و عطا و فتحا بخششی شان کامیاب بهره مند دارم و
ایچنان از روز صدارت خود در نظام ملک و ادوی بندگان خدا بمل و جان مصروف ام و
چگونگی کارهای ریاست و دوره که خدمت لار و صاحب بهادر فرستاده ام اطلاع بخش حضور
شده است همچنان در آئینه هم با تطاطبی شایسته و کارهای خوب بایسته و داد و ستدی فاعال
رعایا و اطاعت و خیرخواهی ملکه عالیہ ساعی جمیله بکار خواها آمد نقطه تحریر این در هم جادی ۱۲۸۶ هـ

مطابق بستم دوم تمبر ۱۲۹۶ و مقنن نامه موسوم به: یزاعظم آنگاه شال مهلب التمال مورخه
سی کیه جولانی ۱۲۹۶ مشعر ابلاغ خواهی ایامی جناب مکه عظمیٰ و رود آ و در این نوازش الطاف
پادشاهی عزت و آبرویم افزوده و باین تخصیص که اندر شاه و کز بهت بنیاد شاهی اگر کیم داده شد
در اکفا و شال خود بهای شده و محنت جانفشانی و خیرخواهی جناب المده مرومه این نتیجه داد که از
فوت شان پادشاه هندوستان و انگلستان امارت دست بهم داد و بر وفق هدایت مندرجه ایما
موصوفه بکی بهت من بر اضطرار همایا و بر بهت مصروف است و از خدا نخواست که امر او سلطان
جهان بکیم و جلایه جانشینانم چنین توفیق نیکبختی و خیرخواهی پادشاه و بهت اوس می مخلوق نظام
ملک رزانی دار قاهر کی بطوریکه آن در عهد خود و در امر شاهی و محل تحسین و آفرین گورنر انگریزی
شود و تحریر چهارم شهاب المکانه سحری مطابق نهم به تمبر ۱۲۹۶ بجوابش چهارم مایه شالده و حسابها
پراکنک احب نوشتند که نامه و عرض داشت شما در این محکمه محتمله جنبی ستدل اندیا و دانه لاشه بود
و اندر عاخط انگریزی وزیر اعظم مورخه بستم هفتم جنوری شالده ع نام لام و صاحب دار بند بر عهده چچی
سکریتری گورنر اندیا مقررده چهارم مایه سنه صدر بواسطه چچی صاحب جناب گورنر جنرل صاحب
بهادر سی مختص محرره دهم مایه سنه مذکور باین مقنن سیده است که مکه عظمیٰ عرض داشت ایشان را
بکمال شهنش پذیرا فرمودند و وزیر اعظم میفرمایند که از نامه موسوم خود خیلی رهنی و خوشنود شدیم چنانچه
نقل نامه وزیر اعظم و سکریتری گورنر اندیا مرسل است ترجمه چچی وزیر اعظم هند موسوم نواب
گورنر جنرل بهادر این است صاحب من از حسنو جناب مکه عظمیٰ آید باشد است که خطیکه از اینجا در
تقریرت و تمینت بنام نواب شهاب جهان بیک صاحب ریسه به پال تباریچ هشتم گسست ۱۲۹۶ مرسل
شده بود و بجاوش عریضه شان آمده است پانخش باوشلان چنان داده شود که جناب ملک عظمیٰ
شمارا به نهایت مهرانی قبول فرمود و خطیکه بیک صاحب بلم من نوشته اند و بر دوش خیلی مسرور و نود
و مقنن صد اقسام شخوش خیلی رهنی و خوشنودیم در اینجا القاب آداب عبارت خاتمه که از این
بر بهت بجناب مکه عظمیٰ کوپنج که گویا و شاهزاده دیوک آف ایدن برابهار و وزیر اعظم

از کل صاحب بهادر و لار و صاحب بهادر و صاحب جنت گویند جنرل بهادر و جنرل اندیا و صاحب
 پولنگل اجنت بهادر نوشته میشود و در دستور ریاست داخل است نوشته میشود و قبل از عهد حکومت
 و دستور تحریر نام مملکت مملکه درین ریاست بود بعد تصدیق من این دستور است ظهور گرفت القاب
 و آداب عبارت خاتمه بلکه مملکت مخصوص دولت محمود شاه گیتی پناه تاج سلطنت
 حضرت مملکه معظمه شاهنشاه گریه بزرگ دامت دولتها بعد تقدیم آداب تسلیم که قابل باریان است
 فلک نشان باشد عرض این است ایند متعال و قادر و الجلال تا هر ماه و هر صوف احوال مرام
 فرمایند رفت جهان پناه برابر بطیعیان با اخلاص مخلد و مبسوط و اراد القاب آداب
 و خاتمه شاهزاده صاحب بهادر و عالیجناب علماء بآب و بنه و روضه سلطنت قمره جعفر
 مملکت شاهزاده صاحب بهادر دامت دولته بعد تقدیم لوازم آداب تسلیم و ترسیم مرام و تقدیم
 آنکه ایند متعال و قادر و الجلال لظلال فضل و کمال شاهزاده با اقبال ابر بر عاجزه خلوص شتال
 مخلد و مبسوط فرماید القاب آداب و عبارت خاتمه بوزیر اعظم بجناب ستیاب
 خوشی و انتساب عمده و عماد سلطنت کبری وزیر اعظم و مشیر خاص حضور فیض و حضرت مملکه معظمه
 رفیع الدرجات دامت اقباله بعد تأیید مرتب تسلیم و تقدیم مناصب و تقدیم مرغی خاطر فیض و مظاهر
 قادر و الجلال تا هر ماه و هر صوف احوال مرام نام فرموده است ظل رفعت و تمکین الابرار
 ارادت کیشانی طبع مخلد و مبسوط و اراد القاب آداب لار و صاحب بهادر و سابق در زمانه
 مختاری ریاست نواب قدسیه بکرم رضه لار و صاحب بهادر نوشته میشود و هرگاه و اندوه و حرم مختار
 ریاست شدند جهان طریقه را امری دهند و بعد حصول خلعت ریاست نیز جهان طریق مسلک بودن
 این قاعده را در و نادب هم خلاف داب تحریر و سالی دهند و است نامه گاشتن باین القاب
 بلا و صاحب بهادر تجویز کرد صاحب کیشانی و شفیق و مهران که فرمای نیامد ان سید اندک
 بعد ادای لوازم مخصوص نیاز و عرض آنکه وجهت پذیرائی این خریطه خط نیز پولنگل اجنت صاحب
 رسانیدم ایشان است و دوم چون کشته ام برابر با نیز دهم هیچ الاخره سینه هجری یادداشت

ارسال است که جناب گویند تجویز شما منظور و تحسین قضا و آینه و نام با القاب مذکور گشت بدو

القاب و آداب و خاتمه صاحب اجنبی نواب گویند در جنبل بهادری

سنترال انجمن صاحب شفق مهربان که فرمای نماید ندان علم الله تعالی بعد از اظهار اسم او شنید
که عین ثنای مخلصان خلوص ناب است که شوق خاطر عاظم امید که تا دست و ملاقات مست آیت
محتوی صحت مزاج شفقت استعراج تیر قیام محبت ضامن دلم شد و کام فرموده باشند

القاب و آداب و خاتمه پویشکل صاحب بهادری و بھوپال

مشفق مهربان که فرمای مخلصان علم الله تعالی بعد از تاسیس اساس خلوص قدیم که اہم تقاضا
مخلصان صمیم است که شوق خاطر خطیر آنکه امید که تا دست و ملاقات مست آیت از ترقیم

رقائم محبت ضامن شد و کام فرموده باشند فقط

کیفیت سفر کلکتہ از تحریر کرنیل و واد و اہلس صاحب بھوپال

یکم و سیم بخواند انجمن محکمہ ششم سنترال انجمن معلوم شد و کلکتہ در بار گویند و شاہزادہ و گویند آت

ایمن بر آشنایی است تا بست ششم و سیم آنجا رسید فی مجر و وصول این تحریر بھیم و سیم مطابق

چهارم رمضان است و بھوپال برادر ہوشنگ آباد تا نزد کج پوشتافتہ از انجا بسواری

و بھوپال رسید و بست سوم و سیم بریل سواری در دور و بست پنجم و سیم کلکتہ رسید و بست و نهم

ماہ مذکور بر بست پنجم رمضان ملاقات جناب شاہزادہ صاحب بھوپال و ملا صاحب بھوپال و ملا صاحب بھوپال

ہر دو صاحب بہادری عز و اکرام تمام متعلق شدند و مراتب توجہ و التفات بطور رسانید و بوسی ام

و سیم شریک بار شاہزادہ صاحب بھوپال و سیم توارنج مختلف ہر دو صاحب بھوپال و مدوح برے

ملاقات عاجزہ بر فرودگاہ تشریف آوردند و درین جلسہ ملاقی گویند صاحب بھوپال و سیم و مدلس

ابش صاحب ملا و دیوان ہم کمال خوبی و خوش سلوکی دست ہم داد و ہم با دیگر صاحبان عالی شان

برخودیم و نواح گھر و میگزین و فور و ولیم قلعہ کلکتہ و عجائبات و دربار حضرت ابیستم خیرت دیدیم

و توالی عروج مشاہدہ کردیم چار و سیم جوئی ششم غم مطابق بایر دہم سوال ششم بھوپال و ہما

باز پس گرفته از زبان جدید از دلهضرب بجهوپال با ایشان از زمانی به پشته شده پیش از عید
 مادر مرده تعطیل نصبت و در جمعه معمول شده بود و در بین تعطیل و واپس حرج کار خانگی ملازمان شایسته
 و مهم کار سر کار سر انجام نمیداشت و در سر کار گاهی یکشنبه و در اهل اسلام روز جمعه و در رجب و شعبان شنبه
 برای تعطیل تمام روز معمول لهذا ترمیم این تعطیل نموده تمام روز جمعه اوقات کردید بلکه سنگ
 تعطیلات غیر روز نموده و اهل اسلام تمام روز مقرر نمودیم و در جانب شمال بیرون شهر بجهوپال است
 از چاه و آبگیر نموده مسافران اینجا تکلیف می یافتند برای ایشان از آغاز سینه کینه را و در نیمه
 و بهشتا و پیشش حجری زیر عیدگاه در شیب کوه سارویواری عریض و طویل از آب و سنگ
 کشیده غدیری کلان طرح انداختیم و در آن پل شاهجهانی گوندانین تالاب فی الحال سیرگاه
 خلایق است و آبش در حد و بت و لطافت و رقت و خوش مرغی از آب غدیر گشته این شهر
 واقع است جنوب خلایق دیوارش تا تحریر این کتاب بهشت بهشت است بلند گشته است بنوع تعمیر و
 حاجت جانب مشرق این تالاب بگیری دیگر بنای شعی حسین خان ساخته واقع شده از آن آبگیر زن
 و از این آبگیر حیوان آب بخورند و بگای دیگر میسر و متصل این تالاب میدانی وسیع و خوش نصفا
 واقع شده بود آنجا را برای آبادی قصبه جدید خوش کرده طرح و کانات ناما ختم از خدا امید داریم
 که این صحراراکل زمین عمارت گرداند و در سینه بر انس آفت و کس که پیشتر از درون شهر بود برای و
 و اینجا مکانی خوش نصفا عمارت کرده شد و بعضی امکند دیگر هم برای کارخانه های ریاست تعمیر
 شدنی است و تجمیز منصفه سائر کل غیر و هم در اینجا است توپخانه ریاست که از رنگاوان تقوید
 صاحبان بهادر و زود سر انجام کار یکا آنرا آپی مقرر کردیم و در فوج بجهوپال تنبور و گل سازین
 و غیم به ساز بزرگ ولایتی افزودیم و در خطره در انصرام این مهم صرف شده و بقاعده قدیم
 ریاست بجهوپال که نزد قبل رئیس تبدیل سکیم هم میشود بعد صدارت خود سکیم پیشین پول سیاه را
 متوقف داشته سکیم جدید ضرب کردیم وزن و فرخ آن مطابق سکیم سابق ماند دین سکیم نوظفای
 و حوض شین مجسمه و حجر نقش است و بدایت روحش از فرقه شوال ۱۲۱۶ هجری بوده سکیم

روپیه بھوپال کو دروزن از سکہ چہرہ دار قدیمی کمی دارد و نسبت سکہ بصیور و اندوز و کوثر و ٹونک
و غیرہ روپہ بھوپال کی کم می ستانند فلذا بتجوز کردہ شد کہ این روپہ از سیخ خاص ہم نرخ سکہ چہرہ
ساختہ شود و صورت سکہ اول کہ یک رخ و اضرب فی بھوپال و رخ دیگر سنہ ہجری نقش ست
بر گردانیدہ آید و برای آن صورتی دیگر بہتر از صورت اول در دور و نقش مقرر کردہ اما در کل سکہ
ہموز باقی ست و بخجلہ صحاری این ملک صحرای گنور کو ہساری وسیع و فراخ ست خوب
اتحاد کار عمارت می آید و سکتہ آن سوی دریای زہرا ہم چوب و برابریہ بعد تا بہ محصول کفی
اربابیکہ روپہ ست بجای خود می برند و خانہ بندی میسازند بعد پیا پیش نا کہ بندی او کتا ندہ شد
و برای حفظ دینی تمیمی متہمدی و داروغہ و جریب کش و سپاہی و نا کہ داروغہ دیگر عملگما شتہ آمد
و کتابی در قائلون آن تالیف نمودہ شد ازین انصرام توقع قدسی آمدنی نیز ہست دیگر از غرہ
برضان شتہ ہجری مطابق بہست خیم ماہ نومبر شتہ ۱۸ ششصد روپہ سالانہ مصرف شفا خانہ
سیوہ سبکبیلای ہامن صاحب بہادر و پرنسپل اجنٹ بھوپال از ریست و وظیفہ مقرر کردہ شد و
بایدت این ریاست از ہنی ولایت پنجاب مساحت ندیدہ بود و ہج کی از رعایا و برابرا مبدان آگاہی
نہشتہ ۱۸ در حرمہ و در عہد خود پیا پیش جریب دران جاری کردند اما این پیا پیش کہ مدارش نظر
بود چنی غلط اقارہ و برہمین غلط کیف اتفاق بند و بست پانزدہ سالہ منہی شدہ و نقصان کشیر
و آرمانی ملک صورت بہستہ انداز مساحتان از کپاس و تخم سیخ تجوز کردہ و پیا پیش زمانان
بصرف از خطیر از عمل سرکار کجیہ طلبیدہ یکصد و بہست کس ابرین کار یا موز نمودہ شد و باہوا
یک ہزار و شتہ ہفتاد و سہ روپہ منظر نمودہ آمد تا سلاخ شعبان شتہ ہجری پیا پیش
سالہ دو پرگنہ و نصف دو پرگنہ بودہ است نسبت پیا پیش سابق پنجاہ و چوب ہزار
ہشت صد و نوزد و یک دواز دہ سہوہ زمین بموجب تفصیل ہا ند بہ آمد

و قتلح جاگیر داران نیز حکم مایشان داده شد تا احوال جمله این ملک محصوره در دفتر ریاست
مضبوط باشد و اصل مساحت ابرایت رفت که نواریان د بات این ملک قاعده پیمایش کبی
بریا بودند تا در زمانیت قبل تعلیم ایشان بکار آید و در عهد غلغله نشین بین چاهی راسته قسم بود و هر
سه نوع زمین بارانی هم سه نوع دشت موران کابر سیار و این هر یکی سه گونه مجموع زمین بر وجود
اقسام متمم یافته بود و بی جریب مقدار محصورش در مواضع هر توپان اختلاف دشت و در مقدار
حاصل زمین و دشت میدانی و ناهموار و کوهی رعایا رعایتی نبود و این صورت طلالت میباشد
و خلجان خاطر و نقصان عیای و والی ملک اینجوست پس صرف سه قسم چاهی و سه قسم بارانی جمله
برشش قسم قسم ساختیم و در هر محال بین د بات چک میدانی چک کوهی چکان بین جز چک میدانی
مقرر نمودیم و چنانکه حاصل زمین اندکی زیاده و بنده و بست سابق دیدیم آنرا ترک داد و از سه
مقدار برای اعلی محال حد وسط تجویز کردیم چون عایت عایا و رفاهیت برای منظور نظر و طرح
خاطرست این رواقسام شکلی سابق الذکر را یعنی ریت اول دوم و سوم یک کرده حد وسط را در
تجویز تقریر مقدار کرده شد تا در تاجیه حصول عایا شکلی روند و در عماده از مطیع بکنندری که
منسوب بمادر حکومت و دران صرف استهانات و خسرات و نقضات غیر و مطیع میشود
و مطیع سطلانی که منسوب بنواب سلطان جهان یکم سطلان کانغدا شامپ طیار می شود
و این کانغدا بکاتر قباجات و زمینجات و غیره در عدالتهای ریاست بکار می آید و قیمتی
یک که از پنجاه روپیه میباشد سوم مطیع شاهجهانی منسوب بر اتمه براس طبع کتب کار آمد
طلب علم و اطفال مدراس و پرچہ عمبره الانضاط طبع مقرر کرده شد

فصل سوم در ذکر دوره ضلع مشرق و بعضی نظامهای جدید

دوره این ضلع نیز از پنجاه سال صورت بسته بود و درین نزدیکی بتایخ بست ششم و هفتم و هشتم
مطابق سوم شعبان ۱۲۸۰ هجری از بهلول ابدان بحال امر او گنج واروده کار وانی ضابطه بر طبق

در دفتر ریاست
مضبوط باشد

دیگر و درهای ماضیه کرده شد و نسبت مخبران رشوت که اخبار دروغ بشته میدادند شتمنا شد که بعضی
 عثم ثبوت اخذ و جبر و کذب خبر در حق مخبر نزاری مناسبتی باشد و بر تقدیر صدق خبر مراعات انعام
 بسیار خواهد آمد بعد و در محال موی رسیده ملاحظه رسمی و باغ نموده شد و کار وانی سرشته عمل آمد
 و در محال موی بعد از موی از حاضری و غیره تالاب بچشم کند دیده بجان بختیاری آمد یارین گرداب
 در شیب جلوه جبال واقع است آب بسیار معنی و شیرین دارد و جای گلگشت است و در اینجا بویه پیشی
 چایانیش باتین پرگنه بر کشتن از بانبات خود گرفته اراغنی مساحت شده و را دیده و قسام زمین را
 سنجیده و تشخیص بریت بندی آن نموده و بفرودگاه بر شستم و بعد فراغ از جنگی کارهای محال جاده محال
 سلوانی پیویم بعد از کارهای سرشته سلام فندرز جهان سیر میونوینا و بنی گادیه بار بار عام گرفت و محال
 سیوانس داخل شدیم و همین جا که محال میکلون هم بطلب جایگاه داران و مستاجران آنجا انجام دادیم
 محال از حلقه حد و در است جدا و در علاقه غیر و قسمت اینجا در محال غیر گنج قطع حاصل نمود
 خیمه دیدم و معاینه بازار و کچه ری و مسجد و غیره کرده و جمله لشکریان همراه با طعام ضیافت خوانیده
 و گلدی انبیا پانی جای که نواب سلطان جهان بکر رسیدیم در اینجا کار وانی دوره از جانب ایشان
 بعمل آمد و بچشمه لشکریان ضیافت داده شد و انانجا برآمده و محال مخلص را دیده بر ایستادن محل نقطه
 ضلع مشرق است رسیده شد و حاضری علمه در علایا و غیره گرفته آمد کچه ری لطافت و مکانات
 دیرینه قلعه دید و حکم دستی صحیح با هموار مسجد داده شد بعد راه ساچی کاناکه کثرت گذشته و تصاویر
 سنگین و آثار عجلت که آنجا است چشم عبرت دیده و محال دلون گنج را بعنوان مذکور دوره کرده و بکر
 فروری است و مطابق است و دوم و یقعه دهانه حجری بعافیت تمام سنواری و فصل محال
 شد و سفر کثیره فریبی تمام سر انجام یافت و از بهکاران یا است حسب ستور ناجای مقرر رسیده
 لوازم استقبال و سلام تقدیم رسانیدند درین دوره یکبار و پانصد و سی و چهار قطعه عراض
 مستغنیان پیش شد تحقیقات استغنیان رشوت و ظلم و جبر اعمال با بالی روی بکاری تفویض شد و دیگر
 مقدمات سرشته بعد از حکم سپردن و ضلع محکجات گردید چون غره محمد مرشد که یکبار در دوسه

و ششاد و شست هجری آمد برای فاد عام در هر کاخانه پلیسی باشفاخانه و ادوئیه منوری مقرر
 کرده شد شمار اطبا بحکم پنج نفر میرسد و جمله مصارف این نظم نمایان بابت سال تمام بیست هزار
 و ششصد و چهل و پیمیرسد و قانون رخصت ملازمان دین ریت محکمات بود که یک اهل مشوره
 قاعده رخصت سه بعد سه سال مقرر کرده شد و عمال اختیار فیصله تا وقتانده و پنج روپیه و ناظم را
 تا دو صد و پنجاه روپیه و در قضایای فوجداری اختیار قید تا دو ماه و جربانه تا پنجاه روپیه حاصل بود
 و نائب است در معاملات دیوانی اختیار فیصله تا پانصد روپیه و در فوجداری قید تا چهار ماه
 و جربانه تا صد روپیه حاصل شود چون این اختیارات قلیل بود و فصل حله خصومات احتیاج رئیس
 و شست و رسیدن بهمین قضایا و خصومات امری دشوار و موجب حرج کار عمایا مقصور شد لا جرم
 بعد مشوره ابالی ریاست عمال اختیار فیصله تا دو صد روپیه و در فوجداری قید تا دو ماه و جربانه
 تا پنجاه روپیه و ناظم را سماعت مقدر تا پانصد روپیه و در فوجداری اختیار جربانه تا یکصد و پنجاه روپیه
 چهار ماه و نائب است اختیار فیصله تا پنجاه روپیه و در فوجداری جربانه تا دو صد و پنجاه روپیه
 و قید تا یکسال و او شش و برای انفصال مقدمات میعاد میباش معین نموده آمد میعاد کیفیات
 جواب طلب قضایای فوجداری پانزده روزه و میعاد مقدمات مالی یک ماه و مقدمات دیوانی سه ماه
 مقرر کرده است و تشریح ارباب یافت و حکم شد که بدون موافق قوی و اعذار هیچ دین میعاد مذکور و توفیق
 خواهد بود و مدار آن بجز بانه و غیره خواهد شد و نقشه ماسکبار سه هی برای دریافت مقدمات منفصله
 زیر تجویز از هر جا در هر پانزده روز طلبیدن تجویز شده و هر که در آن تاخیر کند مستوجب تنگ جربانه
 شود و هرگاه سفر مملکت قوزخانه مملکت دیده بودیم از آن باز خیال ترتیب سلخ خانه بخاطر خطور داشت
 چنانکه بعد رسیدن از آنجا بعونه تعالی سلخ خانه را از اسلحه نفیسه آلات گزیده و هر جنس اعم نمود
 انواع اسلحه را در آن تعبیه کنانیده شد و در وجه اول بنا دین و پنجه و کرچا و نشان و جربان از آن
 نفع ریست و در وجه دوم اسلحه خاص ترین تفنگهای دولتی و یکتالی و رطل و قرابین و پنجه
 سپر و شمشیر و ماسک و صنادیق بنا دین و نموده شد و بطم و نشان و جربان از آن اوزار در حفظ خانه

در رنگ گلستان نصیب نموده آمد و سنگین و قیمتی و شکل نقش و نگار در دیوار حیرت بخش

فصل چہارم میں پیش منج تذکرہ

اول درو کر حسین نشتره نواب سلطان جهان بیک طالع عماد دوم دزد کر کج ثانی خود سوم
دزد کرد و ثانی نطامت ضلع جنوب ذکریض نظم فاسق تازه که در آغاز سال ۱۰۵۵ هجری
بوقوع آمد چهارم دزد کرد و رونامه نامی شهزاده حمزه خلع دوم ملکه عظیمه پنجم در کیفیت حصول
خطاب و متخا و نشان از جناب ملکه عظیمه هند و مغلستان

تذکره اول در جشن تختی پسران و دختران رسم قدیم اهل هندست که هر کی بقدر قدر
بصرف زخیر دل شاد میکند و کاهنهای بوی کار می آرد اما دبزرگان و نیالگان با بجای آن
اطهار جلدشادی و آبادی و ختم کلام مجید اطفال معمول است این جشن که بال کلف میماند و شادی
نشسته مانند و دم تریج آنچنان ساز و برگ طلب نمیکند پس چنانکه در شادی نشسته والده و خواهر
نواب یکصاحب قدسی بذل الوف بابلغ کرد و بودند اما در حرمه ما و شادی نشسته ام نمودند و چنان
اینجا در شادی نشسته نواب سلطان جهان یکم دست همت کشاده بصرف ملکوک بابلغ مسکوک
این جشن جهان فرو دنیا با بخل نمیک فرجام رسانیدم نخستین ضیافت جمله رعایای خیر اندیش قلعه
خویش بگلک تمام ساختم و سران و اداقین و جاگیر داران و جنگی حیره و خواران ریست راه را از پشت
و چنان ازل قلم بطور است فاخر و بخشیدم و در ضیافت و تواضع و معانی صاحبان عالیشان بهادر
و احرار قرب و جوار که در پیجو مجاس شریک می شاد و افس می شوند دقیقه فرو نگذاشتم از هفدهم محرم
تا یازدهم ربیع الاول سال مذکور بزم سور و سرور گراسته و پیراسته ماند غزنان و برادران ارکان
و اخوان و جمله طایمان رسم خانماندی بصرف الوف بابلغ چنانکه باید تاریخ و وار و زان سجا آورد
پنجاه و پنج روز و شب لوازم نشاط و طرب و سلمان معیش و عشرت با انواع نظم و نسق فح بخش
حواطر نظار گیان بود و تمام دست قطر الماره و کوچ و بازار شهر ازین رزق و برق سامان مطهر اقی نمایا

بزرگ نگارستان چین می نمود درین جشن مبلغ دو ملک نمود و شش هزار چهارصد نوزده
روپیة نیم آن بصرف آمد ادا و شعرا قصائد تمنیت گفتند و صلوات بودند و چون از فرادو حال
ستاندند بجملة آن قطعه تاریخ گذاریم و نقشی احمد علی پوهره و این است **قصید**

| | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| زین شادی و طرب که درین نشتره روی داد | منت خایر که جهان کامیاب شد |
| زین نشتره سب و سر که بر زوافت او | زین کیفیت که چهره برافروخت روزگار |
| زین سو و زین طرب که بهر کس بغل کشاد | زین صیت انبساط که چهار سو رسید |
| زین شاهما که صبح نیا مد مرابید | زین روزها که شد هم در خرمی بسر |
| زین غلغله که بر فلک چارمین فستاد | زین مشغله که هر که و اندرین سخن |
| زین مایه نشاط که شاه جهان نهاد | زین مایه گران که درین شغل صرف شد |
| یک طرفه اتفاق درین شهر دست داد | هر روز روز عید شد و شب شب برات |
| از غایت فروغ شهاب نگاه و باداد | و وادامی شود که نمیزنشد بن |
| این جشن هست شک و جشن کعباد | این نشتره هست نامشر آثارین و خیر |
| آتش چه کشید که سر بر فلک نهاد | حناچه رنگ بست که شب در لباس روز |
| منت زما درے که چنین دختر بزداد | منت ز خالقی که چنین کس بیافرید |
| دست عطا کشاد و جهان الباس داد | گستر و پهن خوان کرم پیش عالمی |
| خوش کرد آنگاه که شاه جهان نهاد | نام خدا که از تو جهان روستی گرفت |
| هر چیت بوده بجهان رازق العباد | آزاد سپاس کن که ترا رزق میداد |
| قانون فیض وجود و آئین عدل داد | آموخت از تو حاتم و نو شیروان بهر |
| حکم ترا اطاعت و از عمان و انقیاد | این چرخ و این ستاره و این دهر میکند |
| در میکش تو فراخی و در رسم از دیاد | من از خدا سوال بشش چنین میکنم |
| در شکرت و ثنات و در رای تو سداد | و عیب تو تئین و در حکم تو نفاذ |

این قصیده در جشن شادی و طرب که درین نشتره روی داد و درین نشتره سب و سر که بر زوافت او و درین سو و زین طرب که بهر کس بغل کشاد و درین شاهما که صبح نیا مد مرابید و درین غلغله که بر فلک چارمین فستاد و درین مایه نشاط که شاه جهان نهاد و یک طرفه اتفاق درین شهر دست داد و از غایت فروغ شهاب نگاه و باداد و این جشن هست شک و جشن کعباد و آتش چه کشید که سر بر فلک نهاد و منت زما درے که چنین دختر بزداد و دست عطا کشاد و جهان الباس داد و خوش کرد آنگاه که شاه جهان نهاد و هر چیت بوده بجهان رازق العباد و قانون فیض وجود و آئین عدل داد و حکم ترا اطاعت و از عمان و انقیاد و در میکش تو فراخی و در رسم از دیاد و در شکرت و ثنات و در رای تو سداد

ای نو بیستم شاه جهان ای فرشته رو
 دولت تر از رکاب و بد چون شوی سوار
 هر چه بخویش خواسته باشی جهان شود
 پروردگار حضرت سلطان جهان ترا
 این سیم و نهم بجایان چون نصیب من
 اندر شما کس است که دوا سخن دهد
 بسیار کرده ایم دین شمع اقتدا
 تا بر مراد خویش سخن میرود و ز من
 احمد مرا سزد که سخن مختصر کنم
 من خود سخن سرایم و هر کس سخن کند
 مقصود اینکه بر شمرم سال نشره
 هست و عا کشادم و تاریخ خواستم

ای نیک خوشنود و منش ای نگویند
 زهره ترا کنیز شود و خضر او ستاد
 آنچه بدل گذاشته باشی جهان شود
 عمر دراز و عقل رسا بخت خوش دهاد
 آورده ام بضاعت احسان و اتحاد
 ما را درین سخن نبود غمیر ازین مراد
 بسیار کرده ایم دین دین آهنگ
 تا کرده اند اهل سخن بر من اعتماد
 آرد طلال رشته مدحت باست داد
 حاشا خدا نخواسته هرگز چنین مباد
 فیضی شود و مبدای فیاض مستفاد
 دل فی البدر بید گفت که یارب بخت باد

و بعدین بحر قافیه ملک مطیع نظامی محمد عبدالرحمن خان کاکر قلع طولانی نذر کرد و چند بیت از سباحت
 قصید منته خدایه که درین عهد خیر آمد
 یعنی امیر با کرم وجود و غرورشان
 و ادب بیه چون در شهوار ارجبند
 قرآن تمام کرد و نمود استوار دین
 زمین انبساط داد فیاض و مهربان
 ز اندر قدر حاجت افزون ز حد خواست
 زمین نعمه طرب که با وج فلک رسید
 یارب بدار ما در فیض دهر را

تقریب نشره باب طرب بر جهان کشاد
 شاه جهان یگانگی دوران بعد داد
 سلطان جهان سعید و سلیم و نگویند
 اسلام را بعین سعادت بنا نهاد
 بر اهل روزگار در گنج بر کشاد
 عالم امیر گشت ازین جود این جواد
 آمد بر قص زهره و وادانش اوداد
 بر فرق پیچ و خنجر مسعود و خوش نژاد

هم از کمال محنت و سخت کار
 در حق هر دو شاگردی دعا کند
 و در فکر سال نشسته و هم اوج عمر و قدر
 اتفاقا خاطر مرده از غیب مصرع
 نکرده و هم زمانیکه برای ملازمت جناب دیو یک آن ایدن با اخلاص و در مملکت اعظم
 اتفاق و در مملکت نشسته بود و کرنیل میهن صاحب بهادر پهلوان اجل اجنت بجهایلی گفته بودند
 تنهایی شما دیده میگویم که اگر کتبخدا شود محو بست شود هر شما و کار و بار یاست و دو کار خواهر بود
 و هم در آن نزدیکی کرنیل جان میهن صاحب بهادر اجنت نواب گورنر جنرال صاحب بهادر جنرال ایالت
 هنگام بر خیزد تا این سخن کرد گفتیم بی درین و آئین مانع نکاح ثانی زنمان بویه نیست
 اما هنوز در دستهای شما نیست و باریست نظر فکر کرده ایم بعد رجعت بیکلته خیال انفعنی و رضا طرماند
 میصلحت بدیشان منظور نظر افتاد و بسبب بجا آوردی حکم خدا گردید که در کلام مجید حکم نکاح
 بویه زنمان بصیغه امر که مفید و موجب است وارد شده قال تعالی و انکحوا الاطهار منکم و در ممالک اسلامی
 از عرب و روم و ایران و توران این سنت نکرده است پس امثال این مثال حسب اتباع جوی
 صلاح و فلاح و این قومیه و خواستیم که با یکی از شر فانی بیکنام پسندیده خاص عام تجویز تزویج
 کرده این عقد بر بندهم دین اثنا تقریب جشن نشسته نواب سلطان جهان بیکم چون اتفاق درود
 تا من صاحب بهادر پهلوان اجل اجنت در بجهوپال شد طلب است قضای این کار خیر صراحت از لار و صفا
 بهادر و مناسبت نگاشته حرف مدعا بر زبان آورد و من مشتم می شدم و مطابق عقد چون فرستاده شد
 صاحب موصوفتی نمی نوشتند که من بکمال شادمانی خطای جی مورن سکرطیری درباره گفتارانی
 سامی روان خدمت میکنم و آن مکرر استخدا دیده نهایت خوشدل خواهم شد و منمورن خط سکرطیری
 آنکه لار و ازل میوه صاحب بهادر میفرماید که یکصاحب شادی خود با شخصی شایسته اگر خواهند با من نیست
 اگر مصلحت مشیر این پستانین کار بوجه و جیه و خواهر نمود بعد حصول این اجازت از گورنر

بافاق رای ارمغان و اعزّه سپه صدیق حسن خان بمجله سلطان یاست انتخاب کردم و بحضور
 دراهمها صاحب بناد زناست یاست و شیخ زین العابدین عرب قاضی بھوپال و غیره طلبه عقد منعقد
 نموده بایجاب قبول موافق شرع شریف عقد ازدواج بستم و بعد از اطلاع دوام ایشان از سادات
 صحیح النسب شرفای والا حسب اہل علم صاحب تصانیف و علوم شرعیہ و فنون ادبیہ و غیره مانند ان
 کتب مشہور مطبوع بوده اند و تعلق ایشان درین یاست از عہدہ سالست و در بدایت تعلق منشی در
 مرحوم بود و بعد از اتمام تالیف تاریخ بھوپال بتقریر عمده مناسب تفویض ایشان شد پس در عہد
 راقمہ بر عہدہ اتمام مجلد مدارس یست مامورانہ منشی باشی من شدند و بخطاب میردین و خانی محلی
 گردیدند و خدمت مفوضہ را چنانکہ باید سرانجام دادند بخلد نشین ایوب ستغریذ عزت و تکریم ایشان
 ملو خطاط طوبہ ایشان خلف الصدق سید اولاد حسن مرحوم بخاری قنوجی اند و جد اجداد ایشان نواب
 سید اولاد علیخان بہادرانہ جنگ ست کہ یکی از امرای سرکار نظام الملک علی حیدر آباد دکن و از
 اقربای امیر کبیر نواب بولشہ خان شمس الام بہادر مرحوم بودند و از امیر کبیر تعاقب پنج لک پنجمیت
 ہزار سوار و پیادہ و موضع من بجلی و شل کھیر و بیل کھیرہ و غیرہ خاص جائگہ ایشان بود و سید غزنائے خان
 حیدر بہادر جنگ از نسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیرست و امیر کبیر از قارب نظام الملک
 آصف جاہ بہادر والی حیدر آباد دکن و سرآمد امرای دولت ہند صاحب ملکن و فوج آسمان اوج
 بود و ستم شوال ۱۲۵۷ ہجری بمجر نور سال انتقال نمود و فرزندان شان بجای والد خود دوم تحریر این تاریخ
 بر جای داشت بہت ملات متکثر و کرکن کہین دولت نظام دکن بہت بعدہ سیام چون استند
 برابر با زویم ربیع الآخر ۱۲۵۷ ہجری کرئل اسرار صاحب بہادر و کلک احبث بھوپال بجواب اطلاع
 راقمہ کہ ازین عقد سعادت مہد کہ بایامی سکر تیری موران پانٹ اندیا باستہ حکام والا مقام
 موجب غایت خوشنودی شد فقط در زمان تعلق عہدہ میردین بایشان مبلغ چہا ہزار روپہ نقد می
 و یکت و پیدہ و ماژدہ آن سالانہ معاش بود اکنون معاش عہدہ عقد المہامی جا کہ بہت چہا ہزار روپہ
 مقرر گردہ شد زیرا کہ این عہدہ بوجہ وفات انجہ کشن ام کہ غرہ شعبان ۱۲۵۷ ہجری بر کبیر شکر الہیہ

که گویای عدم شد خالی بود و بنحیض معاش وی جاگیر شش هزار و پویه سال که بر ورزید نشان بحال مانده
باقی در ریاست بجا یافت گردیده بود و اندام معاش عمده میر و میری بنحیض معاش معتدلهای ساخته و بطن
یکهزار و شصت و شصت و پویه پنج آن از ریاست فزوده بست یکم ربع الاخره سه هزار و پویه هجری بر بلبر و هم
جولانی که اعم و دشمنه روز بدیدار عام و بروی اراکین و اخوان ریاست نخستین تشریف نه بار چه و
پنج رقم جواهر و جیره و اقابانی و چور و سپ و فیل و پالکی و غیره جلد بست و چو آمد و میستی بست یکم
و پنجاه و سه پویه و دو نیم آن و سند سیور غالی مذکور و خطی خط عمده و موصوفان دوست خود و دار کردیم
و تبرکی و هفتاد و تمام از محل فیل سواره با موبک سوار و پیاوه حضرت و ایم و بدست و زان و دم و ساق
انصار ام مام ریاست و دروازه خود و تعلق ایشان کردیم و اطلاع آن ارباب صاحب با در یک شکل از خط و بچال
مندی و صاحب سوار و موصوفان سی ام جولانی سال مذکور و بجا ایشان نوشتند که مخلص ازین ترنج و تجویز
بسیار روان شد و این از خطی مستحق اقبال و سپی که خانصاحب با و موصوفان و در با بوی حصول
خلوت و خطاب غیره خوانند این است منظم تحقیق تراشکر و سپاس که خیر خواهی و دست بانی کار گران
و جانفشانی نوکر را بکار و با تاقای قدشاس منبر و بر که در کسر عمو سبب فتن پای نکلوزان رخت
و خصوصاً برات رزق من برانده لطف احسان و شکیان نعمت و امتنان سرداری عالی متبارک
و دادگر نامور و ستاد که از فیض انعامات بی نهایت و توجیهات بی غایتش جمله حاضرین ابرنگاش
بهر و مند و کما بکار جمعی کثیر از مردم و بلاد و دور و دست و سکنه ملک محرم و سنجو مال احسانات او را
شکر گزارند و در دو و دو سلام بر رسول کریم و شفیع امتان ایشیم یاد که بندگان خدا را از خصائل نکو بید
و کردار ناپسندیده مثل خیانت و رشوت و سرقت و خصومت و رعایت بیجا و طغیاری نازیبار
هر چه قدر بدین و دنیا ترسانیده بران و عده ذلت و نابت دنیا و عذاب عتاب آخری فرمود و براه
رهبت دیانت و امانت و اطاعت و نفاقت و نمک حلائی خیر گامی و وفاداری و دست کرد و
دلالت نمود و بر آن بشارت اجر وافر و ثواب بیکار و دایم پس این شکر گزار جناب بزرگوار
شاه جهان بیکم صاحب و الیه ریاست بچو پال ام لهما الاقبال ام که براه بهر شناسی و دست روانی

مستحق
تذکره

و ملازم نواری و فیض سانی که جوهر فانی و کمال فطری ایشانست اول مراتب است میر و میری و فزونی
 گردانید و انزلیب خاک بر دشته بر فراز افلاک ساندید با کرامات روز افزونی انعامات که با کون
 ممتاز فرموده عهده نیابت و ووم با جمیع لوازم وی از خطابت خلعت و سیورغال و جز آن از زانی
 داشت و باضافه منصب توقیر فرقم بر فردان برافراشت اندک شکر این بسیار قشنگان در تمام
 عمر زمین و او شدن معلوم و خود را با دای حقوق مکنوناری و وفاداری چنانکه باید بر زبان خود ستودن
 بنوم آری آنچه برین واجب باشد نیست که همه از ایزد اول بقدر مکان احسانات اکرامات او را
 تشکر گزارا بشوم و فیض غوایی و نیکنامی او را دور هست ایشان زندگانی که حق تعالی مراد انصراف این
 کار و بار است خلوص غیت و توفیق خیر بخش و تزیین عظمیای که اندامها و عیال و جمعاخوان اکران
 و ملازمان یاست ملازم زمین امنی و خوشنود دارد فقط بعد ازین خدمت نیابت دوم ریاست
 از مرتبه بن صاحب موصوف کمتر یافته غرضه منصرف شده بحجری و توقیف کردیم و بنظوری صدر عالمی
 بختاب میسر الملک الاجاه مخاطب نمودم نواب صاحب حمدن محامدا خلاق مخزن حکما و خص
 سلمه الله تعالی بجا وی حکم شرع شریف مقدم و موجب فلاح دارین دانستند و مبلغ بست و بجز
 رویه بابت کابین حواله نمودند و از معاش خاص خود سه هزار و پویه سالانه بابت نان نفقه مقرر کردند
 و محققه باین محل است که مرتبه و خطاب القاب یکا و مر از ارباب شاه خود می یابند و بجا امتیازشان
 در معاصرین میشد و آنکس بهمان لقب و مرتبت مخاطب اهل عالم میاید و در جمعا و عالمیان رعایت
 و حفظ مراتب وی ملحوظ میدارند باین بنیست چهارم و نفقه ده و شصت و یک بحجری مطابق چهارم فروری
 شد و آخر دایله خط بنجاست میر و لیم دای اسیرن صاحب بیادری بی بی و کل احبت بجهال باین بنیست
 فرستادم که برگاه و منظوری ارباب صدر عالمی قد عقدن بنیستی باقی محمد خان نصرت جنگل را یافته بود
 برای شان از سر کار و ولتمدار مراتب مذکور الکیل مقرر شده بود و خطاب نواری با حفظ نظایر الدوله
 خلعت جاشی لا و صاحب بیادری سلامی هر قدر آواز توپ مر آمد و رفت در علقا و بجهال و ملاقات
 حکام الکلیه مذکور گردان افران فوج کشتن بجهال وقت حصول خلعت موصوف آمدن ایشانست و

از فرموده که با انگیزه و با دل خالص و بی چشم تقابل و منت رفتن نشان برای ملاقات صاحب جناب
نواب گورنر جنرال بهادر و سرکار بنمایا و پذیره شدن نیز منتهی اجتناب و بجا آوردن و بهادر رفتن
صاحب جناب بهادر و موصوف و پول کل اجتناب صاحب و در برای ملاقات بر مکان نشان وقت آمد
و به بجا آمد و در رفتن این همه احوال از سر کار کلیه مودعی شدند و در اجری که از این یاست
داشتند مثل نذر که از این ایدان و ارکان یاست و تقریر جاگیر و غیره آنهم او اگر وید بر این
شود هر اولی خاصه از سر کار اگر نری و این یاست محل آمد و در برای سید بقی حسن انصاری بهادر
نیز همان می باید چه در شرح شریف و آئین اگر نری نوج اول ثانی بوجه زوجیت علم واحد میدارد
این معویه نشان شود نیز بهر ملازمان بر عهد و نامت و م یاست موجب جناب نشان رئیس است
قلعه اسید صدیق حسن ان صاحب بهادر و بر مرتبه نواب باقی محمد خان بهادر و مرحوم ساحتی عند خدیو
از نام نشان باز در شهر و ریات آمد و در خدمت مخلصه است که از سر کار کلیه جمایه مراتب سر مادی که
در شهر اول خاصه خطا کرده بود و ایشان هم با خطاب نواب الاحیاء امیر الملک عطا کرد و و پیشتر این
و نحو است باین و دیگر کرده بود و هم که هر چند بیکم که انکاح ثانی بود و زبان و در ملکهای سلام و هم در انکاح
بجاری و موصوف است که از اکثر مسلمانان هند که از انکاح بیرون اند و غیب شده و ترک کرده اند و شیعه هندوان که
خلاف عقل و حکم اسلامی و هم قانون آگاسی است اقتضای نموده اند پس بعضی از ذوی القربی که بسبب جناب
این کار نیک و اعیان نباشته باشند آنما اول این نکاح که در آن مخلصه اختلاف رسم خاندان خود و نواهی نمید
و چون شوهر ثانی را بر مرتبه شوهر اول خود اهند و دیگران خاطر خواهند شد پس ایشان را بتدریج بر مرتبه شوهر
رسانید و موصوف است که شتم و نخستین بر عهد و نیابت و در م یاست که خالی بود و مکرر دوم انکاح که عهد
نکود از ایشان موقوف گردانید و هم جاگیر نوج و غیره مراتب مثل شوهر اول ایشان داده خواهد شد تا مرتبه
ایشان را برابر مرتبه ایشان باشد و آمدنی جاگیر نایب و م یاست که در عهد فکشدن این از یاست بود
مخالفه یاست و فعل گرد و امید که از انکاح این است و تجویز تجربه جواب نمون فرمایند فقط ترجمه از این خط
صاحب جناب و لکن اجتناب بهادر و سرکار جناب نواب گورنر جنرال صاحب و سرکار بنمایا

فرستادند از آنجا آن ترجمه بخیزد ثواب گویز نبول لا و صاحب بها در وقت هفتم و سیمت از آن
و چه هم حسب ثواب صاحب کلان بها و در صورتی که خط مشهور منظوری در وقت مذکور ارسال
نمودند و هم شعبان با خلعت غنیای ثواب گویز صاحب بها در وقت پنجم و ششم ارسال شدند و در کوشی
که با یکبار آید و فرود آید و هم در کلان دیو و نجات محاسن که برای این مجلس شیشه آلات و فروش گرانها
آرایش پذیرفته بود و جملا ارکان و اخوان و نوکران ذی عزت و جاکیه داران ریاست حسب حاجت
بودند و تشریف گویز ریاست با چشم تمام بانجام گرفته آمدند و مراجع استقبال و سلامی اتواست با حق معمول
بجعل ادب و اجلاس پرس و جوی خیر و رعایت فریضه خط با دادند و الفاظ تهنیت بزران آوردند و
حرف خروش گوش زد و حاضرین که در مجلس آن نامه نیست قبل از این خبر هم و سیمت عالیزین فیه اطلاق
دادند و بودم که سرکار گسیه خطاب فوایی حاجت برای شومیه شفق منظور کرد و امور مختص فطیله طاهرین بزم
نشاط و انبساط که محض برای این تقریب و عید منعقد گشته ثواب صاحب بها و مراجع رنج و خط عظیمه
گونیست مخلص و مخاطب میکنم و جملا اخوان و ارکان ریاست اطلاع میدهم که خطاب ثواب الاجاه العیال
با خلعت فاخره و این درجه علمای از سرکار گسیه بنوب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بها و رعایت گردید
و جملا مراتب عزاد نسبت شان از سرکار فلک تقدیر نقش منظوری گرفتند و بعد از تهنیت که برادران اعیان
و ارکان ریاست بدل جان مثل عزت و مرتبه و ابواب سابق بچوای عظمت شایان بودند و ثواب حسب حاجت
مراجعه مینویسند عظیمه که بر سر گسیه و در وقتیکه نیکامی ریشته رفاه عا و ازاده عالمی از حق و باطن نظری
مصرف باشند و بران شفق و هم ثواب انصاف نمائند که ریاست بچوایان نیکامی و خوش نظری تمام سیمت
در مجلس شومیه است باین مقام سپندیده رونق و زینت این ریاست مسلم آمده است بهر چه در دست
و مرتقی حسن نظام ریاست پیوسته صرف و باشیخت ارکان کون کاتبه اباین فاقتم میکنند که خلعت خطاب
بنواب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بها و در آن شفق و منبع مستبان ریاست مبارک و از حصول این
اعلی خوشی حاصل موصول باد و موافق پانزدهم ماه اکتوبره کرامت ابد این ثواب صاحب بها و مراجع فرمودند
و ثواب صاحب کس یکصد و یک هنر و جناب و صاحب بنابر انصاف کلان بها و دادند و جملا اخوان ارکان

و جایگه داران ریاست و غیره حسب قدرت بنواب صاحب سبب و نذر گذرانید پس از آن صاحب کایان
نواب صاحب امر او گرفتار پیش نواب بکیصا حجت قدسید برودنیک شرفی و پنجربیه بوجه بزرگی شان نزد
رشته نوزند نوذره و بانتم شصت صاحب بهاد و رفودگاه خویش نقد مبلغ یک هزار و پویه لویه بانه در پنج تربیه
از ریاست خیرات گردید و پنجاه هفت نیم روز ملازمان سوای نذر بی حساب فی صدوده رویه کرد و
اگرچه بقاعدت قدیم مضع پانزده روز و نواهی بایست لیکن نواب صاحب بهاد و غیره معاف ساختند و
بحساب فی پویه یک نذر و تحمیل ملک نذر و اگر فتن حکم دادم که داخل خزین ریاست گشته برفت ضیافت
رعایا و ملازمان و آید و از آغاز شصت فی مطابق غره شعبان سه شنبه بحری سیه غل غلته و پنج تربیه
و چار صد و پنجاه و دو رویه ده آید و بالا برای مصارف شان و ادم احیات از ریاست مقرر کردیم
قیمتی دو هزار و پویه که از عاید بلا در صاحب سبب و بنواب صاحب سبب و رعایت شد و تفصیلات این است
سرخ مضع الماس نالای مروارید کلان تبدیل زرین چو غره زرد و زری و دوشا کشمیری طاق و پنجاه
مغوق نایب لعل بسیار تخته چاق و طاقه بدوق و لایق و ذیالی شمشیر طلای قبضه پرتکرار و زرد و زری
لکمان ترکش سپهر قیل مع جوج نقره ساده کامل طلای معضل سری و پنجاه زرد و زری یک
اسپنج افسار و پارچه و یک نقره و چار جانه زرد و زری یک اسب نیکه مخملی کار جو بی زبان و یک
نواب صاحب بهاد و این همه سامان در ریاست بایس کرده و قیمتش گرفتند و سابق که بایست افهده
روی پیه سالانه مقرر کرده بودند حالا بعد حصول جا که آنرا مضاعف نموده از آغاز شصت و پنجاه
شش هزار و پویه سالانه در توشک خاندا فرستاد و این معین گردید و دای شیه ایمان قصه و تهنیت
گفته و فراموش حال صلوات و انعام یافتند و اینها تصدیق درین تاریخ برقم دوی آید و اینها گاه از ایشا شریف

از کلام فصیح و بلین مولوی محمد عباس نعت

| | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| باز در عالم بهار روح پرور آمده | شروه شادی بگوش هر سخنواره |
| پورانو جنگ صدیق احسن خان | کوهبخت همسر خاقان و قیصه آمده |
| بهرومی تشریف نوابی و سامی مهر خوان | در زمان سعد از نذر گورن آمده |

| | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| شاه امیر الملک والاحاد نواب شهنشاه | دولت و اقبال پیشش همچو چاکر آمده |
| شاه دمان گردید جانم زین فیضان | بر زبانه حریت حدش شک گوهر آمده |
| ایک رویت نور بخش شاه خاور آمده | محترم نام تو چون صدیق اکبر آمده |
| شاه بدانش هم آغوش تو از روز ازل | نوع و کس علم را فوین تو شوهر آمده |
| شکر نعمت واجب مدین بدین است کرم | دامن امید رفعت از تو پر ز آمده |
| شاه و شمس فرزند باش امنی نعم والا شمر | کز وجودت خطه بجهایال نور آمده |

از کلام منیر حافظ محمد خان شهیر

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| ایام بسکه کام دل و دوستان دهم | گر آرزو کنیم گل بوستان دهم |
| گیتی هر آنچه هست بدکاش نیست | منت هند بخوشین و رایگان دهم |
| انعام روزگار که تفصیل ز یافت | اما چنین است که چنین و چنان دهم |
| از شادی بدست که ترتیب بهر آن | جشن عظیم با فویتی ستان دهم |
| بشگفت همچو جشن گرامی لا زین | ممدوح راز مهر خودش مهر خوان دهم |
| نواب امیر ملک زبانی دولت خطاب | کا نرا بشوی حضرت شاه جهان دهم |
| صدیق بن حسن که اگر حکم اتفاق | اضداد را که خصم مرا این پستان دهم |
| گلزار حبیب همی دوی در کشد بر دل | آیین بهار بدست حسن دهم |
| مشغلت از شمیم ختن زار سلق او | گوشک ناف آهوی هندوستان دهم |
| خوش زینت گزین چنین پستی سخن | گویم ز آستان خبر از آسمان دهم |
| دارای باجو کام کشید بر زر مگاه | دارای علم ز سکه ز نشان دهم |
| از بسکه فیض عدل بدان زمانه را | پیرایه گزین صفت نیکوان دهم |
| راز کتاب و سنت گرد زمان او | جبریل ترجمان بودش ترجمان دهم |
| مست حقیم ز سب ساقی سخن | جبریل مصطفی کن و کان دهم |

| | |
|--|---|
| <p>از قدر در نیش نه غریب اینک روزگار دامن بدست دوست گلگیر نه نیست از بهر خنده میندیش از خشم مویه کار آن بازو لیک نه دم مایه پستان آن بازو لیک نه بد بشیر خیریش آزما که حسرتی کشدش کس عطا کف نبود عجب که در صلا تهنیت دو چند ای واور من ارچه شهیم ترا نواست استاد و نغمه اوست که اینک بعند لیب از جاده و بخت خاص تر ماعطی ازل چون علم نه یافت سزای تو هیچ چیز</p> | <p>بهر جای گوشت مزایع استخوان ده آویز شکر و بسو و وزیان ده تو نسیت گریه فرزند و عسکران ده هم در سگالش ست که در بزار خوان ده چون نان که با ظمیر فزل ارسلان ده و انرا که آرزو چشیدش کس همان ده زان ماه مایه پستان پی میج خوان ده کان بهند را رواج هزار صفهان ده گر استخوان کنی سبق بوستان ده چندان که در قیاس فروزون توان ده هر شته که در غور تو تواند شد آن ده</p> |
| <p>از کلام سامی سی و دو و تقار علی المکرمی</p> | |
| <p>بشوخیه با چهره دارم نقاب وی جانان را منیدارم روا ای مکه در بازار مصر آبی من از رنگ طلافی عارض گلگون پسندیم اگر گویم که یاقوتش دم تفریح است آن برنگ پان اشارت کرده از بهر خون من سنان در عشق بس خون جگر خورد و بزرگش مکرمایس و لم تقدیر منظور لطف دارو تبان پس بر سر باز احسن از ان فروشانند شراب خلقد کی ریزند در جام من سکین</p> | <p>جانان در کسوف آرم ز غیرت ماه تابان را که می ترسم کلفت آری بعباش با کفان را که نگین که در رنگ گل زرو گی گشتان را که از بهر کرمی سرخ مر و اید و زبان را بوزار تو بلب آورده این از پنهان را پریر و یان خنار دوست میدارند هم پان را که در گلزار حسنش نه پسین کشت ریحان را اگر از مایه های یک نکه خواهند ایسان را بعشقت ای پری گریه او که مر و غلمان را</p> |

صبا چون گل می خندد بهار از بس می بالید
ولا از شکو بگذر جفا بینی و سب می
کنم و کرمیچ آنکه تقدیر حسد او ندی
نه و صفت عدل احسان خوبی فرو دوزش
امیر آسمان رفعت عزیز مصر دانا فی
بعدل سایش عیش بجود و فرازش نخاش
بجایش رونق عالم بفروش عزت گیتی
بیک مشرب شده قضیعت و قطع تن منمن
چو آب تیغ او آب حیات از بهر عالم شد
چو بهر دین اسلام ست همی آب شمشیرش
بشیر شمره تشبیهش کجا کلکم رو داد
بعد او که رحمت ما مبدل شد بر محبت
بهشت گم می حاسد اگر خون و غاریزد
جهان آبا و شد یکسر زین عدل و لیکن
چه باک اگر جو او کرد و سخیلی از گم دنیا
عطا بخوبست هر وقت و غایبی عهد هست
شمارشش او هم توان انست بی وقت
ز غفلتش وزی مود که ملس بیرون و بشد
خداوند جهان و می زمین او او خورشید
خطا کرد و غم گم کند این حکم و طالع
زهی عالمی که خدائی که در عالم وجود او

بگلش پر گل و ریحان چو کرمی حسینان
که تقدیر خدا مغرور خوبی کرد و خوبان را
رهین عدل و احسانش کند بهر و نهان
که حاصل شد بذات و جمالی عدل احسان
کریم داور عادل نشان فخر و دوران را
بجلم آرایش خلعتش بعل انداخت عزت
ببزمش نور ایوان را بر زمش فخر میدان
حساب طوفان می نیم زویش تیغ بران را
بتاکی خجالت کرد پنهان آب حیوان را
بسا زهراب ریزد در گاو ارباب بلغان را
که شمشیرش ز شیران کرد و خالی نهستان را
قدای ناتوانان هر توانا میکند جان را
کند عفویش پیشانش چه عفو بهشت جوان را
نزد آبا و کس عهد عفویش هیچ زندان را
که فیض او در صد چند سامان آبروستان را
باین هر دو عمل است سامان گهوان را
حساب قطره گرداند محاسب بر باران را
ازین اندازه دانستم چه منیع همان را
بشارت باو زمین ایجاد و تمان و بذرشان را
که جمعیت دهد و منفعت گستره هر پریشان را
سعادت نه فلک او او و عزت چارگان را

خدا و دوست این منت که از عز و جلال او
 معنی کم نشد یکباره استعد او هرگز
 کمتر شد بی میزان بی صرف شمار او
 کس که گوید کند زانو خنود و یک عت
 سخن را قدر تابش است از طبع هنر پرور
 چرا قصر بقدر تهنش رفعت نمیباید
 گدای زیر او انش و ان بر خاک میریزد
 زهی ایوان که اسکندر بطلست چندی چون
 بی اسباب سلم خطراب سخت میدارد
 چه گویم فیض این ایوان که دیدارش کند آل
 نظام ملک ملت دزمان است و از قزو
 و دماهی کرد آن آغاز و انجام خلافت شد
 الابر باشد این منی برای دگر دین او
 درین وقت مبارکی امیر سلیم و انم
 جهان الفت که حیدر را با حمد بود و عالم
 نمیدانم چه سامانست از بهر تو نوز و حق
 خطاب نو مبارک باد و عالم را سر و افرا
 بنو ابی مقرب که فضل خاص زیوانت
 نماید و لفظ آرایین طرز مدح سر داران
 مشاع نظم نامر بوط من آن بزم عالی را
 دران جمع هنرمندان که هر یک در هنر کمال

بشرفش بود فقر و سعادت خان خاقان
 به بصیرت گر با کرد دست سامان سلیمان را
 بعلمش هر که در افتاد کرد و غایب از ان
 کند تعلیم تا صد سال افلاطون لقمان را
 بعالم شد زبان شیرین جبرش بهر خندان
 چه نبود منع خرق این گنبد گردون گردان
 اگر ریزد کسی در دوشش یاقوت حرمان
 سنجید که بوسه بر در آن پای دربان را
 چه شوق آستان پوشش بل از قناد کیوان
 سینه منی ز سائل چنان طواف کعبه عصیان را
 که در عیش رواجی نیست کذبند و بیهان
 مرکب ان دو اسم آمد جو اسم آن خرد و ان
 الاکان فیست این معوت قیاس غشت شان
 که با ذات کریمت هست الفت سلطان را
 همان الفت که با حیدر گیتی بود و سلمان را
 که تدبیرت درین آشوب محکم کرد ایمان را
 خصم و صنف انوع انسان عموماً جنس حیوان
 هزاران شکل احسان و عطا و فضل ندان را
 ولی تابد علوی یاوری که در این مثنویان
 بود چون قطره دریا را گیاهی باغ و شان
 چه بوقع و اعتبار شعری بسیار و سامان

| | |
|-------------------------------------|--|
| ولی از وسعت اخلاق شان امیدوارم | که تشریف قبول آید این نوزاد و عریان را |
| دلیم میخورد کز مهر و عایش نکند گویم | بوجه آشنش گفتم بگویم شکریزدان را |

اگر کسی تا بلب بر بان امکان و جوشاید

عطایش چون خط بر بان مسلم باد امکان را

تذکره سوم هر چند از روز صد رگرافی در عرض سه سال هر سه نظامت او در گذشت و در این وقت گذشت اگر برای دریافت حال رعایا قنیه عالیه و ده ملک و مریه مسلسل و داشتن مقتضای شان یاست فرمانروائی داشته بتقریب دوره بار دوم بعلاقه نظامت خوب هم شوال شده بهجری از دارالامارت حضرت نمود و مثل و راهی گذشته قریب و در هفته در هر حال قیام کرده و مراجع رعایا پوری دریافت کرد و رعایا هر واحد بکلی او در دو حکم نداشتند که شایسته باستحاجت آنها گرفته باشد از بازار لشکر کسی و ام سو انان درین دوره بیشتر رعایا را شادان و آنسو و ده و حکام را از بیم باز پرس هر گز از تکلیف و تعدی نارد و بهتنبیه یافتند و نسبت کسی اگر شکره از تعدی تحقیق پیوست بداد و اگر کسی تبارکش بکلی کرده شد درین باو کلی بقتضای و پنجاه و شت عرائض مقامات پیش شدند و به هر یک از تقی مناسب شد و استقامت بود برای آسایش و رفاه رعایا جاری گردید از آنجمله سابق و محکم و دیوانی قاعده و دو که هر گاه بر قرضه از چند مقدمه از پیش و سببهای آن مرتب میگشت و در آن حق بسی افزای نظامی یافت جایاد و ظاهری درین مجری نیلام آمد و حق بسی و عیان بجهت و امم و امی میگردد و بعد از آن غنائی که او عوی بنامیده میشد درین صورت بوجه انهای جایاد و حق تکلیفی و قرضه و امان و گنجایش بر عالمی مفیدان تقدیر و بویا و چون قانون جدید مقرر کرده شد که بعد نیلام جایاد و ظاهری حریصا بطریق بسی مدعی گرد و اما بجای فارغی رسید و زو سوله از عیان گرفته بدعا علیه داده شود و وقت نشاندی و بکجا پاد بقریه حق بسی بر کجا را بدست عمت و مقامات داد و ستد و ام برای مدعیان بجهت و پاینده عام و بهت بهتندگان چنانی سه و موافق قانون انگیزی که سال مقرر و بویا و گذشت که

درین باره بر سر کان مجادوفی سهو رحمت است پس بدون لحاظ سکونت برای جهلتان برابر سعاد
 یانزده ساله معین کرده آمد مستقل قانون فصل مقدمات مهاجرتان میان دید و مقرر نبود و هنگام
 پیش آمدن پنجم معاملات حکام را وقت و وام طلبان اگر گویا حجت دست میداد و فلند از چنین
 آیین بسته شد که چون سوداگری زبان خویش و گفته و خواست حق رسی فرستخواهان خود بدام سازد
 از سرایه خود کند و زبان خود ثابت نماید جایادوسی در داور گیکاه دیوانی رقم و در مال خانه آگاه شد و گیکاه
 و شش تهر میعاد و گیکاه برای پیش نمودن عوی بنام فرستخواهان وی جاری کرده شود و نه مستعد عیان
 بقصد مقدار قرض رقم گردد و بعد القضا میعاد از مقدار جایاد مدعیان اگر گاه کرده آید هر کس
 حصه چهارم داخل کرده نالاش کند پس از ثبوت بداد رسد و بضرورت تا یکماه مدعا علیه ا قید شد
 بنشاند بی مدعیان تجوی جایاد و عمل آید و اگر فرستخواهان مقرر و بعد قلمی شدن جایاد و در عدالت
 بدون نالاش بزرگنی یکدیگر گرفتند و تقسیم کردن جایاد مدعا علیه بحساب ام مساقی خواهند متمم عدالت
 نیمه زفیس گرفته باقی زحوا کند بعض مدعیان قلع بخون مطالبه زفیس دم عدم ثبوت دعوی
 بدادن ضمانت زفیس عاجز بوده از یافتن حقوق خود و محروم میمانند فلند احکام شد که ساعت عوی
 مفلس که بیج جایادوسی نبود و کسی ضامن او نشود بدون گرفتن زفیس نشسته آید اگر دعوی را
 بر آید زفیس که از مدعا علیه بقدر ثبوت دعوی یعنی و مانده میشود متمم عدالت حسب معمول بنشان
 و بصورت عدم ثبوت زیر مدعانی نویسد و ستایه که شامل مثل مقدمه میباشد چهره آن نیز نوشته شود
 تا وقت وقوع که ام فتور حال ستایه نیز بنحیکه در عدالت داخل گردیده است التمس شسته نماید
 بوجه حق پرورش و امون منقن رقص و سر و بر غم فاسد ریشپیان نوچیان املوک و نوچا کاشته
 از ترک سفاح و قبول نکاح مانع می آیند عدلا و عدلا و بشر عا کین اختیار نارو است بنا علیه حکم حکم
 تفاد یافت که نوچیان از نزل ر قیت آمواد و بر نفس خویش مختارند هر گاه خواهند عقد بر بند بکن
 وقت مفارقت از آنجا که خود آنچه زرد و زیور و سباب باشد بوضع حق خدمت پرورش و آموذگاری
 بوی بد هر سه میعاد و سعادت هر افوا از روز گرفتن نقل و بکار مقرر بود مغلوبان برای مدت داد

۴
روسی تو چون بنده
کسی خود خط مع
کشتی که آن یاران
خاک از دست می افتد
سازد دل ازین زمین
مهر از این
باز تو که می گویی
بیت از تو که می گویی
درد من که می گویی
ناکه در تو از این
که گویند

میعاد و اسل عموماً از فصل گرفتار انعام میگردند باین رویه که بعد فیصله برای گرفتاری
بغالب و غلبه بطلوع کرده شود و از آن ماه و روز مدت سماعت شمرده آید بخوابد و شنبه پادشاهان شهر
از عهد و الله مرحومه از علایا گرفته میشد نظر بشمار این امر بر بیایگان رعایا پروری غرض نوری
تقتضی معانی شد و برات و دو صد و بیست چهار رویه و دایم پادشاهان بر خزانة رقم گردید اکثر نوکران
و اهل کاران دوات ریاست بنام اقربا بستاجری گرفته اند و این معنی موجب گنجایش تعدی بر زیر دستان
و عدم تمسک بطلوعان از طالعمان بود و از آنجا که بعد و بیست نموده آمد که بعد سپری شدن میعاد اجاره
بغیر از آن نوکران ذمی و جاهت و گریاره و بات در اجاره داده نشود و دوازده هزار رویه سالانه مصارف
صفائی و همواری جاده از بجهو پاتل معسکریه و حسب سرشته سابق از ریاست بکلیه جنبی و فرستاده
بود و صرف شایع مذکور یعنی آنداجا استغفای این صرف فضیل در این تحریک سرشته از فرمان فانی
جناب محلی القاب جنرال لار و گوزر صاحب بهادریه است و دوازده هزار رویه طرف ریاست
داشتند که بجهو پاتل باده و پشت از محکمه جنبی بجوانه نامه انگیزی محکمه مجتسمه سنترال اندیا و خط
صاحب مذکور میگردید آندیا با نقول هر دو خط منظور می معانی و دوازده هزار رویه سالانه
باین خلاصه سید که نواب گوزر جنرال بهادر از پانین سال حال گرفتار دوازده هزار رویه سالانه مصارف
کردند بعد وصول این تحریک انجینیر بملیداران و غیره مقرر کرده درستی راه از بجهو پاتل سیه و شرع عام
بر نمونه شوارع انگیزی جاری کرده شد و از بجهو پاتل ماهوشنگ آباد جاده و پلهای پخته ساختن آغاز شد
و همچنان در اکثر امور ریاست عفو و تخفیف بعمل آمد و از خطاهای جدید بسلوخت ببردوی کار آمد
تذکره چهارم هرگاه عالیجناب محلی القاب دیوکات این را بخلف دوم ملک بظرف از اند
بجملکته تشریف آوردند و بعضی بلدان هند را ملاحظه کردند و هنگام مراجعت پیر کتان و درگاه
متصل بهوشنگ آباد ایک بجوی تو اسایه اقبال انداختند آرزو کردند که بجهو پاتل اگر از قدیم
میمنت از دم جایون فرامید و نیاز مند از را موزید شایان شان شاهی ست چون عزم
تجسسگاه بسرعت سیر داد خاطر نشین بود که از این راه غنائم غریب باین سبب معطوف نشد

سلح و صفت هجری نیایش نام با چند عدد با چهل سوزن کار و تنگای بنی نویش و لمعه خود با چند
 سلاح و دیگر تحف ساخت خاص بجهت پال بطریق هدیه و یادگار خدمت شهر اود و التماس و ستاده
 جناب و ج از اندون بجا آن بنای نام موزنه ششم نمبر شش اند و از آن هفتاد و یک با چند تنگای
 نصیر و ولایت گلستان بواسطه لار و صاحب بهادیر معرفت زرمیزی اند و در وین سی و
 با تفصیل فرستاده و طساده و شکرگاه کلا بون نگار هفت طاقه کریم شیمی کلا بون نگار سونگ
 یک قالدین ایشیمی بر نقش نگار یک مرقع تصاویر خاندان شاهی یک مجلد کلان عینک نایت
 عمده و با خاندانی مرصع و دو عدد و دوین یک عدد بزرگ و صیبه نهایت عمده و بیش بهایک
 عطر و ان مرصع یک و تبرجینه نامه انگریزی و تحلی خاص شان این ست مغز مجینه من خط شالیز
 محبت با و چسب نو نهایی و فرستادی و دستکاری بجهت پال که از راه مهرانی با فرستادید رسید
 مستحقه که یاد از محبت و اخلاص شما بجناب ملکه عظمه و انتخاب میسر به بقدر و منزلت پیش خوش
 محفوظ خواهد داشت و دستگیر بوجه رسیدن راقم در بجهت پال برقم آورده و ای یقین دانید که هر تم
 نهایت حسرت است که از رسیدن در ریاست سامی که توفیق ته طامه از او عهد حکمرانی نواب
 سکندریک صاحب فرموده و زمانه فرمانروایی آن شفق مشهور است شهرت نام آوری آن در تمام
 قلمرو و مملکت جناب ملکه عظمه شائع معذ و راندم و اینک بکمال خوشی چند نو نهایی به فرستادی
 و دستکاری یورپ برای شما اینغان میفرستم قبول فرمایند اشای مرسله متضرر و کم قیمت اند الا

این خط از
 کلا بون نگار
 بنی نویش

از جانب ایجناب یا و صداقت دلی میدهند فقط

مذکر که پنج ماه جادی الاخره ۱۲۸۹ هجری خط خاکی پونگل اجنت بجهت پال فروده رسان آمد
 که ملکه عظمه به آن مصروف بودند شاد و بادانی ملک و داد و دهی و داد و خواهان و آسایش رعایا
 و طاعت توانیان و دولت انگلیسیه از نوشتههای لار و صاحب فرمانفرمای هند دریافتند از راه تفقد
 ملوکانه بخط بانگ گرامد گاندز اشعار آن اندیا مخاطب فرموده و متغافشان در جواب این
 رتبه سامی حرمت نمودن بنائب سلطنت لیا کرده اند باز نوشته آمد که بتاریخ چهاردهم رمضان ۱۲۸۹

مطابق شایزدهم نوامبر ۱۲۵۴ و در بندگی لار و صاحب بهادر با سران نامی هندی ملاقات خواهند نمود
 و در آن باگاه شاهانه خسروی نوازیش شمار خواهند نواخت پنجم رمضان ۱۲۵۴ هجری برابر بیستم نوامبر
 ۱۲۵۴ ع با ارکان و اخیان و جمعیت در صدد هفتاد و شش نفر مرد و عینی نور چشم نواب
 سلطان جهان یکم صاحب نواب و الاحیاء امیر الملک بهادر مدار المہام بہادر فیض محمد خان
 نظیر محمد خان عاقل محمد خان الطیف محمد خان بخشی محمد حسن خان بہادر لاجپ خرنجی و غیرہ
 اہلکاران و ساز و سامان ضروری و پیش نفر سوار یک عمدہ دار و گہرای بندر مینی شمیم و از
 بھوپال باہر چھپانیرا کنارہ این سوی دریای نزدیک عمل بھوپال ست آہستہ جادہ نور دہ از
 دیہ کشتیہا گذشتہ بعضی شش کردہ براہ ہر داخل سرکار انگریزی و ہمدستان شاعت
 بر سواری نین شستہ بعد طی مراحل یازدہم ماہ صیام شاعت اجترہ وارد پیشین محلہ بہائی کسل
 بندر مینی شمیم کر نیل جان ولیم پٹی سی بی بہرن صاحب بہادر پولنگل اجنٹ بھوپال دستہ
 اسرن صاحب بہادر دستہ گون صاحب بہادر پولنگل سکریٹری ہایک صاحب گیر صاحب گیر
 صاحب بہادر مینی و مترجم زبانہای شرقی و ترجمانی جی و غیرہ چندین اکابر پذیرہ شدند و برابر کاسک
 ریل آہن من قلاب برنج فرو دہشتہ اگر ارمی منتہبان خود فرو دادم دستہ اسرن صاحب من و ہمد
 من صاحب کرد و گفت خوش آمدید صفا آوردید و مانع چاق بست گفتم از غایت خدا بخیم و خیر
 عافیت شما بخوانم ہمراہ من دستہ اسرن صاحب و ہمپای ولیعہد پولنگل اجنٹ صاحب بھوپال
 برابر نواب الاحیاء صاحب گون صاحب مینی و مترجم زبانہای شرقی روان شدند از جانب
 دیگر آشتین سیدیم ۸۳ رجٹ یوہن قواعد سلامی او اگر و نوای ساز بن بلند شدند بر کاسک و حج
 اول من و ولیعہد دستہ اسرن صاحب دستہ اسرن صاحب بہادر دستہ گون صاحب کر نیل اسرن صاحب
 و صاحب صاحب مینی و ارکان و ایست من بر کاسکما می دیگر سوار شدند و یک رجٹ پونا ہارس
 و بھوپال روان شدند و نوزدہ ضرب توپ سلامی سر شد ہتھبالیان تا کوٹھی لیم جی مانک جی پاریسی
 کہ فرو دگاہ ہم بود ساریند ندان کوٹھی سیک ہزار و پانصد و پنجاہ روپیہ در اجنہ برای نزول خود و ہنگام

مجلس عطاخان و غیرہ
 در روز پنجشنبہ ۱۲۵۴
 در محلہ بہائی کسل
 در وقت عصر
 در حضور
 صاحب بہادر
 و مترجم
 زبانہای
 شرقی
 و غیرہ
 چندین
 اکابر
 پذیرہ
 شدند
 و برابر
 کاسک
 ریل آہن
 من قلاب
 برنج
 فرو
 دہشتہ
 اگر ارمی
 منتہبان
 خود
 فرو
 دادم
 دستہ
 اسرن
 صاحب
 من و
 ہمد
 من
 صاحب
 کرد و
 گفت
 خوش
 آمدید
 صفا
 آوردید
 و مانع
 چاق
 بست
 گفتم
 از
 غایت
 خدا
 بخیم
 و
 خیر
 عافیت
 شما
 بخوانم
 ہمراہ
 من
 دستہ
 اسرن
 صاحب
 و
 ہمپای
 ولیعہد
 پولنگل
 اجنٹ
 صاحب
 بھوپال
 برابر
 نواب
 الاحیاء
 صاحب
 گون
 صاحب
 مینی
 و
 مترجم
 زبانہای
 شرقی
 روان
 شدند
 از
 جانب
 دیگر
 آشتین
 سیدیم
 ۸۳
 رجٹ
 یوہن
 قواعد
 سلامی
 او
 اگر
 و
 نوای
 ساز
 بن
 بلند
 شدند
 بر
 کاسک
 و
 حج
 اول
 من
 و
 ولیعہد
 دستہ
 اسرن
 صاحب
 دستہ
 اسرن
 صاحب
 بہادر
 دستہ
 گون
 صاحب
 کر
 نیل
 اسرن
 صاحب
 و
 صاحب
 صاحب
 مینی
 و
 ارکان
 و
 ایست
 من
 بر
 کاسک
 ما
 می
 دیگر
 سوار
 شدند
 و
 یک
 رجٹ
 پونا
 ہارس
 و
 بھوپال
 روان
 شدند
 و
 نوزدہ
 ضرب
 توپ
 سلامی
 سر
 شد
 ہتھبالیان
 تا
 کوٹھی
 لیم
 جی
 مانک
 جی
 پاریسی
 کہ
 فرو
 دگاہ
 ہم
 بود
 ساریند
 ندان
 کوٹھی
 سیک
 ہزار
 و
 پانصد
 و
 پنجاہ
 روپیہ
 در
 اجنہ
 برای
 نزول
 خود
 و
 ہنگام

گرفته بودیم همین فرساعتی این ملاقات گویز صاحب بهادرممبئی قرار یافت بعد از ادای مراسم استقبال ملاقات شان بر کوهی شان دست بهم داد و صاحب سکرتر صاحب بهادریان را با کوهی فرودگاه پذیره شدند و دوم مراجعت رسم شایعت بجلال بدو داد و دوم رمضان تحت غدار و در بهادرممبئی برای ملاقات مادرش رفت و در مدار الممام صاحب بهادرممبئی محمد حسن خان استقبال و شایع شان را کوهی شان کردند و اتوب سلامی از قلعه سر شد و نظام کوره دولت انگلیس هم برای سلامی از طرف مابر کوهی ما استاده بود و همین فرساعت قصر جهان سواری نواب لار و نار تهر بر یک صاحب بهادرممبئی ای کشور میهن دار و لنگرگاه شد حسب حکم ریاستی هندی حاضر ممبئی و دیگر سران مملکت انگلیس متوصل ساحل و ریای شور پذیره شدند جناب لار و صاحب بهادرممبئی از مکتب خانی ساحل فرود آمد و رونق بخش خرگاه و دولت پناه شدند و از اینجا کوهی سواره کوهی گویز صاحب بهادرممبئی با مکتب کجاسا موجود و غیر هم رسیدند و نواب سلطان جهان یکم صاحب بهادرممبئی و بهادرممبئی صاحب بهادرممبئی یک کوهی و درین استقبال شان بودیم و بنبر کوهی باین قاعده بود که اول کوهی چهارپای لار و صاحب بهادرممبئی آن کوهی سواری مهاراجه کوالیار بعد کوهی مابعد کوهی اجدریوان و در انشای راه راجه کوالیار کوهی خود و راه خود سری بی لحاظ بنبر پیش کوهی ماکرد و بر مانعت چه بدو متع نشد صاحب بهادرممبئی که نظم لنگران بنبر سواریهای استقبال بود و بر رونق گزانش کوهی سکه جمعا چو بداران کوهی راجه کوالیار و از بر از جبر از زقار با دوشته عقب کوهی ماکرد و در آن مجمع عظیم خلی سکی او شد با جمله بعد و نزل شدن لار و صاحب بهادرممبئی که کوهی انگلستان بجایهای خود مراجعت نمودند از ساحل تا کوهی دور و بر سر بازار و کوهی مبرزین هجوم خلافت بود که بلا مبالغه از کوهی مردم در گذشته بودند و از کثرت طفلان زنان بر غرقهای کجاست هفت منزله در هر منزل و و نو کجیات دیگر سواریها چه گوید که بیرون از شمارست این حسب قابل دید بود هر که ندیده هیچ ندیده دیگر چه توان گفت گویند و ممبئی زیاده از هفت لک مردم و هفت هزار کوهی ست سیزدهم رمضان مطابق پانزدهم نوبه ملاقات خاص لار و صاحب بهادرممبئی که سکرتر اعظم و یک صاحب گیر تا نصف اه کوهی مع اردنی رساله جنگی استقبال و همچنین وقت و سپی

مشایعت کردند و این ملاقات نواب سلطان جهان یکم صاحب نواب الاجابه مدارالمنعم شریف
 لاله موتی لال لیل لاجی گنجور هر او بودند بعد نایه کوفتش ایمنان اندکی توقف و زریه ندرای
 دستی گذرانیدند باز فرج لار و صاحب بیاد و دختر شان و جناب ملکه معظمه رسیدم جناب ایشان
 بعاطفت نام هر سخنی را با سخنی گفتند بعد فرمودند که در بار بار لاله از فساد و بربط و دشم و زنیست
 رویداد و بعضی ساندیم که جناب را جانیک می خوانند بطبیع خاطر میشدیم که بیفتد باز را شد که شما
 تاریخ که معظمه و زبان انگریزی نوشته اید گفتیم تاریخ مذکور از والده ماجده است من تاریخ بھوپال
 و راد و وفار سی گاشته ام هنوز با انگریزی ترجمه اش نشده انشاء الله بعد تر بیست و سه
 فرستاده شود بعد از این از طرف جناب ممدج عطر و بان حامل کلمات تقسیم شد اما از دست خاص او ند
 و نواب سلطان جهان یکم صاحب نواب صاحب بیاد و اسکر تر عظم و دیگران را دیگر صاحب بیاد و عظم
 دادند هنگام آمد و رفت جناب لار و صاحب بیاد و ترالب فرش استقبال و مشایعت فرمودند چون از آنجا
 برگشتیم قریب کوئچی گوزر صاحب بیاد و سرکار بزرگ نواب قدسیه یکم صاحب بیاد و چهار شدند بعد علوم
 شد که بسبب برخاستگی در بار ملاقات شان بالار و صاحب بیاد و حسب صورت بیست و سه
 سلام روزی کردید شان و هم نوبه شد اسم برابر چهار و هم رمضان و ششم بحجری روز شنبه ساعت قصر
 کالسکه سوار با صاحب کلان بهاد و مع نواب سلطان جهان یکم صاحب نواب الاجابه مدارالمنعم
 عاقل محمد خان نظیر محمد خان لطیف محمد خان فیض محمد خان در بارگاه گوزری و قریب حصول اتفاق
 انشاء حاضر شد و قریب با نگاه کالسکه حسامی صاحب کلان بهاد و با انتظار طلب و نگ
 کردم و کالسکه تا اخیر با نگاه بداری چند صد گام بود و در آنجا بخت گسترده بودند که یک نایت
 گرفتند که ایشان را برای حاضری و بارنگه کردن شده بود و هرگاه در سفر ملک اردو شدند
 صاحب ندر سرکری ایشان استعقال کرده بخیر گاهی که برای ایشان نوشته بود و بدند و رنج
 ایشان رخت انشاء پوشیدند بعد از آن صاحب موصوف بسراپوده بارگاه برو و بجا اهل خطاب
 و رجه دوم و سوم نیز حاضر شدند و موافق آئین باستانی پیش از انشاء رجه اول اهل خطاب جود

پیش ایشان خطاب این درجه سوم باریاب شدند و عقبه باب خطاب جنه اول گویند جنرال است
 بهاد که جامه آستار و مغا و بر و شند و رونق بخش شدند و آن جبهه یعنی مثل ایشان او گویند که بر
 از عقب بدستهای خود برداشته بودند بحساب عقب همه و ساستاده شدند و باعتبار بر پیش
 جمله بودند و معلوم شد که ترتیب شمار از جانب پائین بود از طرف پس شمار شروع و تا پیش ختم شد
 هر که پیش از همه بود و در سکر تیر بود و ترتیب در بار و رفتار برین پنج که اول علم بر و در عقب آن عصا در
 باز سه سالار جماعت اند سکر تیری و صاحب سکر تیری باز کیانی را باب خطاب درجه سوم از ان خطاب
 درجه دوم باز اهل خطاب جنه اول و پیش هر کیانی است که ننگند یک نفرشان نشان در دست
 گرفته و دنبال آن صاحب خطاب سرداران و لواحق او و سکر تیری صاحب صندیه جنگی جناب گویند
 جنرال صاحب بهاد و صاحب پر و سکر تیری جناب میرای صاحب بهاد و در نشان گرفته
 عقب جناب گرداننده صاحب بهاد و عقب محشم الیه سرداران ملازمان جناب مدوح بودند و
 برین ترتیب خمینه بارگاه و دو شد سرداران شش یافته بجای خود رخ کشیده استاده شدند و آنکه
 جناب مدوح برجای خود نماندند استاده بودند و هرگاه جناب مدوح از میان ایشان گذشتند
 جمیع اهل دربار و از هم کو نشین بجای آوردند و اقواب سلامی سر شد بعد ازین بکلمه جناب مدوح سکر تیری
 صاحب با علان گفت که حال دربار عمو شده صاحبان خطاب انام برده موجب ترتیب از ادب
 گرفت کسیکه حاضر بودند استاده جواب گفتند و آنانکه موجود نبودند عرضشان اند سکر تیری
 و او باز اند سکر تیری اطهار تمنی که بدو این دربار محض برای عطای خطاب بمنافان شباهان نیم
 صاحبه رسته بجهوپال انری بل جان استرکی صاحب بغوان شاهی منتقه گشته است بعد ازین
 سکر تیری صاحب اند سکر تیری از دربار بر سر استقبال برای آوردن ماتا کاسکه ما آمدند و از کاس
 فرو داده تا بارگاه بردند چون قریب بارگاه رسیدیم و صاحب گیر پذیره شدند و قاعه فرستاد
 برین گونه بود اول علم بر و در عقب آن عصا بر و از اند سکر تیری که مغا در دست داشت باز صاحب
 سکر تیری عقب ایشان و صاحب گیر باز صاحب پوکل اجنت بجهوپال باز افسری علم پیچیده

و درست باز من عقیب من منتبها نم بودند چون در بارگاه قدم گذاشتیم سپاهیان کار و قوای سلطه
 ادا کردند و مطابق نمبر لای اشراف بر کرسیهای خود نشستیم عقیب کرسی ما کرسی صاحب کلان بهادر
 بود و برایش کرسی نمیشی حافظ محمد حسن خان بوجه بر دشمن رایت اشراف پس آن کرسی بعد برایش
 کرسی نواب صاحب بهادر و برادر آن کرسی مدارالهما صاحب بهادر و عقیب آن کرسی دیگر هم بهایان
 نظر بنیان بودن ما از گورنر لاجازت شد که طفل خرد سال میل اشراف بردارند و درین دربارت
 روسا باعتبار زبانشا برقرار بود صاحب سکر تیری فرمان شاهی بلار و صاحب بهادر داده جناب
 محترم بآون تمغا و خطابا میا کردند لار و صاحب بهادر بر اورنگ جلوه افروز بودند من پیش تخت
 رفتم سکر تیری صاحب تمغا از من برگرفته بعد ادای مجرای بلار و صاحب بهادر دادند لار و صاحب بهادر
 شاهی بصاحب سکر تیری داد و ایشان آنرا خواندند بعد از آن مرا نزدیک میز برادر صاحب لای صاحب
 بهادر بر سر چادر و پس صاحب تمغا و سراید و در سل صاحب نشان از سکر تیری صاحب گرفتند و مرا
 چو غنچه خلعت پوشانیده و بر روی تخت آوردند سر فرو داد و دم و سلام کردم این وقت هر دو صاحب
 مذکور بجایای خود نشستند لار و صاحب بهادر هتاده کلر متعاب من پوشانیدند و فرمودند من فرمان
 جناب ملکه مظفره شادار دین و بار عظمت و اوتغا که عزت بخش و نشان اشراف آون ایستایدیم
 این نهایت بلند مرتبه خطاست حضرت ملکه نظر کریمانه و طیب خاطر شمارا مدار کردند که اندر
 فرموده است بعد ازین نوزده ضرب سلامی سر شد و سکر تیری صاحب کبریا نیت کرد که ایستاده
 برده بایشان مصافحه کنند و نزدیک میز برودند تا بر اقوانامه بموجب تمغه خطاب مذکور
 دستخط کردم بعد من بآون پیش نشسته گاه خود استاد نمیشی حافظ محمد حسن خان که نشان بردارن
 بود بر چهره رایت و اگر در حسب قانون جنبانید نوای کل مبارکبادی بلند شد و سکر تیری صاحب
 خطابم بآون بلند گوش گزار اهل دربار ساختند بعد از آن من و اهل دربار که تعظیما استاده بودند
 بر چند لیهامی خود نشستند بعد تمغای نمبر دوم بر سر جان استر سخی صاحب عطا شد و درین تمغا
 از جامه و حمال پنج بنید و بعد در بار برخاست و گورنر جنرال صاحب بهادر تشریف بردند

و بیست یک ضرب شکست سلامی سر شد جمیع اهل اشعار از دربار برخاسته مغیر و ارجیه های خود را
 و جاها های اشعار از تن بر کنده روان شدند و در اثنای راه سکه تر غلیم شریف آورده سهند
 مهری ترغامی اشعار در خطی خاص مکه معظمه بن سپردند که ترجمه اش این است انفضل خدا و کثرت مالک
 یونانی گنگ و دم و گریث برین و ایراند حامی دین شاه بلند ترین ستاره هندی فرمان موسوم
 عالمی نواب شاه جهان بیکم صاحبه و الیه بجهت پال سلامت باشد نوشت چو که میجو اچیم عطا کرد
 ایشان نشان مهربانی شاهی که از ان ثابت بود قدر کردن ما نسبت شما که ملوک و ناطق است
 و این سجده می خیز خواهی سلطنت است که ایشان کرده اند باین و شمارا سزاوار است تفر
 و معین میکنیم دلاور رئیس اعظم بلند ترین ستاره هندی باین چه امید بهم عهده دلاور رئیس اعظم
 اشاکم خود و بشما اختیار می بخشیم که بران قائم و کامران باشید اعنی مرتبه و منزلت دلاور
 اعظم حکم مذکور بصدور تمام حقوق متعلق آن کرده شد این سند از بارگاه قلعو ماموران ایشان
 معمولی و مهر حکم مذکور سی ام ماه منی ۱۰۶۱ سال جلوس ۳۵ دین در بار از خضای مجلی بن دیگر
 شامشایان زیاده پنج هزار کس خواهد بود هرگاه از دربار لغز و گاه خود با ناکامیم اسپنج شکریه این
 منصب بزرگ نوشته میش صاحب کلان بهادر فرستادیم و آن این صحت نخستین هزاران
 سپاس و اوری را که حکومت هندوستان بپادشاهی بخشید که در حق هندوستان بهتر جرم دل
 خیر پسند ظلم که از از انگلستان پسندید و آن پادشاه گریث برین بود احمد که آن ات مقدس
 بچنین پادشاه نیز فرمانروائی هندوستان گرفت فرموده هندوستانیان مطیع و منقادش
 ساخت و محافظه و ادوس جمیع اهل هندوستان قرار دادیم است که جمله و سامی هند منحص
 بطغیل این پادشاه از حریت و شوکت سلطنت و رجا های خود بی تشویش و خاشخار اعدا و غیا
 حکمرانی میکنند برین معنی مثالی خوش است و ما و م آمده جمیع صاحبان گوبش و پیش نشوند بگر
 متوسلان نانبان این سلطنت خلوص ظاهر و باطن و خیر خواهی ما و م را بفرمایند اول خط
 بجهت پال از اراده فاسد معاندان باغیان بکرات و مرات بار سال قشون گوبه در زمانه غدر

سند
 و نسخ
 ملک

مهر شاه جهان

همانکه بدستند و دو هم بجلد وی خیر خواهی یک پرگنه سیر نیام برای دوام بخشیده شامل بهیست بهیست
فرمودند سوم شش در دربار ایشان عطا نمودند چهارم بعد وفات شان خاص ملکه عظمه
باوشاه هندی و گریث برایش نامه عزای نامه از وزیر اعظم خود نویسانیده از انگلستان بمن ساندند و بیان
عنایت خاص آبرویم را ترقی بخشیده و پنجیم نائب سلطنت خود گوزن جنرل صاحب پادشاه را حکم کرد تا ایشان
را در دربار عام عطا انشاء رجه اولین نواختند اندکی شکل این عنایت و قدر دانیها و محافطت
از من در عمر دراز غیر ممکن و این صورت بر ضرر و بزرگ رؤسا و جب لازمست که قیام فرماز و فی این
خدیو در کشور هندی در خواطر خود قائم و دائم دارند و در اطاعت و فرمانبری او سرگرد باشند و قیام
حکومت خود با و ابدست قیام سلطنت او دارند و صاحبان عالیشان بهادرو بیکار اهل حلیه حظه
گفته اند که این نظیر که عرض تقریر کردیم چندان صامت و صحیح است حالا از جناب نائب سلطنت گوزن
جنرل بهادرتهم آن دارم که این نامه سپاس گزاری را خدمت باوشاه عزت بخش ملکه عظمه ارسال
دارند تا شکر گزاری عنایات و نوازش که بر من و مادر من را ازین خلافت مرعی و مبدولت گزشت
اقبال جوش حضرت ملکه عظمه در آید بعد ازین شبی لا در صاحب بهادری طبعه قصه و سرود آتشباری
برای ملاحظه رؤسا ترتیب دهند و ما را نیز شرکت فرستادند لیکن چون طبع مساو و علین بود رفتن
ما در آن جلسه صورت نیست با جناب مدو ح شعیس خود و براه مهربانی با عطا کردند که بطور
یا و کار موجود است جناب لا در صاحب بهادری صاحب خلاق کشاده رؤس گفته جبین تین قد شمس
رؤسا نواز اند در هر سه ملاقات مع دربار بزرگدالتفات و توجه و قدر دانی حاکمانه پیش آمدند بعد
دوسره در صاحب کلان بهادر کتابی مختصر که حکم گوزن را میاد در مراتب قوانین شاهی مطبوعه بود
فرستادند چون مضامینش در نحو عمل آوردن و یادداشتن اهل شایسته شخصت و بیجا نوشت می آید
بناهیست بهیست یعنی طبقه و لا و اران در احکام و دفاتر و قوانین ملقب بقب علای ستاره هندی
حلا بود و شش تا من فیل درین طبقه شامل خواهند شد سه برن یعنی بادشاه گراندها شتر یعنی امیر عظم
ناهیست گراندها که در بعضی رسیان و لا و عظم ناهیست که اندر بعضی رسیان و لا و رسیان یعنی

صاحبان طبقه دلاوران ملکه عظمه و جانشینان و ورثه شان از جنس نیکو روانا نشاء العبد
پادشاه این طبقه خواهند ماند و اندرین قانون کمی بیشی باختیارشان خواهد ماند که بجز خیرل هندگر اندک
یعنی امیر عظمه این طبقه منصوبی بر منصب سیرانی و گویزی است و پس از فراغ از منصب مذکور در شان
طبقه رئیسان عظمه دلاوران طبقه خواهد ماند و اگر در رؤسای معمولی جانی نخواهد بود بطور
زائد و مضافی منصب بشمار خواهد آمد و این مرتبه خاص برای آن که بجز خیرل است بجا نشینان
مقرر کنند یا خواهند کرد و نه برای کسیکه وقت ضرورت انجام کار گویزی کنند این طبقه اعلی است و
لقب آن نایب است که اگر اندک اندر یعنی رئیسان دلاور عظمه دوم نایب کنند یعنی رئیسان دلاور سوم
کمپاین یعنی صاحبان دلاور و تعداد و جماعت درجه اول است پنج کس شدند زیاده از مردم
پانزده و از آنکه زیاده و ملکه عظمه و ورثه شان اختیار عطا می این منصب بکریان بنده بستان
که مستحق این عنایات باشند بنظر وفاداری و جانشینی شان حاصل است و گمانیکه قبل از تفریق این
کانون درین طبقه دخل گردیده اند آسمان نیز بهین اتفاق خطاب اختیارات کامیاب خواهند بود
رؤسا و اشخاص غیر ملکی که ملکه عظمه که نهالان عطا می این عزت فهمند آنها از نریب است که اگر اندک
کم اندر یعنی رئیسان دلاور عظمه احترامی خواهند بود و تعداد و جماعت و معنی نایب است که اندر بخواهد
و جماعت سوم یعنی کمپاین صد کس است با افزایش و تا از حسن خدمت و کارگزاری و مالک باشند
مستحق این تفضلات نشود شامل این طبقه نخواهد بود و ملکه عظمه و جانشینان اختیار است که از
نسل پادشاه خارج اول که را خواهند رئیس دلاور عظمه زائد مقرر کنند و از روی اختیارات حاصل
فرمان و جلوس زیادت و تعداد و شمول در کدام درجه و نمایند هرگاه ملکه عظمه کسی از برین مرتبه
مغیر فرمانده و انت یعنی صد تعیین وی فرزند بخت شاهی و بهر این طبقه و دستخط کی از برین
کیه سلطنت بروی ثبت باشد در جلد تقریبات اعلی بعد از طبقه باقیه و قبل رئیسان طبقه متنا
سینت میکانیل و سینت خارج این رئیسان عظمه و رجه خواهند یافت و سوا می امیر عظمه این طبقه
رئیسان و صاحبان دیگر بحسب تقریر توارنج خود درجه خواهند یافت و در جلسه تمام مملکت حله

شاه این طبقه مثل حله رؤسا باندک تفاوت که ازان مرتبه شاهی تمیز باشد خواهد بود لباس
این امر اجبه طلس کاسانی استرسپید ریشمی است و بندچه از ابریشم سپید ازان دهمسه ابریشم نیکون
و نفقه معلق و جانب چپ نیست اعظم ستاره زرکار که از مرکز آن لمعات درویشان بران مرکز
یک ستاره پنجگوشه مرصع الماس مینا کار آسمان نگ بر قور بدور که از هر دو سر بندست منصوب
خواهد بود و بالای تور سجع این طبقه قوس الماس باین عبارت نور آسمانی رهبر است حضرت ملکه
می فرماید که نسیان اعظم بر جامه بیرونی خویش جانب چپ محاذی پهلوی ستاره و تمغا در اوقات
شادمانی آویزند و نیز در ایام طوق پوشی طوق زیرین باین شکل پوشند که بران صورت گل گنول بود
و شانهایش بر یکدیگر محرف بوده تقاطع کند و از قور بند باشد و برین طوق از رنگ سپید و سبغ
صورت گل و در دو میان طوق تصویر تاج شهنشاه انگلستان و این طوق تمامی ازاله اوان منساب
مینا کار سلسل نهمی طلا باشد تمغای درجه اول این طبقه بنگین سیلانی بران چهره ملکه معظمه نقش
و ازان تاج آویزان اطراف تمغایضای سوراخدار و نقوش و بران از ترصیع الماس سجع طبقه
نمایان و بالایش ستاره پنجگوشه گنگره دار الماس کار و در جمل تقریبات جماعت دلاوران میل اعظم
باید که آن تمغای را بر قور آسمانی چهار پنجه عریض طرف دوش رست آن جانب چپ آویزند و بر طرف قور
تمغای نسیان دلاور و آنچه و تمغای شان همان مثال چهره بر سنگ سیلانی بضاوی و اطرافش
طلا کار آسمانی مینا حکار و بران سجع نور آسمانی رهبر است مرصع بالماس از تمغای درجه اولی خرد
و بالایش ستاره سیسین پنجگوشه گنگره دار و نسیان مذکور طرف چپ جامه بیرونی ستاره آویزند که از
طلای مرکز آن لمعات سیسین دریشان باشد و بران مرکز ستاره سیسین پنجگوشه مینا کار آسمانی بر قور
دور از هر دو سوبند بود و بالای قور از ترصیع الماس نور آسمانی رهبر است نمایان باشد و جماعت
صاحبان دلاور تمغا به شکل تمغای نسیان دلاور اندک خرد بر قور یک نیم آنچه عریض طرف چپ از
قله آویزند اگر مخاطب انگلستان خواهد بود تمغا از دست ملکه معظمه و اگر دهنده دست مرچ جانب
حضرت ملکه از دست امیر اعظم خواهد یافت رو خلعت پوشی باو شاه یا امیر اعظم این طبقه جبه و تمغا

پوشد و هر قدر ممکن بود دلاور این عظم را با خود بجای نماید و هر یک بعد و طوق و تمغای خود بر کتف بکشد
 که خلعت این منصب عطا خواهد شد و افسر طبقه حاضر وقت علامات طبقه در کتف گرفته پیش رو
 بحضور پادشاه یا امیر عظم حاضر خواهد گردید آنگه زمان پادشاه یا گویند بفرمانند امیر عظم این طبعیت
 منصب باینجا یعنی رتبه دلاوری اگر پیشتر ازین باب عطا نشود باشد عنایت خواهد کرد و بعد از آن
 تمغا و ستاره سرفراز خواهد نمود اگر کسی بهیچ وجه از حضور معذور خواهد بود و از پیشگاه حضور وی دوری نماید
 و ستحلفی خاص است بختیاب ویر که بر سلطنت شخصی مکرر حکم خواهد شد که از طرف ملکه مراسم خلعت پوشی بجای آید
 و اگر ملکه مراسم خلعت پوشی معاف نماید معاف باشد و درین هر دو صورت حقوق و مراتب یک
 یکسان خواهد بود هرگاه شخصی ازین طبقه بر درجه اعلی ترقی کند یا میرد و زن او آن تمغا و علامات در کتف
 و بعد حصول این مرتبه مخاطب موصوفات قرار نماید این قسمون نوشته دهد و اقرار میکند که اگر بعد از این بر
 طبقه اعلی قائم نماند با توجه جمله علامات که از پادشاه یا امیر عظم این طبقه بدست حاصل شده است
 سکه تری یا جریس طبقه را پس کشد و اگر تا دم مرگ دین نمره داخل ششم بعد از آن سبقت و بر این عطا خواهد شد
 و همین اقرار نامه بطرف و قسم دیگر نیز نوشته آید و تا شرايط اقرار نامه تکمیل و تمام نمیرسد اقرار نامه
 مذکور در زناطم خاکی محل شاهی بصفحات ماند بکلی غرت و توقیر بهر صنف اجازت است که آنگاه
 علامات خاندانی خود حواله داند و متمم این علامات رئیسان دلاور عظم را حواله عطا نماید و آنگاه علامات
 زیر دایره آن بطوری نهند که جمیع طبقه نقش بود و صورت طوق و تمغا و میزان محیط نماید و رئیسان
 دلاور این طبقه مجازند که علامات خاندانی خود را بسج و دایره طبقه احاطه کنند و زیر وی صورت تمغا
 آوینان کشیده کنند و همچنین نشانی که علامت خاندانی و او زیر بر صورت تمغا آوینان کشیده
 هر طبقه آسمان گون باشد و یک ستاره پنج گوشه تقری که بران علامت شاهی باین عبارت باشد
 یعنی هر طبقه اعلای ستاره مندرج محاط کنند و قوا این طبقه از همین مهر فرزند شود و اگر شخصی
 ازین گروه مرگب فتنه انگیزی یا بزدلی یا جرم شکنم خواه دیگر حرکات یا خلیات قبیح شود که اذن
 بر آبروی او حرف آید یا در کلام جرم دیگر باز مرده در انشای مدت مناسب خود را برای داوی

حواله کنند از منصب مغرول و نامش از جریده چشمه اهل این طبقه مخوف خواهد گشت و شاه بذات خاص بر
 تجویز این امر که کدام کدام حرکت و بداهت واری مقتضی اخراج از این طبقه است و او خواهد بود و
 اقتضای انصاف و مصلحت باز در آن طبقه آن مغرول را بحال خواهد کرد یک سکه تری و یک سکه
 برین طبقه مامور خواهد ماند و هرگاه که کدام منصب را برید یا ترقی گیرد سکه تری و علامات وی گرفته پیش
 ناظم محل شاهی امانت دارد و صاحب چشمه در روز تقریبات طبقه جبهه بزرگ جبهه سکه تری حساب
 رجسته میشود و در گلو و ریخی طلا در آن تنهای مینا کار آویزان در وی شکل یک کتاب مجلد مکیون با در آن
 نقش طلائی و درینش یک ستاره سفید پنج گوشه و نهیت مجموع در یک اثره خفیف آسمانی که در آن
 سبع طبقه منقوش است بالایش تاج و باره طوق و متغای ستاره و قورهای مذکور بغیر منظور
 پادشاه که بر تخت ملکه عظمیه و هر طبقه فرین است نوعی تغییر و تبدیل نشود و این قوانین با دفعات
 خوبی که کم است ملحوظ ماند و اختیاری تغییر و تبدیل یا اضافه و تفسیر کدام مرتبه ذریعه انشا بختم
 طبقه ملکه عظمیه است این تبدیلات و تفاسیر را یک جزو قانون تصور باید کرد و از دیوان شاهی
 آس برن بپوش واقع جزیره و ثبت حسب الحکم ملکه عظمیه بعد و هفدهم رمضان سنه ۱۰۷۰ در لارده
 بهادر برای ملاقات بازوید بفرودگاه هم نشین آوردند و نواب صاحب بهادر و مدارالهما هم تا کوتهی
 فرودگاه تها که بجای و نگهبانی استقبال رفتند و اتواب سلامی از قلعه سر شد و نظام گورده هم مع
 ساربر کوتهی بار برای او ای سلامی از طرف شان آمد و این در بار جلد ارکان و اخوان هم کاب و
 بودند و ما هم گمان نداشتیم نیا گذارندیم معاف شد فرمودند شما را درین منظره و صیام تکلیف بودند
 اگر بیشتر معلوم مای بود و در اقتصاد و در بار تا آخر رمضان تاخیر میکردیم و دیگر کلمات مصلحتی زبان فرود
 بعد از اجازت سیر سورت و احمد آباد فرود آستیم و عرض کردیم که آب و هوای اینجا بفرساده است
 از خیمت سیخو ایهم که زود روان شویم بر مخالفات آب هوا تا سفت فرموده اجازت سیر بلاد نکور
 و او بعد از این عطر و پان بست فرود بلاد صاحب را در وادیم حامل گل در گلو انداختیم و سکه تری عظم
 و دیگر و صاحب کوئسل و صاحب اجنت گور زجرزل صاحب بهادر یکی سنترل آنجا بود و دیگر

را چو تاناهم بدست خود دادیم لار و صاحب بهادر از سر برافزوده حاصل کل تو اضع تمام
از دست ما پوشیدند همه سیزده صاحبان عالیشان بهادر هم کابشان بودند بقیه
صاحبان بهادر انواب صاحب بهادر عطر و پانی تقسیم کردند بجز مومنی خزینه بزرگ بر لب
دریای شور و مز کوکن آباد است گویند صد سال پیشتر دمی بود آب و هوا هر گاه کشور بند
زیر نگین شاه انگانه آمد آبا و اجداد فی این آباد چه روز افزونی گرفت تا آنکه امروز در شمار آبادان
شمرده میشود لکن میر و دو که دین شهر مند و مسلمان هم پیه و عیسایان و زرتشتیان هم ترازیان
غالب رکنش سوداگر و پیشه و در بیشتر اسوده حال صاحب سیم و زار اندک لای رنگ گنجین
و نوک بیش قیمت و بازار ایش بکثرت میسر و اگر کسی جوید و هر سو پویه صورت مردمان گشت
بیند اما ساکنان این بلده از تجار و غیر ایشان سخت بد معامله نمایانند و دینار و درم
ناخذ ترس خود غرض نمیند و اهل معامله هستند آب و هوای اینجا نیز بسیار بدست با افرجه مردم
و مکر بلا و گیرانی افتد آری کاخهای این شهرستان تو بر تو از و آشیان پانچ بخش هفت آشیان گنبد
و بیشتر چوبی و برنی چخته و سنگین و آبنی و بخت و لیسند جاد و کشته و دست و هوا و نهر آب
خایه بخانه جاری مساجد آهسته و آبادان اما اهل مساجد غالباً بد عقیده و متدع و مشرک و پیکار
هندوان و کلمه ها انگریزان نیز فراوان و آنکه که گران کلان و بلند از دور نمایان از مساجد
نامی جامع مسجدی سه طبقه بنا کرده محمد سعید سوداگر خشنما و کالان است و کایسه نصارادر نورث
و کثویان از بنای استوار با سلبشایان قلعه که تو بر تو سه بار و سه خندق و هشت حکام و ننگ
خانهای زرداران در وی سر بفلک فرشته بسیار گنجان دیده و فصلیهای وی شکسته خندان
از گل پاشته با زمین هموار کردند و زمین را بدست و بختند ان بهای گران فروختند و بناهای
سرو کوبی که در دریای شور بود انداختند و اندی پویدی و موز کوکبی و با جیل و خرمای سقط بعضی
و اقسام ماهی می اندود باقی میوه جات تر و خشک و اقسام خرمایا و چیزهای پوشیدنی و نو
و مساجد ایش و پیرایش که بیانش طوباری خواهد بکثرت بهم میرسد اما همیشه ساخت گران

فصل و شتر و ریخا نیست و بالکی ہم کم ست خاص و عام بر کال سکہ سوار میشوند و برخی سواری
 اسپ می نمایند اگر ہزار کال سکہ بکرایہ خوانند بہم میرسد اسپان عربی از صد تا سہ چار ہزار
 روپیہ اگر جویند بدست می آیند در موسم آمدن جہازات ہر ولایت رونق شہر دو بالامیکر و در
 عرب ایران و روم و توران و چین و فغانستان و دیار ہندوستان باوضاع مختلف در ہر کوچہ
 و بزرگ و قہوہ خانہا بکثرت دیدہ میشوند خانہ شایہی کہ بون بال نام است بسیار کلان
 و عالیشان و خوش ترکیب است و ز چہار شنبہ گوزن صاحب در محبتی در انجای آیند و کار ہا
 مملکت انجام میدہند درین کاخ فراخ دیوانہای بزرگ از شیشہ آلات و گسترہ دیمکران از
 آہستہ اندوید یک صفہ بزرگ کہ دیوان عام باشد تصویر لفسٹن گوزن از رنگ مرمر ترشیدہ کشو
 نہادہ اند و صفہ دیگر برایش تمثال یکی از صناید فرنگ نیز از مرمرت شبیریہ را جہای ہست
 و تصاویر شاہان ہر ولایت بر در دیوار این مکان بسلیقہ تمام آویختہ اند و رایوانی شبیریہ
 سر جان مالکم کہ در شہ عالم بوجود آمدہ بود و در شہ عالم زنت بہتی بر لبست و نجبتہ است و نفس
 یک مرد و یک طفل و سر فل کہ از تاثیر مالش و نیہ حافظہ جنبہ صورت اصلی متغیر نگشت نیز جہا
 آگینہ نہادہ اند و قریب این خانہ ویکرست در انجا در پوست پرندگان و چارباہان کلام
 شنی آگندہ پوستینہا نوعی چیدہ اند پذیرای کہ زندہ اند و یک چکر فولادی شخصی سکھ قوم کالی کہ
 در جنگ لاہور بر بہشت خود گردش دادہ ہنگام جنگ ہا کردہ مردی را کشتہ بود با یک گلولہ توپ
 دیوان مولراج حاکم ملتان و ترکش و کمان و زرہ حاکم مذکور بر سم یادگار نہادہ اند و کتاب انگریزی
 کہ بر شطاق کندہ است حاصلش این است کہ در شہ عالم بنیادین خانہ افتاد و در شہ عالم انجام
 یافت و نیز از جہای قابل الذکر گودی یعنی جہای ساختن جہازات دغانی و بادبلیب است
 در آنہنگ خانہ و در و در خانہ وی جملہ سامان چوبی و آہنی ساخت جہازات ساختہ میشود و گودی
 جائیت مثل خندق برب دریا دری کلان دارد و بند میانشد و دریای شور را ہر روز صبح و شام
 جندہ و در و میدہد چون جہاز نو طیار میشود و دم آمد آب در گودی را باز مینمایند و دم گودی را

میگرد و وجه از درو میسر و باز در گوئی بند کرده آتش از آله آگیشی سیر و بی اندازند و اینجا جهات
بادی و دغانی بکثرت اند که اکنون حکم گوشت بجای هوای دغانی طایفه شد یک چهار دغانی بود که
مشاهده کردیم که بسیار غرض سه صد و پنجاه گز طول بود و در آن کمرها و غسلی آنها و غیره مقدار است
و گنجایش نهادن سامان بودن مردمان علمی و علمی به وسعت تمام و سامان به محتاج از اکل و شرب
و پوشش و غیره نه موجود بود چهارم دار الهرب ست این مکان تعلق بدین دارد خدا بی آذنی
و آلهای مسکوک نمودن و پیه و کد اختن فقره و علمی و نمودن سیم سره و ناسره و آله سخت تختهای سیم
و تراشیدن اقراص و در پیه و آله جلا دادن و سنگهای فسان جهت آب دادن آلات و بوسه
کلان که یکبار در آن فقره چهارده هزار رومیه که راخته میشود و میزان کده هزار رومیه در پودی بی قضا
وزن میشود و دیگر آلات که تفصیلش بسیار و دریافت استعالمش بدون آموختن و فهمیدن و دشوار
معاینه کردیم و رای این چند مکان و باغات قابل دیدن و لائق تفریح است از اینجا که خانه محلا
پنبه و رشته ریشی و شاجی انواع و اقسام پارچه سفید و رنگین است که بدون شناختن او را با و دانستن
تیرگیهای استعمال می ملاحظه اش تماشا نیان آنگ می کنند و دیگر لب دیانماره قلاب حبسیت بسیار
بالای آن قلابها بگینه است شمشیر و روی روشن میکنند گونیا از فاصله صدیل هرگاه شمشیر
جهاز سوار روشنی شمع و کند و مشاهده کرده پی قریب و وصول بند نمایی می برند و نزدیک می سازد
خانه است در اینجا در بین بزرگ است از آن جهت اصلی سیارات نظری آید و اگر دیگر است از
کمی پیشی حدت آفتاب دریافت میشود و سوای سران فرنگ و سوداگران ذی غرت بلند قریب
قصر سلطان و م و باریوس شاه عجم و آغانی خان و اما فتح علی شاه مرحوم با و شاه ایران پیش
از مرده نامی گرامی هستند ملا فیروزین ملا کائوس زر دشتی موبد نامور وین بندر بود و احوال شاهان
و کیفیت گرفتن هند و جنگهای اهل هند و فرنگی حاج نامه نام کتابی در سه قتر زبان درسی پاست
با اندازه چهل هزار بیت متبع شاهنامه از تصنیف او در خور خواندن و مستودت هیچکس هم رمضان
بعد از تجازت لار صاحب بهادر یل سواره برای شهر سورت و احمد آباد گجرات رگ باشد و است

ریل را بی سورت شده و ساعت غروب و اقبل بلده مذکور شدیم از مینای ما سورت پلهای آهنی قریب
 یکصد و پنجاه مشاهد و افتاد بمحمدان و چهار بسیار بزرگ بود و در انسانی راه سواهی جنگل و باغات جلیل
 و غرا زراعت و زمین سطح کمتر نظر آمد چون داخل سورت شدیم مراتب استقبال و سلامی بر ما رسید
 از طرف حاج صاحب بهادری ضلع کجوبی مودی شد یک و در مقام کرده ملاحظه رسوت کردیم و بازان
 ملا نجم الدین پیر بواهر ملاقات شد و از طرف ایشان مراسم ضیافت تعین و دو بلخی و فرستادن طعام و غیره
 با مذاق تمام مودی شد و چند طاق پارچه و غیره برلی و وسیع نمود با صاحب بهادری و مدارا مهمان صاحب
 حسب رسم و دو مان خود فرستادند بوجه اصرار ایشان قبول و منظور کرده شد بندر سورت و در زمان
 شان بانی بلی و کجرات بندری بزرگتر ازین بندر و مرز بوم بین بود و بر عهده دیار یکی این بندر نویسنده
 نامور و مامور میروندی زمانه آبادانی این شهر مبدل بویزانی است و غالباً کشته اش قریب احتیاج و پرست
 شعر مرزا مظفر شاه حال است و نو بهار عمر رفت جسم زاری انداخته باغ ویران نشانش شایسته
 محله قوم بوهره و محله پاریان قدیمی آبادی نماید باقی شهر و شت افزاست گویند از آن وقت که
 آتش پارس از آتشیق بهادران اسلام فرو نشست گروهی از پاریان جلای وطن اختیار کردند
 و سورت ششمی گرفتند و انجمن جادو میخی رفتند و قوم بوهره مذکور است جمیع داند که یکی از فرق شیعیه
 ملا نجم الدین پیشوای بواهر بخت و احترام میراند و حاجی بسری بر و حالین مذکور است مقتدرانش
 و تاریخ مصر موسوم بکتاب الموحظ والا اعتبار تعقی الدین تخریری بشرح و بسط تمام نوشته شد و طبع
 در ساله عمده الاخبار مولوی محمد عباس نعمت نگاشته و از اینک کهنه همان ساری عهد شاه جهان بادشاه
 درین بلده باقی است بر محراب بلندی این ابیات گفته است

| | | |
|--------------------------------------|------------------------|-----------------------------------|
| بنام فروزنده محصور ماه | بدوران شاه جهان بابشاه | بنا کرد خانی حقیقت شریست |
| بصورت سرائی معنی بهشت | تبارکش آذر چرخ این ندا | بها یون سرائی حقیقت بنا |
| تلاوه سورت بنا کرده محمود شاه مجراتی | ست لغتایچ محمود شاه | هی نوشته که ارتفاع دیوارش سیمین |
| ذراع عرض پانزده ذراع خندق بست | ذراع چار باب بسرب | گداخته مستحکم کرده اند و سنگها را |

بقلمای آهین پیونده اند و در تانج فرشته کتاب این قلعه چندین شت است **مقطع**

| | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| بادشاه و بجز محمود شاه بهیمال | انصار دنیا و دین و خضر و جبر شید |
| قلعه در بندر سورت مرتب شد کزو | گشت خیره دیده گردون شد حیرت فرا |
| خان اعظم خان دریا دل خنفر بیک ترک | بانی آن قلعه محمد بن توفیق خدا |
| آفرین آمد رستیا جان افلاک و زمین | کای چنین کاری نباشد غیر از ربهما |
| سنداسکنه ر بود بر روی یا جوج فرنگ | کاده از غیب دارد بر لب این جرج |
| از پی سال بنا اندیشه شد اندر طلب | از ره عجز اندر آمد عقل را سر ریپ |
| این ندا آمد ز غیب از مهر تار بخشش بگو | سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنا |

اما امر و از تصرفات سرکار کلسیه صوت قلعه سورت دگر گوشت و طرز دیگر دارد و چند محکم شت در وی قائم است و دوسه توپ برج نماده باقی پنج و شفا خانه ساخته سرکار کلسیه بر کاسه خوب است و دیگر از بنیه خیلی کهنه و اندرون حصا شتهر جال بعض جازر است میشود از ملاحظه این حال دل قرین ملال شد بعد قیام یک فر ساعت بکوریل سواره راهی احمد آباد شدیم و هنگام مغرب آنجا رسیدیم و در انشای راه از سورت تا احمد آباد راه چوار و جبر آهین بر دیای نربازیر بر هر دوخی خیلی عظیم و استوار یافتیم و استین بزرده هم ملاحظه کردیم وقت در و دیشین احمد آباد جج صاحب با صنایع و دپچی کلکتر آنجا رسم استقبال و شلک سلامی بجا آوردند و در کوچه طی سگه بهای کار و سینه کلان آنجا بست فروکش شدیم و دپچی کلکتر ند کو رضیافت تمام همان شب بوسعت تمام و انواع طعام کردند و روز دینجا اقامت کرده و بعضی اشیا خرید نموده و سیه قلعه بید و مسجد جامع و مقابر احمد شاه و اولاد و از فوج شان و شاه عالم و با ولی هفت منزله نموده مراجعت کردیم قلعه بیدر الحال بصورت خود باقی نیست سرکار کلسیه آن را بطور خود تعمیر نموده کاخانه بنایان آنجا نهادند کارهای ساخته قیدیان از قایلین کلاه و شطرنجی و موزه و غیره ملاحظه کردیم مردم هر جا که درین جملخانه مقید اندازان تار از نو بیکل با چاه جسم ایشان از نیل و غدارست و در ذراع پارهای مرغ

و شد امانی مجلس عیش و کامرانی منتقد کردیم و دیو اخلاند را بشیشه و آلات گستر و نهایی گران راز
آراسته جمیع اهل قلم و علم را بار و دیم که دایمی فصاحت و تقیاس شعرای بلاغت اساس قصاید تهنیت
پیش کشیدند و بجز آنز و حلمات ممتاز شدند از ان جمله ابیات سبب قصیده درینجا بر قلم می آید

از کلام بلیغ مولوی محمد عباس رفعت

بسکگل کرد و دست بجستان خیال ۴
جاده طی کردم و رفتم بفضای گلشن
کامی ابفضل فرشته منش و شوکت عصر
حضرت شاه جهان حکیم گویشم بهمت
اختر برج شرف گوهر درج شوکت
فخر رو با به و تمیشت بعقل و فطرت
یافت از سر و انگشت خطاب و تمنا
تو که دیرینه شنا خوان جنابش هستی
این نوید طرب افزا چو بگو شرم جا کرد
لند الحمد که بر فرق حسد یو بجو پال
تا و در سبزه و ریحان مشتاق قلب جو
تا بود و حرمت می و دل اهل تقوی
برود تا شجر سیت بھی نخل رطب
محترم باد و خواه جنابش شب روز

سینه از کثرت شادی شده فردی مثال
مژده در دوا بن روح من را باد شمال
صاحب پنج رسا پیشرو اهل کمال
مورد لطف خداوند تیر متعال
را بعز هر دو بهما حشمت و عبادت نوال
روشنک جا به و شمشیر فروختن خصال
تافت بر چرخ علا کوکب مسعود جلال
فی البدریه سخن نغز گویمو لال
مدح سر کردم و بنو شتم دیواندم فی الحال
سایه افکنند بصدین بهای قبال
تا نماید سر همراه فرد زنده هلال
تا بود عادت ارباب دروغ اکمل حلال
و شمش باد سر اسیرم چو رو باه و شغال
محتشم باد سر اید و جاهش منم و سال

از افکار فتنی احمد علی

ہنگام میں سنجی و وقت شناسی کری
چون گزرم بود کمان این قصیدہ

نظم کہ نظم نظم شریا برابر ہے
خیز و صداے آفرین از خاک انور

۱۰۰
۹۹
۹۸
۹۷
۹۶
۹۵
۹۴
۹۳
۹۲
۹۱
۹۰
۸۹
۸۸
۸۷
۸۶
۸۵
۸۴
۸۳
۸۲
۸۱
۸۰
۷۹
۷۸
۷۷
۷۶
۷۵
۷۴
۷۳
۷۲
۷۱
۷۰
۶۹
۶۸
۶۷
۶۶
۶۵
۶۴
۶۳
۶۲
۶۱
۶۰
۵۹
۵۸
۵۷
۵۶
۵۵
۵۴
۵۳
۵۲
۵۱
۵۰
۴۹
۴۸
۴۷
۴۶
۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

و چشمه سار را همه آب لطیف و صاف
 جنس گران بها ست همه در و کان ما
 در سیند ام سفینه سفینه جواهر است
 قدر سخن بنزد سخن فسخم گفت اند
 این وقت و وقت هست که گوید زبان شنای
 این وقت و وقت هست که عرض هنر کنم
 زین منشیان نظم و ازین ماہران فن
 ای جان ملک شاہ جهان گوش کن من
 ای در پناہ تو صفت حفظ کردگار
 ماہیہ را در جزیرشن تو ساز طرب زند
 ہنگام فیض وجود ز حاتم نشان دہے
 سر آمدی بچشم جہاندار ملک گیر
 و کشوریا کہ نیمہ جہان زیر حکم اوست
 بر منہج تویم و غایا فنت چون ترا
 اشارہ داد و حلقہ فرستاد بہر تو
 تا بندہ اختر کے کہ من نشان خواہش
 این افسر مرصع و این تاج زر نگار
 این ملبس حریر کہ دہن کشان روی
 فرخندہ و مبارک و میمون شود ترا
 تا رخ این عطیہ و این چشم روشن
 گوئی ہزار و دویسد و ہشتاد و نہ بود

در کوزہ و پیالہ ما قند عسکر کے
 انچہ بدست ماست ہمہ زر جعفر کے
 شکر خد کہ شاہ جهان ست مشرک کے
 چون قیمت گمر کہ بود پیش جہر کے
 این ست فاسی و چین میشود در کے
 ای دل ہر انچہ داشتہ باشی برادر کے
 بینم کہ سفت بہ در در درمی در کے
 البستہ دیر باشی و از دہر ہر جور کے
 ای در نگاہ تو اثر مہر مادر کے
 بہرام در کباب تو یک ترک لشکر کے
 کسرای عصر گفتہ شوی روز داور کے
 اندر نطن ملک و آیین سرور کے
 در ہند و در فرنگ زند کوس داور کے
 بنواخت و برگزیدہ بجویشی و خواہر کے
 بر بست در گلوی تو متغای بر تر کے
 یکندہ نیست پہلو آن مہر خاور کے
 زمیندہ این حائل و این عقد گوہر کے
 چون بر بطن انا ز تو نعم مہکدے کے
 با صد ہزار شد و مد و نام آور کے
 پرسد اگر کے ز تو فی الفور بنم کے
 اندر حساب با سن و سال پیر کے

در ساعتی که داشت سعادت چو شتر
کو میسند بدیباغ ارم لاف همسر
حق است اینکه مع و شنار او در خور
جمله بتور رسید و بمن یک قلندر
یک نسبت است با تو مرا در سخنور
اشعار و لپ پذیر ترا از مشک و زعفر
از پای تا بس ز عیوب سخن بر
آمینته بشیر سخن همچو شکر
خورشید را سر دگر کند زده پرور
در دل اگر حساب نمائی و بشمر
در دهر دیر باشی و از بخت بر خور

در روز شنبه چار دهم از مه صیام
در گلزمین بن در معمور سینه
شایان بود بهر چه ستایش کنم ترا
شاهی و سروری و بزرگی و خواجگی
باید ترا ملاحظه حق هم فتنه
دیوان نوشته همه نیکو نوشته
از خوش و از رکاکت و تعقید و التباس
شیرین تخلصی تو زید که حق تست
من ذره حقیر تو خورشید انور
بسیار از حقوق شنابر تو ثابت است
باصد جلال و شمت با صد شکوه و شان

از نظم عشقی جی گویا لثا قلوب

نیر اوج شرف عالیجناب
ریشک جم حاتم هم گردون قباب
شمع بزم غفت و عظمت مآب
در جهان شاه جهان یکم خطاب
هست بیشک بے نظیر و لا جواب
شد جفا و ظلم را خانه خراب
روشن این مانند ماه و آفتاب
بهر ملک خطنم پر ویز انتساب
بحر و کان را ساخته بی آب و قباب

آسمان سلطوت و تمکین اوجاه
مه خدم انجسم خشم بحر کرم
خطه بھوپال را فرمانروا
مهر و شش یاقین دم مرغم شیم
در عدالت در منانت در عطا
در جهان انداخت تا بنیاد عدل
بود مخفی در سخن زیب النساء
نام شیرین است در مصد سخن
گوهر و لعل انچنان با سلق و دا

| | |
|--|---|
| <p>دور مان حسن و وقت سیم خطه بجو پال بشکفت از طرب شد ز نیل کام جان مسرور خلق خیر خواهان را نشاط آمد پدید کارشگر کردشگر این نوید رفت آهنگ طرب بر آسمان ثاقبا مشاطه نظر از سرور رو نما شد صرع تارینج سعد چون پی تاریخ فضل غور کرد نیز تاریخ میوه شد عیان</p> | <p>یافت متع می گرامی و خطاب همچو صحن گلشن از فیض حساب دید چون شاه جهان را کامیاب قلب حاسد شد ز سوز غم کسب حاصل کام و زبان شریک ز ناب زهره برزد نغمه چنگ و رباب کیسو نصنمون رنگین و اوتاب فوق مه از روی شنی آفتاب گفت هفت اوج و رفعت انتساب باد هم با جاده چشمه انتخاب</p> |
|--|---|

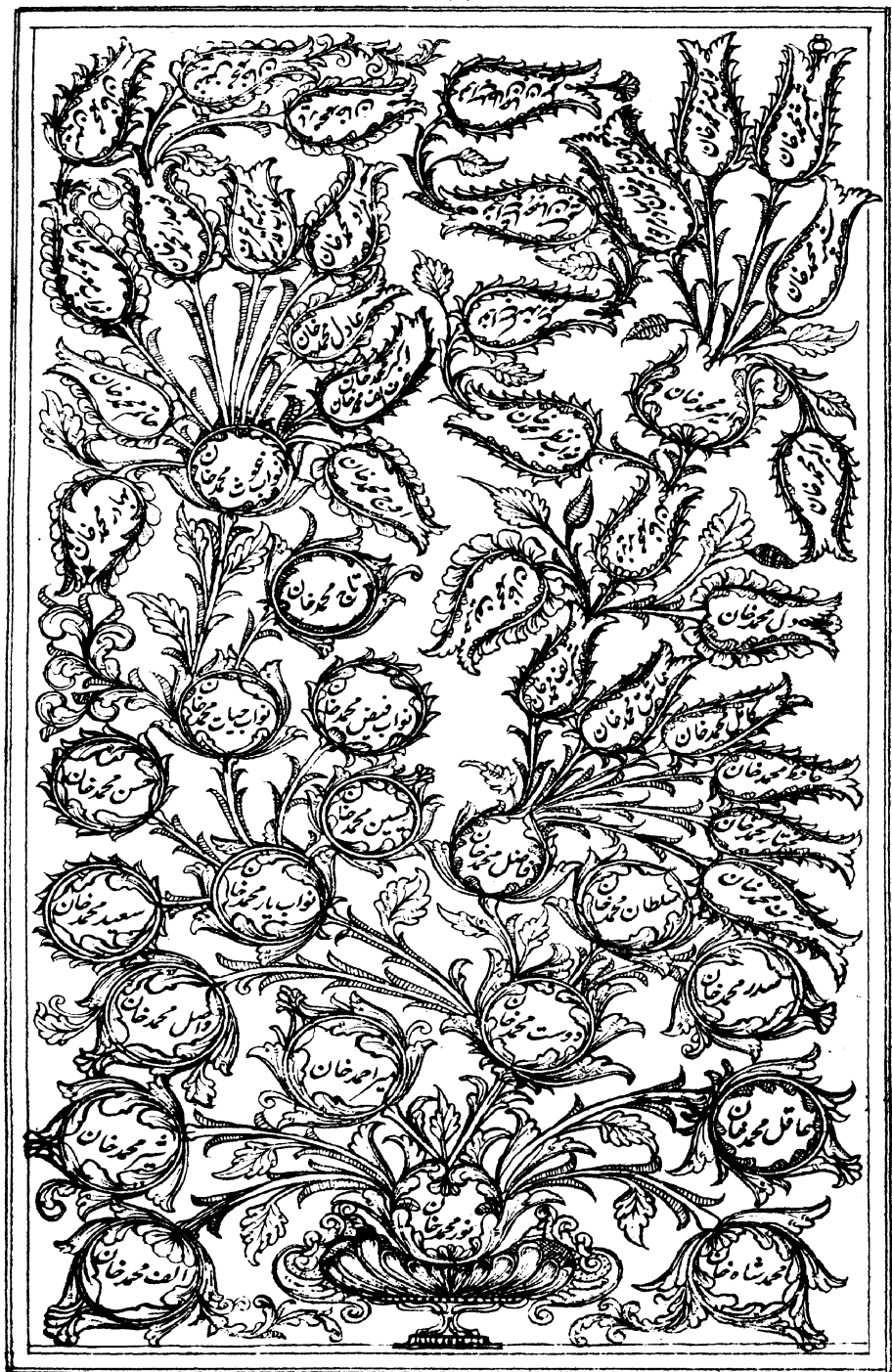
بهر نسبت این چنین میماند

جاودان عظمت قرین والا جناب
۱۹۲۹

فصل پنجم در تحقیق قوم میرازی خیل و مدخل و مصارف سیرت و تفصیل محکات جاگیر داران و خانه شماری و اد شماری ملک بھوپال

در افغانستان اقوام خانان بسیار اند از جمله قومیت که از گران نامند و
افغانه را در نسب آن روایتهاست در تاریخ حیات افغانی گفته که عب مانده
او و طفل نوزائیده یافت از جاتیکه قافله در انجاشب باش بوده صبح
پایه گدشته بود و طفل را مانده فرزندان پرورد و گران نام کرد چون
بس بلوغ رسید و خرد و را بجای از کاش در کشید تو میک از نسلش پدید آمد

آنرا گران میخوانست. قوم دلازانکه اورک زنی آفریدی خشک و زیری. اتیان خیل
 از نسل جهنم گران اندوهر که این گران را از اولاد قیس عبدالرشید گمان
 کرده غلط فهمیده گران را دو پسر بودند کودمی و یکی کودمی دو خان
 داشت از اولاد اول اورک زنی و عینیه چاه و شش قوم
 بطور آدمیکه از آن میرزا خیل است که بشاخ نامی خیل
 پیوند دارد و نامی خیل شاخ محمد خیل و او شاخ دولت زنی
 و او شاخ اورک زنی است و از تارنخ پشتو
 بوضوح پیوسته که نام میرزا خیل در اصل
 میر غریب خیل است درین قوم شخصی بود صاحب محمد خان
 که خاتونش مسماة فاطمه دختر که ام دولتمند بود
 اولادیکه از بطن او بوجود آمد برسم افغانه
 فاطمه خیل نامید شد دوست محمد خان
 پور نور محمد خان قوم میرزا خیل
 جدا جدا از بزرگ فاطمه خیل
 که شروع اساس ریاست
 بجهوپال و طلوع نیر
 دولت و قبال
 از ایشانست
 شجره این
 سیرت



نخستین فصل است بوجه بطور آنکه ملک کثرت جنگ جبال معین نبود و محصل ملک کم و بیش می
الحال صلح است و شش لک و هشتاد و سه هزار و سه صد و هشتاد و چهار و پیه یک است
از آنجمله ده لک و دو صد و هشتاد و هشتاد و پیه و دوازده و نیم آن در قطع جایگاه و
و پانزده هزار چهار صد و هشتاد و پنج بگیه پانزده و سه صد و زمین از سابق بصیغه معانی بر یک هزار
سه صد و شصت چهار نفر متوفی است و مبلغ پانزده لک و هشتاد و سه هزار و چهار صد و پنجاه
چهار نیم آن دخل است است از آنجمله ده لک و پیه زر سالانه و درخواه فوج کشتن جنت و مبلغ چهار هزار
و سه صد و پنجاه و پیه پنجاه و بیست و چهار و بیست و شش و پیه برای خرج معشر شده و پیه جهت خرج دارالشفا
بیسو و میر و دو مبلغ هشت لک و نه هزار و سه صد و هشتاد و سه و پیه چهار ده آید و درخواه یکساله
شش هزار و یک صد و پنج نفر ملازمان اهل علم و قلم یعنی فوج ریهت بجهت محکات و کارخانجات
ریهت صرف میگرد و بالقی در تو شک خانه و تعمیرات و درستی شوارع و گلدخانه و مصارف و دوا
و کاسکخانه و فیلیخانه و دارا به خانه و شترخانه و صرف کوچه یعنی گودام که دران اقسام و جوب غیر
بقدر صرف یکساله خرید کرده فراهم کرده میشود و گاه و بهینم و غیره مصارف لایبی که تفصیلات
درازی خواهد بود صرف میرو و بر سال تمام دخل خارج برابر و گاهی چیزی بوجه تقیبات است غیره
زیاده بر دخل صرف میشود و گاه باشد که بوجه عدم مصارف از انداز نگذرد و در کدام سال چیزی
پس انداز میماند و این پس انداز بطور قسط و تا وایه قرض باطل وین حواله میشود و تفصیل محکات
و دوا و کارخانجات اصلی ریهت سواشکی و دغلی برنگونه است اول محکم دارالمصارف
بهادرنائب است است جمله مقدمات مالی و دیوانی و فوجداری که از حد اختیار هر سه نظام
زیاده میباشد آنجا و اثر و فیصل میشود و هم مراغه مقدمات هر سه نظامت میگرد و در و بکار
دیوانی و فوجداری محکات بجهت اهل که متهمان ادران اختیاری نباشد و بکار جاری مارید
در آنجا پیش میشود و از آنجمله چند آنکه داخل حد اختیار نائب است است بر آنها حکم قطعی از آنجا
میشود و برزاند انداخته بر پیه تجویز حکم اخیر نگاشته در و بکار می رسد آید و از آنجا

بجهت کار

حکم قطعی بران صادر میشود و خبر گیری و گردآوری جمیع مقدمات و معاملات و سایر اقداماتی است
و غیره امور جنبه و کلی خاص و تشخیص گیری هر سه نظامت سائر متعلق این محکمست محکم دیوانی
درین محکم مقدمات دیوانی و ادوایان خاص شهر وائر شده بعد تکمیل مشن بیشتر مقدمات و ادوایان
مباحثی از روی نجات انجام میسرند و مقدمات اهل اسلام از روی فتوای شرعی و معاملات
همو از روی و هر م شاستر انفصال می یابند و تحریر قبایلهای مکانات و سند از دوایان شاستر
فرق ردیل و عوام می شود که هر جنبه مانند و تصفیة مقدمات در باقی سرکار که بدو کسی برست آید
همه باین محکم تعلق دارد و محکم فوج داری در آنجا مقدمات فوج داری بموجب دستور العمل ریاست
که خاص متعلق شهرت انفصال می یابد و تحایر جهانگیر آماذیر حکم او است قید خانه مجربان عیادت
و جوالاتی و دایم العیسی و تصفیة تعمیر جادهای شهر و جویات گردش و میاگردن سایر سوت
و ام آمد و رفت صاحبان عالیشان بهادر و غیره و کاریگری و اخبار نویسی شهر و ابسته این
محکمست مال لاوارث و مال کسید که بکدام حرم در سرکار ضبط میشود درین محکم نیلایم گیر و دوزخ
فروش جناس هم در اینجا رقم میشود و روشنی فانوسهای شوارع عام شهر که هنگام شب روشن
میباشند نیز باین محکم تعلق دارد و مجربان مجوس که از بھوپال محکم و کالات و اضلاع هر نقطه
ملک محروسه میر و نماز اینجا روانه میشوند محکم قضا در اینجا سوای کار کجای خوانی و نظام مستحق
اشکانه مقدمات دیوانی و فوج داری نیز بعد تکمیل بطلب فتوای شرعی می آید محکم اقطاع در اینجا
تصدیق و تحقیق فتوای قضای ریاست میشود و معاملات شرع میچگونه نقصان و خلل نسبت
ششم محکم سائر کل عمده این محکم بسیارست و داروغه پتوڑه سائر بھوپال و داروغهای حلقه
محالات ریاست و گنبدانان منافذ و مسالک کل ملک محروسه زیر فرمان متمومی اند و زمینها
گر قرض محصول در کتابی مدون است در آن کم و بیشی راه ندارد و جمع و خرج آن بر تمام
در دفتر حضور میشود متمم نگران حال محکلات ماتحت خویش مانده سال وارد دوره هم یک صلح
ملک بھوپال سکینه محکمست مشهوره در انجام امر فواید مقدمات مالی و دیوانی و فوج داری میشود و در

امور غوطه طلب شود از اهل کاران زدن نگاه خردمند میر و دسران محکمت و ناظمان و غیره را
خود نگاشت و باره معاملات پیچیده بجهت ریش ریش نمایانید بعد امعان نظر هر چه منقح می نماید
و اتفاق آرا بران می باشد تو فیض الفا ذمیکه و محکمه و کالت و اینجا علمه اهل قلم را بر خسته
از سوار و پیاده در قصبه سیهور خدمت پولنگل اینست بهادر بھوپال و غیره مع وکیل ریاست
می مانند آمد و شد کاغذات سرکار نگاشیه و تحریرات ریاست تا اجنبی و وزیر بنی و صدر و قولا
معرفت بهین محکمه میشود و اصل تعلق این ریاست با حکام نگاشیه سه واسطه اند اول پولنگل اینست
صاحب بهادر سیهور دوم صاحب جنت نواب گورنر جنرل صاحب بهادر سترل اندیاهوم
نواب مستطاب علی القاب گورنر جنرل صاحب بهادر و ویرای کشور هند و معاملات ریاست
سر و کار هر جزو کل صاحبان این مراتب سه گانه است پس پس و با دیگر صاحبان بهادر وقت
و دوستداری خائلی ست نظامت جنوب ناظم مع علمه اهل قلم و سوار و پیاده در قصبه
کلیا کثیر است مقامات دارد هر سال دوره علاقه خود میکنند وزیر دست این ناظم شش تنند و
و شش تحصیلدارانند و متمم صحرائی گورنر زیر حکم اوست نگد مہ مصارف ملازمان صحرا
چهار هزار و پیمه سال است و چککل مذکور تمام چوب قابل عمارت بریده میشود و آنرا دو قسم
یکی محفوظه از ان چوب بقدر صرف کار خانات تعمیر ریاست اهل بلد بسرا می آید و دیگر غیر محفوظه
که مردم بعد از او می محصول از ان چوب می برند و در بھوپال و غیره قصبات برده سوداگرے
مینمایند و برای انتظام آن زیر حکم متمم صحرا علمه اهل قلم و سپاهی و نا که دار بسیارند
نظامت مشرق ناظم در قصبه راسین می مانند و هشت تحصیلدار و زمین قدر تھان و آنست خود
دار و کار پیمایش کپاس چشم شل نظامت جنوب فی الحال متعلق این محکمت نظامت جنوب
محکمه این نظامت در قصبه سیهور است سوا می اهل علمه و سواران و پیادگان و هفت تحصیلدار
و هفت تھاندار تحت این محکمه اند محکمه کشیکری افسران دیوان بخشی کل فوج ریاست است
و درین دفتر مقصد این سیاق نویسنه نوکر مذمجه ملازمان ریاست ازین محکمه نخواه می یابند

منیب نظر که حاضر باش روی بکاری پیش است که چهره نویسی و عمل بحالی و بر طرف متعلق است
 و دونه منیب و دیگر حسابتیم با هم دارد و غیره بوده است و امور نظام سپاه مثل گیتی و پرپوش
 و موبک لارکان یاست که آن فوج و سزای غیر حاضری و عدول حکمی سپاه و غیره حسابتیم فوج
 بفرمان بخشی مذکور انصرام می یابند محکم که افسر الاطبا سابع این محکم که کل اطبا می ملازمین یاست شینو
 و اکثران بھوپال و ماموران همه پرگنت یاست و شفا خانهای سرکاری اندا و دویه برنجوران
 ازینجا ارزانی میشود و اطبا می با سخت نقشه صرفا دویه در علاج بیماریان بقید نامراض و مرض
 و سخته ماه باه نوشته پیش میکنند بستند و در خاص بھوپال و شانزده و شفا خانهای پرگنت است
 چهل و پنج طبیب ملازم اند فقط محکم که تحقیقات مقدمات سنین ماضیه چون بسبب کثرت مقدمات
 در اکثر محکمت بھوپال و دیر و نبات از مدتی بسی مقدمات زمانه ماضیه غیر منفصله افتاده بودند
 برای انحصار آلتان آخر حسب محکم که بحجری منضم اعلی مع علمه در خاص بھوپال و دیر منضم دیگر
 مع علمه بر حکم این منضم در هر سه نظامت مامور بوده شد تا مقدمات ماضیه و دوفصلان پسند
 و از غره شعبان پسند کور حکم عام شد که هر متمم محکم مقدمات موجوده کچهری خود را اندر مدت
 سه ماه فیصل کرده باشد محکم که سالانه داران و انگلیسیان و غیره اتیان و زر کوتیان ازین محکم
 بمستحقان هر چهار قسم مذکور بعد از تنخواه میرسد و متمم نگران حال آنها میاند و عمل فوت و ذوال
 و عزل نصب درست میسازد محکم که سه کردی متمم این محکم که سه کرده هر چهار سمت بھوپال
 اختیار دارد و هنگام ضرورت محکم که در اربهای کرایه حکم سرکار از دوات سه کردی بھوپال طلب
 حاضر میکنند و در جهای که با دسر براد سزا بگوش صاحبان عاکیشان بهادر وقت ورودشان
 می نمایند محکم که قلعہ داران این چهار محکم و چهار قلعہ داران قلعہ دار فمکنده قلعہ دار بالاسلحه
 قلعہ کمنه حصا شهر پناه زیر فرمان ایشان توپچیان و سپاهیان هستند پاسداری ابواب
 و برج بار و می نمایند قلعہ داران هر گونه مراتب پاسداری و بهوشیاری بجای می آرند ابواب
 بر اوقات تعیین حکم اینان مسدود و موقوف و باز میشود و کلید در بار در دولت پیش میاند از آنجا

می ریزند باز آورده می سازند محکمه معتد المهادم درینجامع و خرج ملک محروسه بنظر تفتیح دیده میشود
و ترتیبی که اندال از قبول پط و غیره بعمل نمی آمد و نقشهای باقیات محالات مرتب شده احکام
آن حسب سر رشته بنام نظامان و عمال و غیره نوشته میشود و یکسکه بر نائب اول ریاست بنامش
میگرد و مستغنیث میشد فصل خصومت او در اینجا میگردید و تالیف کتب مستوفی عمل محکمات هم در اینجا
بعمل می آمد و فیصله مقدمات جاگیر داران یا است انصار ام کارهای بزرگ مال بوقوع می انجایی
و سوده اقرارنامه های ملازمان محکمات تجزیری آمد و ملاحظه نمود هر گونه بر نقشهای کارگزاری
مروجه دولت انگلیسی جهت اجرا در ملک بجهت پال میشد و نگارش شروط و قواعد جاگیر داران بنام
عطا شدن جاگیر بوجه جاگیر دار متوفی و تغییر و تبدیل در قواعد گرفتن محصول رقم معانی
مندرجه نقشه آمدنی سائر و نوشتن سر رشته گرفتن محاصل ارباب ملک محروسه زهی اکنون
کما غدا ت پاریته و فخر اتفاق برین قلمی ساختن نگارنده آمد و خرج سال تمام ملک محروسه بنام
آغاز سال فصلی و نوشتن و هسلاتی فهایش بهر چهار قسط آمدنی سال تمام ملک محروسه و تقسیم
کردن زر بقدر ضوابط آن یا است و تحریر نمودن نقشه صرف انداز نگارنده و مردم قوم بنویسند
مقدمات متعاقبه خود وقت استفسار برین نوشتن نقشه صرف یکم زده و یکم خسته و یکسال ملک
محروسه گرفتن پایان سال عرض فخر محکمات بجهت پال و تحقیق ختن تغلب تصرف و قدمات
مالی و نگارستانی و خبر داری حال جریب کسان همین امور وابسته ازین محکمه بود از غرض صفر
شده اند چه جری این محکمه ریاست کرده شد چنانچه در فصل چهارم ذکر نمودیم ریاست کارهای
در اینجا سرانجام میدادند محکمه مشوره و محکمه نائب یا است و دفتر حضور انقسم نموده آمد محکمه ایل
در اینجا مقدمات دیوانی و فوج داری را مرافعه و جنگ نام را بانی قیدی ضامنش گرفته میشد هرگاه
محکمه مشوره مقرر گردید نام این محکمه موقوف شد اکنون محل مرافعه همین محکمه مشوره است
همچونکه تغییرات ریاست در اینجا در دور و معمار و نجار و جواد و غیره اهل صنعت ملازم اند که کانیکه
باری است تعلق دارد و عمارت آنها از اینجا میشود و مهمتم مثل جیف آنجی نگارن حال علمه خود میشد

محکمہ شاگرد پیشه این محکمہ متممست که فرشتان فیلخانه کالسه خانه شیشه خانه رتبه خانه ابل غیر
کارخانات و نوکران شاگرد پیشه مثل چوبداران و چیراسیان و فرشان و شعلیان که بران
و غیره ماتحت است محکمہ شرک این را دو محکمہ است از یکی جاها و جسر که در ملک محرمه تعمیر
می پذیرد متعلق است بدیگری تعمیر و ترتیب شارع جدید که از بھوپال تا بھوشنگ آباد و متعلق
دارد محکمہ کوٹھ فتحگده درینجا داروغه مقصدی حال و رنگش و غیره ملازم اند و قسام و انواع
جبوب و اشیای خورش که صرف یکساله ریاست کافی باشد و خیره میشود و روزانه تمام سال
صرف میگردد محکمہ تاریخ درینجا مواد و قانع و محاسن انتظامات ریاست مهات پسندیده ملک
که در خور درج تاریخ بھوپال باشد فراهم نموده می آید و دفتر انشا محکمہ رو بکاری خاص الخاص
رئیس است احکام قطعی که از زبان رئیس صدور و نفاذ می یابد بر جمله کو اغذ از عراق الفس و بکارت
و کیفیات دیوانی و فوجداری و مقدمات مال و کتب نقشبات بشمار و نقشبات خزانه و کوٹھ
و غیره نوشته میشود و مناشیر بنام متمان و وکیل و ارکان و اخوان ریاست غیره ملازمان
اہل قلم و علم روزانه تحریر میشود و نقل آن احکام و اوامر بجنس خلاصه عراق الفس و رو بکارت
و غیره قراطیس صدر ردین و دفتر نگاشته میشود و تحریر کاتبین و خزانط و یادداشت تمام
ازینجا میشود و مقدار کتب و نقشبات و غیره که در مواجبه رئیس هفتہ واری می آیند این است

| | | | |
|---------------------|------------------------|--------------------|-----------------|
| هفتہ آمدنی خرج | هفتہ میگزین | هفتہ ذخیره توپخانه | کتاب جرائم خفیف |
| مستری خانه | فوجداری | فستحکده | فوجداری |
| هفتہ آمدنی خرج | هفتہ آمدنی خرج | کتاب بد و خست عله | کتاب جرائم خفیف |
| فوجداری | محکمہ دارالامام بھابھا | تھانه جھانگیر آباد | |
| هفتہ عله سکاری کوٹھ | نقشہ آمد و رفت سائون | هفتہ نقدی کوٹھ خرج | روزنامه محکمات |
| نقشہ پرورش چکا | نقشہ پرورش چکیات | نقشہ ہر روزہ درآمد | هفتہ آمدنی خرج |
| مستری بھوپال | فوجداری | برآمد | تعمیرات |

کتاب حاضر فی قیام کتاب رها فی قیام هر هفته آمدنی و فرج کتاب رها فی قیام کلان
هر سه جلدخانه هر سه جلدخانه سازات محکم شوره هایش شوند
کتاب سائیدگی آرد کتاب سائیدگی آرد نقیضه جرایز و در سنگ نقیضه های بجای و در سنگ
کوئحه منت حکمه و بیجاوی و دو لک و بیسی ملازمان محکمت ملازمان محکمت
کتاب حاضر فی قیام کتاب سائیدگی آرد کتاب سائیدگی آرد نقیضه های بجای و در سنگ نقیضه های بجای و در سنگ
مجرای که با در پشت ملازمان شوند اشتها می نیکنای سال دار

نقشه اسم نویسی در کتاب پاره بندی نقشه عظامی العام کیکه
و تحصیل از آن تخته داران چویداران و پسران شیر و تینده و راشکارند
محکم و دفتر حضور در اینجا هر سال جمع و فرج های تمام است و دخل شود و توجیع و تصحیح آن بعمل آید
و از آن سال جمع و فرج کل است مرتب میشود و بر آن دستخط رئیس میگردد و دو سنا و جاگیت
و چشمت که از سرکار بر خزان جاری میشود و نوشتن نقشه های باقیات حساب کرده است و باقی
جمع و فرج پرگنت و افزاد رقم عانی و نقشه رتبه های تکراری آمدنی ریاست تحریر میسند
معافیداران همه این دفتر بعمل می آید محکم و دفتر کل و اینجا کاغذ مالی و ملکی زمانه ماضی حال موجود
و بعد و در سه سال کاغذ منصفه همه محکمت بقابله فهرست و دخل این محکم میشود و کاغذات جزا
که درین دفتر فراموشی آیند و بیکار و قابل نگهداشت میباشد و بعد اطلاع رئیس حاکم کرده میشوند
هنگامی که حاکم واران و تیشه حد بندی و پایش ملک محروسه نقصانیکه یافته می آید ازین که
اصلاحش میگردد و قدر سه سیلانیه و غیره منسوب بسلیمان جهان یکم صاحب محروسه دفتر صغری محروسه
سلطرت و اینجا طلبه علم مدرسه دس عربی و فارسی وار و و بهندی ناگری و انگریز و از
در بین میگردد و یک کتبخانه سرکاری هم مرتب بوده است در وی بیشتر کتب هر علم موجود اند
و معلمین و مدارس که بهرده قصبات ملک محروسه مقرر اند زیر فرمان متمم این مدرسه اند و متجان
طلبه علم در یک سال دوبار گرفته میشود و یکبار علمای ریاست بعد شش ماه امتحان طلبه می گیرند

و غیره هم درج میگردد و دیگر کتب که در تعلیم اطفال از این غیر منطبق شده مشتمل میشوند
 و کتب که در بهریم خانه بهریم و گاه که صرف سال تمام اکان فی باشد در آن خرید به جمع میشود و دیگر مضمون
 باغات هر قدر حدائق که در ریاست بھوپال واقع اند و محاسن و آسائش و پیراشکی و فروخت نموده
 و از بهر پیدای آن تعلق به مضمون دارد باغبانان و بچہ دار و در آب و آب و غیره عمل زیر حکم او هستند و
 تنخواه می یابند و قوتخانه در وی اقسام مختلفی بدو و غیره و لوازمش مثل باروت و سایر چیزه گلوله
 و فشنگ بقاعده اهل لایت چیده اند و آن به بارود که در قوتخانه سپاه و شلک توپخانه بکار می آید
 با تمام مضمون ساخته میشود و در آن ضرب اہتمامش از لالہ لاجپتی خرنجی ریاست تعلق بیشتر مہاجنان کتر
 دیگر کسان من نقرہ آورده و خرج کار خایہ کہ قانون گرفتندش مقرریست و اگر دہ روپیہ و پل سیاہ
 مسکوک کنایہ می برند و روپیہ پل سیاہ سرکاری ہم ہر قدر کار میشود و مسکوک دیگر و دیگر توپخانه
 آمدنی کل ملک محروسہ و پنجا داخل و فخر مضمون و پنجا روز نامہ چھ و ضل و خرج و حساب مہاجنان
 کہ سہ ہفتہ از ان پرگنات بر و کالین شان می آیند و بروی خود او محوران و مقصدیان بر و دست
 می نویسند و جملہ آمد و صرف پرگنات ثبت کردہ ہفتہ وار بسر کار روانہ میکنند پامان اصل
 پرچہ ای دہانید مضمون و فخر حضور و تقسیم از تنخواہ کل نوکران است و غیرہ جملہ امور متعلق توپخانه
 مرتب نموده جمع و خرج نوشتہ بسر کار میکند از دیگر توپخانه مضمون این محکمہ حکم رئیس اسباب
 با محتاج کا خانات مثل فراش خایہ و فیلخانہ و مطبخ و غیرہ مہیا می سازد و در کا خانات میدہد و
 پارچہ و زیور و دیگر ہر چہ در ریاست در کار میباش از آن از سو و اگر ان گرفتہ بلا حظہ رئیس آورد
 اشیای پست ویدہ خرید میکند و پیش میدہد و حسب الطبع جمع و خرج نوشتہ در فخر حضور داخل
 مینماید چھ خانہ سابق وزیر و قتی مضمون ڈال یکٹ لک نشی و بھوپال و سہ کس ہر سہ نظامت
 و سی فنج ہر کارہ بودند از بھوپال مر اسلات سرکار ہر سہ نظامت ہر کارہ می بردند و از انجا بجا آت
 بلا ہریان میرسانیدند سالانہ چار ہزار دود و صد شخصت و بہشت و پیہ چار آنہ پا و بالا و تنخواہ دادہ
 از ان پز و ہم ریح الاول و سہ ہجری بنظر فراخہ خاص عام در تمام قلم و خوفہ نظامت متبع سر شہتہ

سه صد است و یک و پیشش آن یک پادشاه و پادشاهان ایشان هفتصد است و این جایگزین است که بشاید
 از ریاست داده شد رعایت چند وجه در آن ملحوظ است اول بهر سه جایگزین داران علم
 بوجه تحقیق و وزارت ریاست دوم اخوان ریاست بوجه برادری یا ست حدود امکان
 غیر خواه را بجلد وی حسن خدمات چهارم جایگزین داران قدیم را که قبل از زمانه حکومت ما از عهد
 حکام ماضی جایگزین در بوده اند پنجم به شایخ و فقرا بوجه اندیشه ششم بعضی اهل قلم و اهل علم بسبب آنکه
 مصدق غیر غریبی و زناقت شده اند هر چند رئیس الی ملک ملک محامل قلم و خود میدیاست
 مگر برای صرف خاص خویش جداگانه اقطاع از کشور خود میدارد یا مقداری را از زمین مال
 ما بازمی ستاند و دفترش علمی میدیاست و هم تحریر این تاریخ و پرچم اخبار را که و غیره بملاحظه
 و را مدد فی زمانه شاهان و ولایت برای صرف ذات اینقدر را بازمیگیرد شاه و چون چهارده ملک
 شازده هزار ششصد و شش و پیمیش آن سلطان و معده ملک شش و دوهزار و صد
 سی و سه و پیمیش آن شاه فارس شش و شصت و شش هزار و شصت و شش و پیمیش ده آن
 شش پائی شاه شش و شصت و شش و شصت و شش هزار و شصت و شش و پیمیش ده آن شش پائی
 شاه پروشیا یک ملک شاه آلمانی چهار ملک شاه انگلند و هند یک ملک شازده هزار و شصت و
 شصت و شش و پیمیش شاه اسپین سه ملک شاه بلجیم یک ملک شاه امریکا چهار هزار یک صد
 و شصت و شش و پیمیش ده آن شش پائی هم برین منوال درین ریاست نیست
 از زمان قدیم مصارف روسای سابق و حال بقدر ضرورت از خالص ریاست
 جداگانه اند مگر من از آغاز ۱۲۸۱ فی فصلی قبول نمود شامل خالصه نمودم و صد هزار ریخته
 نقد لایه برای صرف خاص از خزینة ریاست گرفتیم مقرر کردیم و در جایگزین و
 بست پنج هزار و پیمیش اضافی از ریاست ساختم و خانه شماری و مردم شمار
 ملک محروسه بجوبال که در ۱۲۸۰ فی فصلی حسب الامر صاحب پویش اکتفا به
 سی و پیمیش آمده نقشه اش را این است

| آب است که گوشت را در آن می‌پزدند و در آن می‌پزدند و در آن می‌پزدند | | | | | | | | | |
|--|-------------|------|---------------|------|-------|-------------|---------------|------|-------|
| نام ضلع | تعداد پیکان | شمار | تقسیم و تقسیم | موضع | پیکان | تعداد پیکان | تقسیم و تقسیم | موضع | پیکان |
| + | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| بجوبال | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| ضلع جنوب | ۸ | + | ۸ | ۹۱۵ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع شرق | ۱۲ | + | ۱۲ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع غرب | ۱۰ | + | ۱۰ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| + | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| بجوبال | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| ضلع جنوب | ۸ | + | ۸ | ۹۱۵ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع شرق | ۱۲ | + | ۱۲ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع غرب | ۱۰ | + | ۱۰ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| + | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| بجوبال | + | یک | + | + | یک | + | + | + | یک |
| ضلع جنوب | ۸ | + | ۸ | ۹۱۵ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع شرق | ۱۲ | + | ۱۲ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |
| ضلع غرب | ۱۰ | + | ۱۰ | ۹۲۳ | ۹۵۵ | ۹۲۳ | ۱۲ | + | ۱۰ |

و خانہ شماری و مردم شماری سیورغال نواب قدسیہ نیکم حسب تحریر دفتر ایشان این تفصیل

| نعمت اود خانہ | | مردم شماری ملک | |
|---------------|--|----------------|--|
| صداقت | | مدت حال و غیر | |
| مرد | | نخل | |
| زیر | | دیگر | |
| وہوہا کہ عیب | | سومہ لکھا عیب | |

و بیان شدہ ہجری کہ مطابق حکم ماہتمم محکمہ فوجداری خانہ شماری و مردم شماری بھوپال نمود
 و بموجب دست نقرہ شمار آراء و محکمہ کہ در عهد حکومت این عاجزہ ہشت ہزار چار صد پنجاہ و شہت
 آدم از شمار اول نیاوہ برآمدند و گمان میرود کہ ملک محروسہ نیز خلعتی نماند از اول بوجود آمدہ با
 خاص اسکان بھوپال نیمہ ہند و نیمہ مسلمانند از قومہای شریف ہند و اقلیت و بقا ان
 و قدری برہمنان و راجپوتانند و از مسلمانان این شہر بیشتر شرفا افغان و برنجی شیخ مثل خاندان
 قاضی احمد علی بھتقی فضل اللہ و چند خانہ سادات اند از اہمیان و دو مان سید محصوم بن سید سن
 مرحوم است کہ نامہ پیراگان مشہور اند و قوم بوجہ کہ تجارت پیشہ اند از زیادہ از صد خانہ آباد است

فصل ششم در ذکر مساحت ملک بھوپال و شرح پرگنات
 میحال قصبات و قلع و پیدایش غلہ و فواکہ و اشیای دیگر

م بموجب پیمایش انگریزی زمین یاست بھوپال شش ہزار و ہفتصد و شصت و چہار میل مکسر
 بودہ است و درین سال کہ صاحبان عالیشان بہادر دولت گلیہ از سر نو پیمایش آغازیدہ
 نشان دادند تعالیٰ حال ان در ضمیمہ تاریخ بر رقم خواہد آمد مردم خلد نشین این ملک را بر ستر حصہ
 و سی پرگنہ باین تفصیل تقسیم کردہ بودند

حصہ اول موسوم بن نظامت ضلع جنوب بہت پرگنہ است

| | | | | |
|----|---------------------------------------|------------------------------------|----------------------------|---------------------------|
| ۱ | چھپانیر | بھروندہ | مردان پورہ | بابری کہ تحصیلدارش |
| ۲ | اودھی پورہ | چوکی گدھ کہ تحصیلدار تال تحصیلدارش | بریشی | دھبہ پچھلی میانہ |
| ۳ | حصہ دوم موسوم بظلم مشرق و آوازہ پرگنہ | جنوبی قبضہ کلیاکھٹری شینام | | |
| ۴ | جیتھاری | دیورمی | سکوانی | بھوری |
| ۵ | محل پورہ | رایشین | دیوان گنج یعنی پرگنہ گانگو | امرو گنج یعنی پرگنہ گانگو |
| ۶ | سیوانس | غیرت گنج | ابنا پالی | پیکھلون |
| ۷ | حصہ سوم موسوم بظلمت مغرب و پرگنہ ست | | | |
| ۸ | دکوہ کہ تحصیلدارش | دیوی پورہ | نظیر آباد | بیرہ |
| ۹ | در لنگہ میاں شد | سیہور | دوراہہ | آہستہ |
| ۱۰ | جھاوڑ | اچھوڑ | | |

چون بسبب خرابی بودن بعض پرگنات موجب عمالش کم بود از غرة ماه محرم ۱۲۱۱ هجری
 بھروندہ شامل مردان پورچوکی گدھ معروف بہ پرگنہ چند پورہ شامل پرگنہ تال نام زد
 بحال کلیاکھٹری جیتھاری شامل دیورمی سکوانی شامل بھوری جھکپو شامل پسین
 دیوان گنج شامل امرو گنج دکوہ شامل دیوی پورہ نظیر آباد شامل بیرہ شامل سیہور
 نمودہ و چھہ پرگنہ راند پرگنہ مقرر کردہ شد و درخواہ تحصیلداران افرایش بعمل آمد یعنی از
 پنجاب و پیمہ یا ہواتا ہفتاد و پنج و پیمہ تیرہ خواہ قرار دادہ شد و در محالات داخلی تھانہ داران سب
 مانند و بر مسیت و یک پرگنہ وسہ نظامت نظم ملک درست نشست و حال قضا باطلع
 و پیمہ ایش غلہ و میوہات و غیرہ جنس تجارت این ست کہ در ضلع جنوب بہشت قصبہ

و قوم گویند در آن دشت میباشد و چوب عمارت از همین واوی بھوپال میرود و نزدیک قلعه
 زیر کوه کریمه است که از اینجا علاقه بقلعہ بوده است ساکنان اینجا نامش از شر فی ٹیکری میخوانند
 و میگویند که یکی از پادشاهان قلعه را محاصره کرده بود و برای فتح فی سبد خاک و سنگ یک لشتر
 داده این دمد به بلند کرده از فرازش توپ زده قلعه مفتوح نمود ازین قلعه بھوپال نوزده
 کوه است و درین دشت بیابانی تو تا سبز خوش رنگ بلند و احوالان سید احمی شود و زیر کوه
 و باغ ست نام کی سیر باغ و دیگر فیض باغ که در آن دشتی سنگین بسیار خوب است چنانچه این قصبه
 بر ساحل دریای نزدیک است زمین نزدیک ساحل است بلند و جانب شمال چارواک و فصل
 و برنج اینجا بهتر میشود بیشترین موضع تپه قصبه باڑی بود چون باڑی دتیول نواب قدسیه یکم
 شامل است مادر مغلد نشین این پرگنه را پرگنه قرار داد و تپه رام گدھ از پرگنه رچو کی گدھ
 و تپه دوی پرگنه باڑی و چیمپلی داخل کرد یکصد و یک موضع این پرگنه شمرده میشود این قصبه
 از بھوپال بست و شش کوه فاصله دارد آبادیش متوسط بشماره صد و یازده خانه است
 و در نواح آن باغات انبه بسیار و جانب مشرق و مغرب شمال از و نور زرع است سبزه زرا
 پدیه و زنان اینجا جامه و ان چرمی نیک می دوزند و و چیمپلی پوره از بھوپال حمل و دو کوه
 آبادیش بقدر شصت و نه خانگیلگردان این قصبه چنانچه نیکگون بر پاچه خوب میکنند و چیمپلی
 هم بهتر ساخته میشود و گردش چند باغ انبه و بعضی اشجار توج و کینار و مولسری و کیله و چان
 و غیره نیز هستند زمینش جانب مغرب و شمال مسطح و هموار و جانب جنوب بدین مزروع بقدر
 یک مناسه که چهار صد من باشد تشبیب فراز دارد و سمت مشرق یکی زمین آباد است و در حالی
 این قصبه فیون هم کاشته میشود و سیر لال ناریش خوش می نماید و بهشتا و فست موضع
 درین پرگنه بشمار می آید چو کی گدھ این قلعه بر فراز قله کوه است و ضلع جنوب گردش
 جنگل است و دروی جانوران درنده و ماکول اللحم بسیار آب و بهوایش بهتر و دو کاخ
 عمارت کهنه سنگین و خوش منظر سنگش سیاه رنگ رعایا میزند و مسلمان متوسط احوال

و دین قلچینج ٹانگه و یک غدیر بھوج تلافی نام است از ان جمله کیٹ ٹانگه کلان و بختہ و خوشنا
 زینہ و ارباب شیرین است و درش زمینهای باریک ساخته اند که از ان زیر ٹانگه سیر و نواب
 تہ خانہ شرف و خوشگلہ و سر در چھو برف میماند وزیر قلعه کاٹکھا آباد و چارچاہ و یک دمی
 بہمد و جودہ دست کہ آب در ان دوازده ماہ بکثرت میماند و فاصلہ این قلعه از بھوپال
 بہست و پنج کروہ چھ پورہ از بھوپال بفاصلہ بہست کروہ بقدر سہ صد خانہ و میلان
 آباد و زمینش جنس فضل ربیع زیادہ پیدا می شود خانہ سرکاری مسکن تحصیلدار و تھانہ دار
 خوشنما و یک باغ سرکاری و سہ باغ رعایا جملہ چارباغ پر فضا و متصل قصبہ کوه و صحراست
 سوادش و بچہست زچندان و حشت افزا جانب مشرق زمین کم و ماہی پشت است کہ قابل
 زرع است و جانب شمال زمین قابل و مکن از اقلہ بسیار و زمین چارباغ قابل زرع و غنایت
 و جانب مغرب زمین کم است اما قابل و مزرع و قدری ممکن از اقلہ و جملہ دہات این پرگنہ
 ہفتاد و ہشت اند و در اینجا خروان جزیب بہتر میسازند و مہر و شند و از آغاز سالہ ہجری
 این محال شامل محال تال معروف کھلیا کھیری منودہ شدہ گلیا کھیری از بھوپال بازوہ کروہ
 محل قیام ناظم جنوب بہت مکان محکمہ نظامت محال و تھانہ وسیع و محبوب گرد و نواح آن
 کوه و صحراست جانب شمال اکیس بختہ و دو باغ انبہ و سمت شرق نیز دو اکیس کل ندو کہ بجز
 بارش در ان آب نمیاند و افیون و نیشکر جنس اعلی پیدا نمیشود و شالی و گندم بسیار است و شے
 از برنج در اینجا پیدا میشود کہ ناش مال تھا سول ست خوردش در دوسری بردا بادیش متوسل تھا
 سہ صد و چار خانہ و این قصبہ جای نشست عامل پرگنہ تال ست دہات پرگنہ مذکور بود و ش
 در خالصہ و علاوہ ازین دتیوال یک صاحبہ قدرسیہ شامل داخل مستند و وجہ تسمیہ خیابان
 بدر یافت آمدہ کہ در زمان پاستانی یکی از ارجہای نامی فرماندہ مالوہ بر مجرای آب جبال شوت
 میان دو کوه کہ از بھوپال بفاصلہ نہشت کروہ باشد سہ ٹانگین بزرگ بہست کہ قدرسیہ
 هنوز موجود است فوٹہ رفتہ و چند سال آبلان فراہم شد و اکیس کلان در دو چند فرسخ

پدیدار آمد موشک شاه پسر دلاور خان فرمانروای مالوه که بلده موشک آباد آباد کرده است
 در سنه هشتصد و یک هجری قریب شهر ایران دھار تنگکاه خویش کوه مانند را مکان قلب
 و شوار گذار پر فضا خوش آب و هوا یافته در عرض سه سال قلعه بغایت استوار و اندر نوش
 شهر کلان در دو رچند کرده بنانها و موسوم بشادی آباد مند و کرد که فی زمانه در عملاری
 راجه دھار قوم پوار ویران و خراب پنجو بدین کسری و استلخ فارس عبرتگاه ارباب بصیرت
 و از ملاحظه جامع مسجد و کعبه موشک و قصر کنیٹھ و جهاز محل و جمپا بولی و غیره عمارات عالیہ
 بیشتر تخریب و پاشیده یافته میشود که بقای معمولی این شهر قابل دیدن خواهد بود و سندنکور ابقه
 برآمدن آب تنگست هرگاه آب بدر رفت زمین پدید آمد کا کلمات دومی آباد شدند و آن خطه
 بزرگ تال موسوم گردید گندم بسیار عده کبشت درین تو مان کاشته میشود و چنانکه باید بیشتر
 و در موسوم باریان گل و لای فرادان میگردد و دیو پامی چسپیدی که از بعض جا با سوار و پیاده
 که نشستن نمیتواند و قریب بنده کوز در قریه بھوج پور تنجانه بزرگ عمارت کنت قدری افتاده
 هنوز موجود است چهار ستون اندرون پیکر که هر یک دوازده گز بلند و پنج گز در و پهنی از
 یک یک یازده سنگ است و در وسط این توأم سنگ صاف و شفاف مدور و گرد و هفت تن
 پس و سه گز و سیزده گز بلند منصوب و درین دیر بنجل سنسکرت منقور که بنای مندر و سمیت
 بکرماجیت و اختتام در سنه ۹۱۱ هجری قمری نوین و در سینه گردید و مھاراجه سری سمپ بلج
 قوم مھتھانی استپان مھادیو اجنت و حج نمود و ازین کتاب پی برده می آید که بانی سده کور
 غالباً همین اجه خواهد بود و الله اعلم بالصواب بر طبقی قصبه میدانی است و در زینش اجبا
 فصلین بهتر پیدا میشود و از بھوپال نصرت و هفت نیل یعنی سی و سه و نیم کرده حاصل
 دارد و مقدار سه صد و بیست و یک خان آبادی است قوم چھپا درینجا جاجم سخته رنگ مسیان
 و پارچه کھار و نیز بسیار یافته میشود و دوش چند باغ انبه واقع باین وجه سوادش بچونین
 قصبه تمام بارانی بیشتر هموار و در موضع گجوا لوه پرگنه قصبه مبطور بالاسی کت دریای نربا

این فصل در زمین

در مہاراجہ و دیوید میلمای تہنہ میشہ و ہزار ہا مرد و زن از اطراف فراہمی آیند
و سوداگران ہر گونہ کالائے اورہہ میفرستند و ہفتاد و ہشت موضع دین پرگنہ ہستند و ہشت
از خیرہ کہ مردم آنجا ہاشنہ گویند و بریلی لطیف و شیرین میسر میشہ و در ضلع مشرق
و وارزہ قصبہ و وارزہ پرگنہ قایم و یک قلعہ نامی و ہنصد و چہل و سہ موضع چوبیس تجارت
اقسام اعلیٰ و غیرہ بموجب ضلع جنوب بہم میرسد مگر تاکو از ہر دو ضلع دین علاقہ بہتر و کثرت
میباشد و در دشت وای شکا چارباہان و جشی و سابع و دیک و داج و دشتی و دراج و دختہ
بسیارست چلیتھاری از بھوپال شہتادیل یعنی چیل کردہ واقع ست آبادی و بی متوسط
بقدر صد خانہ بر کوہ و در نو آتش باغات انبہ و جانب مشرق زمین زیادہ و جانب شمال کمتر
و زمین طرف مغرب ستوی و سمت جنوب کوہ و دین زمین فضل خریف کتر و ربع بیشتر میشہ
و یک چاہ و آگیکہ در قصبہ و جوی بر کار بر سر حد قصبہ واقع و شمار دہات این پرگنہ چہل و ہشت
موضع کلیم بانان در آنجا کلیم بہتری یافتند و از آغاز شہادۃ ہجری این محال شامل محال
دیوری کردہ شد و دیوری از بھوپال چیل پنج کردہ مابین کوہ اوبٹ گڈہ و جوی وینا
بقدر ہفتصد و سی و شش خانہ آبادست مکان کچری و جویلی چودہری از ہمہ کانات
آنجا بہتر و کثرتش باغات بسیار و پنج آگیکہ کہ در سہ آگیکہ و وارزہ ماہ آب میاند و در خوشک
میگرد و سوداوش خیلی و بچپنہ میانش جانب شرق و جنوب سطح و سمت شمال و مغرب
زمین مزروع و بیشتر مکن الزراعة فضل ربع نسبت بخریف زیادہ و خوب میشہ و بیشکتر
پیدا میگرد و وجانب شمال کنارہ آگیکہ بر بچہ برگ پان بسیار و جانب شمال بر بلندی کوہ
نشان عمارات کمنہ و تفصیل قلعہ موجود و پنجاہ و ہشت موضع در پرگنہ شمرہ میاید و ہندک
دین قصبہ سرودہ آباد ریسازند سنگوانی سی و ہشت کردہ از بھوپال ست و بقدر
ہنصد خانہ در وی آباد و عدد دہات این پرگنہ یکصد و بیست و پنج مکان کچری تھانہ
و تحصیل و تجارہ ماہاجان از ہمہ عمارتہای قصبہ بہتر ہر چند زمینش پست و بلند

و از حاجی بوده و بادیه ملحق است لیکن بسبب سعادت آبادانی سوادش و بحسب و از آنجا رفته
 این محال در مهوری داخل کرده شد مگر توجیهی بمسافت شصت و سه میل از بھوپال است
 و نیم صد خانه آباد سوادش و لکشا و آب و هوایش نشاط افزا در وی یک مکان سرکاری کلان
 و چنجه و یک باغ و حوض بخش نام و موتی چاه که آبش سبک خوشگوار است و بازار نو و همانرا جامع مسجد
 مع چاه چنجه و بهتر و باقی اماکن رعایا خام سفال پوش و گریش چند باغ مشتمل بر اشجار نابه و امرو و
 و موز و نارنج و لیمون و چکوتره و انار و گل سرخ و گل سرخین و غیره و یک محله جوی کو چکاتان پل
 تعمیر و کشتن اربابی بقولات و نیشکر و انیسون و زرت و پنجه و کنجد و کدو و بسیار و در زمینش
 جنس فصلین خوب میر و درین برگنه چهل نه قریه بحساب آید و محله نور فاصله از بھوپال
 چهل و هفت میل است آبادیش بسیار کم یکصد و پنجاه خانه و تعداد و دهت برگنه اش شصت و نه قلعه
 آشکنه و یغنه در وی چاه چنجه و مکان تخانه و تحصیل سوادش و حشت انگیز و گردش کوه
 و بادیه و بوده بسیار و زمینش ناقص از زمین حجری این محال داخل محال اسپین کرده شد
 رالیستین از بھوپال سیزده کوه و آبادیش بقدر متصد خانه مکان کپری نظامت و تخانه
 و تحصیل و بیت پیر زادگان و چیلماهی نوابان سابق و بعض متصدیان قوم کایست چنجه باقی
 سفال پوش و خام بیشتر شراف از اهل اسلام و متصدیان و مهاجران درین مقصد میباشد سواد
 و بحسب و در لواش چند باغ و چاه و دای بسیار است و تحصیل آجوست که او را کچین میگویند و در
 تابستان خشک میشود و در اصفی این مقصد فصل ربیع بیشتر و فصل خریف کمتر میگردد و در زمستان
 این مقصد کم طاقت و بعض چکهای زمین چاهی بقولات و انیسون هم میکارند و این مقصد درین
 کوه بزرگ که بالایش قلعه بناست با دو یکصد و هفت موضع درین برگنه شمرده میشود و برین مقصد
 مقبره و میهن است که از زمره اهل هند بود و گویند که با خواجه معین الدین چشتی توارست اردو الله
 قلعه رالیستین که کوه سر فلک کشیده از قللغ نامی هند است عمارات عالی شکسته و کهنه
 و ثابت در دست و در کتب پیش تاریخ نوشته و غیره که از ملاحظه نگارنده نشد که این قلعه با باقیم

گمرافته نشد که بانشی که بود قیاساً میتوان گفت که در زمان پستان کدام راجه را یسین نام داشت
 این قلعه باشد چه در هندوان ترن سین و بھیم سین و امثال این اسمایا فته ایمر و بنجا طریب
 که نخستین زیاده از مدت چهار صد سال این قلعه در تصرف اهل اسلام آمده بود زیرا که در کتاب
 ماریه غلام الملک واقع قلعه تاریخ بنای مدرسه در سنه هشتصد و نود و هجری کنده است باز در حواله
 ایام بقضیه هندوان فت بار دیگر بقول محمد قاسم فرشته از سنه صد و پنجاه سال است اهل اسلام
 آمد مخصوصاً بیان فرشته این است که در سنه ۹۰۰ هجری سلطان بهادر گجراتی شنید که داماد و رای
 چیتو سلهادی پوریه پسین ایسین بسیار عورات مسلمة اجبر امر تصرف مست سلطان بهاگفت
 بر ذمه من فرض شد که عورات مسلمة از ذل کفر و خواری عبودیت خلاص ساخته او را تا بدین
 نمایم بخت و پنجم حامی الاولی سال مذکور سلطان بهاگرم قریب مند و ظفر آباد علیچہ نزول کرد
 بھوپت پس سلهادی که همراه بود بعرض رسانید که اگر بنده رخصت باوچین بایم پدر خود را بملک
 بیاورم سلطان رخصت او سلهادی پس خود را در اوچین گذاشته بلامت پیوست سلطان
 در قلعه و هار رسیده سلهادی را قید کرد و عماد الملک ابر سر بھوپت باوچین رخصت کرد
 و خود بھیسله سید و شنید که بھوپت خبر گرفتاری پدر و تعیین شدن لشکر بر خود شنیده
 جهت طلب کمک بچیتو زرفت و لکھمن برادر سلهادی قلعه را یسین را استوار ساخته مستعد
 معرکه آرائی مست سلطان طبل غیر ذری کوفته در را یسین با نگاه بر افراشت و مہنوار دو
 نیامده بود که راجپوتان جنگجویان از قلعه فرود آمدند سلطان بها در با معدودی چند خیمه
 دو سه کس از کمر و نیم ساخت دین اشنا سپاه گجرات رسیده و مار از کھا پور و رند پوریه
 گرسخت پناه قلعه بردند سلطان حصار را مکر و وارد میان گرفت و رومی خان میرانش
 بضر ب توپ و برج قلعه و چند گز دیوار را از پا انداخت سلهادی احوال دریافتہ پیغام کرد
 که این بنده میخواهد که کثرت اسلام مشرف گردد و بعد از آن اگر رخصت یابد با لارفته قلعه را
 خالی ساخته باولیای دولت سپارد سلطان بحضور خود طلب داشت کلمه توحید بروی عرض کرد

و همراه خود بزرگ قلعه بر دسلمدی برادر خود را طلبید شسته گفت که من بزم اسلام دارم آمده ام
 سلطان از علو مہبت مرا بر تلب علی خواہد رسانید لائق آنکہ قلعه را تسلیم ملازمان نمود و مہبت
 شاہ بہشتنہ کچھمن خفنیہ باو گفت کہ بھوپت را ما را با جہل ہزار سپاہ بہکام کمی آرد کاری بیکر
 کہ چند روز دیگر در گرفتن قلعه توقف شود سلمدی بسطان گفت امر فرمست باشد فرود اہواز
 و پاسبان برادرم قلعه خالی خواہد کرد و سلطان بہادر پذیرفت و چون از میعاد ساعتی گذشت
 سلمدی را بجمہد ان سپردہ نزدیک قلعه فرستاد سلمدی بیک برج افتادہ رفت و آباد
 بمن گفت کہ ای راجپوتان غافل خد کہنہ کہ سلطان بہادر ازین راہ آمدہ شما را خواہد شست و
 نفخش آن بود کہ بہر جا رہستہ بکنید کچھمن فہمید و جواب نہاد و سلمدی بگشت کچھمن بستم
 قلعه کوشید و پس کہ چاک سلمدی را وقت شب باد و ہزار پوریہ بطالب بھوپت و ان خست
 پسر سلمدی بیرون رفت و بہر دم شاہی دو چار شد و طرح جنگ انداخت سپاہ گہراشت را
 تر و نمودہ بسیار راجپوتان اکشتند و سر پسر سلمدی را با سر راجپوتان و ہر وی شاہ آوردند
 سلطان سلمدی را بہر لون الماک سپرد کہ در قلعه شادی آبا و منہ و مصبور دارد و دین آشنا
 خبر رسید کہ بھوپت را ما را ہمراہ گرفتہ کوچ متواتر از چوڑی آید سلطان فی الفو میران مجیشا
 فاروقی فرمانروای برہمپور و عماد الماک را بتادیب نہاخصت نمود چون بہر دو سر در چند
 منزل رفتند شنیدند کہ پورن مل کہ او نیز پسر سلمدی بود برانامہ پست و رانا قریب سیدہ است
 این خبر شاہ نوشتند سلطان بہادر بسبیل ملنار و ریک شہر روز ہفتاد کردہ مالوہ ملی نمود
 بلشکر ملحق شد رانا خبر و رو و سلطان دریافتہ فرار نمود و بچوڑو آمد شاہ تاویب او را
 بسال دیگر حوالہ نمود خود بقلعہ را حسین آمدہ محاصرہ را تنگ ساخت و آخر رمضان
 سال مذکور لکھمن از ملک یاموس گشتہ عرضداشت نمود کہ اگر انتخاب سلمدی در حضور طلبید
 عفو جرائم او فرمانید قلعه را تسلیم ملازمان می نمایم شاہ بتمس او را قبول فرمودہ سلمدی را
 از منہ و بھوپت طلب کرد و کچھمن راجپوتان را با اہل و عیال از قلعه فرو آوردہ بعرش شاہ بر نشاند

که چند صد عورت متعلق بسلامتی پوریه است و رانی در گاماتی و بجهت التماس آن ارد
که سلمی بقلعه آمده عیال خود را فرود آورد شاه ملک علی شیر همراه وی ساخته بقلعه
فرستاد رانی مذکور با سلمی گفت که عمری دین سرزمین شاه می کرده ایم طریق مردانگی
آنست که جمله عیال خود را جوهر ساخته بسوز و جنگ کرده بپیر سلمی بیاییم تا آنجا فتنه مژد و
ورانی را با هفتصد زن پری بیکر جوهر کرده بسوخت و خود و کهنه و دیگر خویشان را بردارد
که مجموع صد نفر باشند سلاح گرفته از خانه برآمدند و پاره پاره بای سلمان که همراه علی شیر
بودند جنگ مشغول شدند خبر باردور رسید سپاه کجرات جلوس بقلعه آمده همه اکشت عیال
درین مان آنچه حیثیت قلعه باقیست و بملاحظه مادر آمده نوشته می آید بشور قلعه ستمی و شکنجه
قلعه را در دست مشت کلان سمت شمال و سه جانب مغرب و دو طرف جنوب یک آن خود
مغرب و سمت و سیزده برج اندر سمت مشرق پنج جانب شمال و سه جانب مغرب و در
احاطه ارکش و پنج مکان بستانج شکسته و چهل ثابت از انجمله مسجد بستان عالی شان
بر محراب در درمیانی وی کتیبه بخط ثلث و نظم فارسی ثبت است و مدرسه ایشان از کاران
و سه قصر دارد العصر که مردم را بسین اسمایش عطر داند بادل محل و محل ارج و رفی می گویند
و چهار آگلی که نامهایش دوره و دوری و دالکن و ساگر زبان ز دوست و چهل و هشت تانکه
آب درین قلعه واقع است و دوسه جابخط هندی و دوسه جاب فارسی کتابها در اماکن گشته
این قلعه منقو از انجمله بر یک و جانب مشرق این عبارت نقش است مرمت عمارت و
کنگرای قلعه را بسین و محل و گنایب عالمگیر بادشاه غنائی با مقام خواجہ یاقوت صاحب
و شیخ بہاوالدین و محمد امین حاجی محمد اشرف و افوپی سیاحی اورد و حکومت محمد منصوب
نزد علی محمد عابد خان و رانی از تاریخ یکم شهر ربیع الآخر سنه جلوس لغایت نوزدهم شعبان
سنه مرتب شد و در صحرائی کوه این قلعه اشجار ستیا پھل که آنرا شریفیہ ہم میگویند بسیار است
و بغایت شیرین و گلان و خوش ذائقه میباشد و در تالابها شکمرا اکلان و بہتر ہم میرسد

۲
بستان
فصل ششم

و انگبین با فراط میسر دوتا هشت آثار یک و سه بدست می آید و گاهی بوج کمی پیش
 چار و پنج آثار حاصل میشود و چون آن گنج از بھوپال شش کرده صد و چهارده خانه در سه
 آلود و پنجاه و نه موضع دین برگنه محسوب سابق این علاقه نام برگنه کلکانو معروف بود چون
 قریه مذکور در سیو غالی نواب قدسیه یکم ست یابن روده دیوان گنج بجای تحصیلدار و تھانہ دار
 مقرر شد و برگنه دیوان گنج نامزد گشت جنوب شمال وی کوه ست و طرف مغرب بن فرورغ
 و پیدایش فصلیدان وسط و از آغاز شش سحری این محال دلم و گنج شامل نموده آخر گنج
 تمام اصلی وی رام گده ست سابق مادرم خلد شین در جایه نواب نظیر الدوله امر و دوله
 باقی محمد خان بهادر حرم داده بود او شان امر و گنج نامیدند از بھوپال هفت کرده آبادی
 بهشتا دوسه خانه متصل استجوی اجبال و بجانب مشرق و جنوب اکثر زمین هموار و بهر گشت از
 اما غله خریف کتر و اجناس بریغ بیشتر پیدا میشود هشتاد و پنج ده دین برگنه شمرده می آید
 شعیو النس جانب شمال وی زمین بسیار و اکثر هموار و طرف جنوب سمت مشرق باغات
 و اندک زراعت و سمت مغرب استجوی مینار و ان شش پیدایش بریغ و خریف متوسطه فاصله
 از بھوپال سی و دو کرده آبادیش یکزار و صد و پنجاه خانه و در تمام برگنه صد و هشتاد و قریه
 و از عمارت کهنه قلعہ این قصبه بن شکل ست که توبر قویکی از در حصار وی پنجه از اجرا و یک
 و بر هر چهار گوشه اش چار برج و بابش بلند پنجه سد منزه و درون این احاطه دو چاه پنجه و باقی
 مکانات کهنه و اقامه و خانه تو تیر که دلق قلعہ دار و تحصیلدار و تھانہ دار میباشد و جهت
 درست و دیوار حصار دوم خام از جا با فرور پنجه و خند قش از دو طرف پنجه و از دو طرف
 خام و این قلعه دو در و در یکی جانب شمال بگوشه مشرق پنجه و از کهنکی شکسته دوم جانب
 جنوب مائل بگوشه مغرب پنجه و بحال خوش قیام و بر در حصار پنجه بخط پنجه کتبه مرقوم است اما
 کما حقہ خوانده میشود چه اکثر حروف وی از کهنکی فرور پنجه اند و درین قصبه بهشتا و یک چاه
 و دو از ده مندر و شانزده باغ اند غیرت گنج از بھوپال بفاصله سی کرده واقع جنوب و

مشرق و شمال می زرعت میشود و سمت مغرب سبب اتصال آنجوی مینا زرعت نیست پیدا
 بیع زیاد و خرب و کم است و این پرگنه شصت و شش موضع اند از آنجمله در موضع ملایکا کان
 آهین است و آبادانی قصبه دوسد و نود و پنج خانه و دوسو و شش شش چاه و هفت باغ
 انبیا پانی از بھوپال است کرده آبادیش متوسط دوسد و نود و شش خانه و هشتاد و هفت موضع
 درین توپان شمرده می آید آنجمله آن در موضع جھام معدن کاهین است و حوالی این قصبه تمام
 وشت و قلعه انجا بسیار مضبوط بود که در پیش از زمانه غدر سبب بغاوت و زید علی جگر دار
 آنجا فاضل محمد خان و عادل محمد خان پسران واجد محمد خان بن سرفراز محمد خان منهدم
 و سمار کرده شد و چهلگون این قصبه میدانی است آبادیش یکصد و نود و هفت خانه و هشت
 ده قریه درین محال اند و سوادش در چپ گردش شش باغ انبه و زمین مشرقی و مغربی و شمالی
 و می است بلند و مزرع و زمین جنوبی هموار و پیدایش فصل ربيع بیشتر و خرب کتر و حاصل
 مغرب و ده پرگنه دوه قصبه قدیم و نهصد و هفتاد و هفت کاهک است و جنبش تجارت
 زیاد و از هر موضع مذکور ایون پشکر زرت مونک چلی شرف باجره زرده تا کوپید میشود
 و در صحرا خوب قابل عمارت کم است و بونه و تخمیل خود و و شکار انبه بسیار کند از بھوپال
 بقاصد شش کرده واقع سوادش و چپ گردش چند باغ انبیا آبادیش متوسط یکصد
 و هفده خانه و در علاقه این قصبه که بنام پرگنه دلو و در جریده ریاست نوشته میشود و چپ و جنوب
 موضع اند بوجه خردیش شامل پرگنه یی پوره کرده شد جانب مغرب و شمال می زرعت بسیار
 و بطرف مشرق کتر و بیشتر زمین کشتهایش هموار و بی پوره فاصدایش از بھوپال زیاد کرده
 آبادیش یکصد و بیست و دو خانه مکان تھان و تحصیل سرکاری و سه خانه دیگر از عایا بهتر و در
 نواحش سه باغ انبه و سوادش بیست و دو عدد و پانزشت و دو قطعه آباد و بیست و سه
 هرگاه پرگنه بیست و شال است چهل گید ماد و غلذ شین و دوسد و پنجاه و چهار موضع درین پرگنه
 یافته و خوش کرد اول ابدستور سابق موسوم به پرگنه بیست و شال داشته و دوم پرگنه نظیر ایلد و سوم

ساعت و نظیر آباد نام آباد چه نزد دست بعد بریت و درشت خانه چون این تفریق عیث بخاطر
 من که پنج سابق جهان یک برگنه مقرر شدم این قصبه از ازل جزو و کشا و زراعت و مسکن
 بعد از قصبه و دست دفت خانه آباد است و قاصی این قصبه از عهد پادشاهان صاحب حال گیر و
 سر حد قصبه در محن مسجدی قبر جد م نور محمد خان مرحوم است و بر محراب آن منقوش است که بعد
 فرخ سیر پادشاه سینه کنار و یکصد و بیست و هفت هجری دوست محمد خان این مسجد بنا کرد
 و در محراب آن قصبه ویران بعد چهل و نه خانه آباد و از بچال سافت پنج کرده واقع
 از غادیر و آن که بر ساحل آن شالی میشود و در سوادش یک باغ انبه و جانب شمال مغرب زمین
 هموار و پر زرع است و طرف جنوب مشرق قدری زمین مکن از زراعت و گردش صحراست و در آن
 بادیست جنوب یک لیکه که در تابستان آب می خشک میشود و نیز چند تنجانه قوم حبشی توپ زمانه
 پیشین خراب افتاده اند و در موضع دیر محال بود از آغاز دست هجری شالی پرست
 سیور کرده شد و سیور از بچال ده کرده یک هزار و پانصد و چهل و دو خانه دارد و صد
 و شازده ده و دیگر گنه اش بشمار میرسد و در وی چند خانه رعایا بهتر و دو کانه های میان فخر منظر
 گردش باغات انبه بلک معافیداران بسیار و شالی است که تمام سال در آن آب است ماند
 و حصار گنده دارد و شالی قلع و در وی مکانات سرکاری بهتر اند و کیل ریاست و تحصیل دارد و تها
 در آن میباشد و جانب باختر نیز دیوار این حصار مسجدی بود که گنده و از هم ریخته و پاشیده و در
 خانه و در و بر تخته سنگ و در تخته این ایات کس

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| سپهر محمد و معالی و دین و دین | الغ سپه کش دوران ملک مغیث الدین |
| وزیر عرصه گیتی پناه ملک و ملک | بزم خرم خرد و درستم بگاه جستن کین |
| بعلم و عقل بماند آصف ست خضر | سجده طاعت توفیق حق یقین و حسین |
| بوقت سعد نهاده بنای این مسجد | که هست رونق اور و نطق سپهر برین |
| بسال هفصد و سی و دو گشت از هجرت | تمام از کرم حسن الحق زمان و زلالین |

| | |
|---|---|
| در عهد مختاری مادرم از سر نو مسجد سنگین بر جهان دنیا با اهتمام و ابراهام مهاب و تعمیر نیت و بر لوح مرمر خطب تقلید حروف سنگ موسی این تاریخ بر درش نصب گردید | مسجدی بود در اینجا کهن و افست او بانی اول او بود معیش الدین شاه شده تجدد ز نواب سکندر بیگم بانی ثانی او چون شاه فرایع از و |
|---|---|

و طبق ازین قصه بیک سرکار کسبیه یاده از نصب آباد و رونق و تازگی آن دافع پریشانی فو اطراف
از عمارات عالی بنا کوهی صاحب کلان بهادر و کلیه سنگین تعمیر اسیرن صاحب بهادر و مدینه
کلان لب آب چون با کرد که یکم صاحب بهادر خوش اسلوب بسیار خوب است و درین قصبه تو فرمود
بسیار میباشند و سارهای بار یک از یک و پیتا بست و پیه و یک لای با حاشیه کلا تون عمده
و قیمتی بافته میفر و شدند و در همه فاصله اش از بھوپال مذکوره و آبادیش چهار صد و چهل و نه
و مکان نظامت و جویلی چو دهری کلان و بهتر و در نواحش باغات انبه بسیار و بادش و بسیار
و شت انگیز و بسیار و لایز سمت شمال و زراعت نمیشود و جانب مغرب و مشرق و جنوب
زراعت میگردد و درین قصبه سی و هفت چاه و چار دانی است که این قصبه و قلعه
وی بر لب ریخ دیارتی بر توده خاک واقع است زمین مغربی و جنوبی وی انک نشیب و فراز
دارد و باقی هموار و در سواش باغات مفید اراک بسیار و ما جان آسوده حال درین قصبه بسیار
اکثر تجارت افیون نمایند و شمار کاتانش و هزار و پانصد و سی و نه خانه و بیست و هفت چاه
و سه مندر و مسجدی پنجه متصل محله نظر گنج و قلعه وی متبسط الحال یک صد و سی و هفت
موضع در تمام برگشته شده میشود و بعض دہات درین برگنه کلان و بغایت آباد اند و کل
موضع مینا که اکثر کشت اشجار انبه و جاسن و فو زراعت بیع و خر و صفت فرحت افز است
و خاصه زمین این ده اتقالی است یعنی تاده سال کشت و زراعت در وی کشته کاری میکنند

بعده میگذازند و زمین دیگر را کشت را زمینایند هر گاه چار سال زمین افتاده میماند باز در آن هر چه
میکارند میرود و در همین پرگنه قصبه جانیست بسیار آباد و در وی نیز پنجویسویسویسویسویسوی
بسیار میباشند و در ستارهای باریک یک لای و چند قسم پانچ خوش قماش میباشند طرف شرق
و مغرب و شمال و سیافون و شکر و منبه و زرت و گندم با فراوان کشته میشود و غوب میرود
و جانب جنوب صرف گندم و زرت و متصل این قصبه آبگیری کلانست در وی شالی قسم عمده
پیدا میشود و اقسام پنج که در پرگنه آشته بهم میرسد رانی کابل و رای بھوک قسم عمده و خوش طعم
میباشد جاقور از بهوپال سی کرده پانصد و دو چارخانه آبادی اوست و یکصد و شصت
و و قریه دین پرگنه محسوب میشود و آجھا و راز بهوپال سی و دو میل تمام قصبه آباد خوش سواد و در
قلمچو اماکن سرکاری پنجه و کلان و در قصبه کانات رعایا با سلب شایان در دو باغ سرکاری
و چند باغهای رعایا میوبای رانج و گلھای معروف پیدا میشود زمینش چار سو سطح و مزرع
مگر حدش خریف بسیار و ربع کمتر شمار خانهای قصبه شصت و نو و چهار و گلھای پرگنه
سی و هشت و علاوه ازین سی قصبه دو هزار و پانصد و سی و چهار موضع که در هر موضع رست
بھوپال اند و قصبه کی چین پور باڑی و گیار اسلام نگر و شند قصبه شانده و نیم موضع در جاگیر
نواب بکیمصاحب سندیه بقیه حیات عمده از ریاست اند و از غرائب عمارت کمند بر
کر بیه موضع سانچی کاناکھیره که از بهوپال بفاصله ده کرده واقع است بشکل نیم گره مثل
نردچو سه نیم دانه کی کلان و دیگر سه خرد و دو گنبد سنگین و مصنبت اند
و چند زن گنبد های دیگر انپا افتاده نیز بران کوچه
یافته میشود و گنبد کلان محبوس شبک قد آدم

ملک با چار باب بیان

جهت است

از تعلق و دیوار که بران گنبد قائمست چهارده فک کرسی پنج نیم فک چتره دو نیم فک است
و این عمارت بر سطح کوه در میان صحن که یک صد و پنجاه گز دراز و یک صد گز عرض بهایش آمده
مبنی است و سنگهای این مکان از یک گز پنج کا رخجاری وصل است و با وصف آنگونی که ششصد
سال قبل از حضرت شیخ عمارت پذیرفته هنوز از هیچ کس جدا نگشته است در آن عصر مذہب بدعا که
الکون در ملک چین و تبت و آوادیلان و سیام و جاپان باقیست در کشور هند
بسیار شائع بود این عمارات و ضحائی مقتدر این مذہب بدعاست میجر موصوف لقب زده
از جوف منارها صند و تمای سنگین بر آورد که در آن استخوان پاره های سوخته برآمده اسامی
سوءنحکان بران صنادیق کنده بود و اینهم در یافت نمود که در آن زمانه زیر کوه مذکور شهر کلان
و بسیار نام آباد بود که نشان آن بقا صله دویل از شهر بجای که از ساجی سه گز و یافته شود
صاحب کور قمر زده است که هر قدر بطا بقست اصلی در رعایت وضع و درستی بهیئت تا اعضا
در تماشای ساجی بنظر آمد از خطه امکان و اندازہ هنرمندی بت تر نشان دهند و ستان بیرون میاید
بعضی اعضا می شیران غیره که هنوز ثابت و بر جا هستند باین خوبی کنده اند که از صنعت متکا
نامی یونان برابری میمانند و بدانستمر این عمارت در زمانه سوکا والی و اوجین تعمیر شده است
کیفیت کمیت القادیر فقرای صحرائین را نوزده در افکاشاده و نقشه پرستش کنندگان
و اندازہ بار عام و خاص سعاری را بجان و غیره که صاحب کور پیش و بسط از روی سنگهای
آنجادر کتاب خود بر قلم آورده گنجایش بهایش درین کتاب نیست الغرض این عمارت مدبر
آن مایه خوب است که صاحبان فرنگ بارها نقشه آن تحریر کرده اند و بلند بوده اندافوس
که این مکان لا جواب ز مدتی چنان خراب گشت که اکنون حرث آن مکان ندارد و محقق نمیکند
زیاده ازین انقدر نوشته که قریب هزار سال گذشته باشد که زیر کوهی ساجی شهری سنگا کنده نام
آباد بود و گنبد ساجی و خمره آریا پرش پیشوای ملت بدعاست و گنبد وضع سناری خمره
و حر و کپت و گنبد قمر زده حار او خمره کوپی گپت که این هر دو نیز مقتدر این کشن میا بود و حفظ

فصل هفتم در حال بھوپال و وجه تسمیہ آن و کیفیت آبادانی شهر

و ذکر بعض باغات و مقابر و اماکن عالیه و مساجد و مدارس و کتابها

بھوپال در اقلیم دوم از خط استوا با فاصله یکصد و یازده درجه طول و بیست و سه درجه عرض چنانکہ در جدول غیاث اللغات بقول شایع چغنی و غیره مرقوم است سر کر لویہ و جیو مالوہ کشور ہند آباد گویند راجہ بھوج والی و حارنگری کجا لالہ بشیر پان و حار مشہور است میان دو کوہ کہ با ہمہ گرانیک فاصلہ انداز سنک پستہ بزرگ نسبت کلان آگیا ساختہ بران پستہ قلعہ بنا کرد و بھوج پال نام تھا دیال بزبان ہندی پل را میگویند جیم بھوج کہ بر زبانہا گران بود بر افتاد و بھوپال زبان زویشا نسبت ۱۲۰۰ بکلیا حیت انی سال ملی زویشا و نو بیرون قلعہ تجماع سنگین کمال ترین ہوسومہ بھامندل کہ تعمیر آن و نسبت ۱۲۴۱ کاٹک بدی تیج روز و شنبہ با تمام رسیدہ بود بنا کرد و یا نصہد بر جمن او زینہ مقرر کرد و دران دیر جا و اوتا چارید و شش شاستر و سجدہ پیران و علم پگیل یعنی عرض قافیہ و غیرہ علوم را بزبان سنسکرت درس ہند و عبادت و ریاضت فارغ البال بسر بندہ رک بید لویہ جیدہ ستام مید اتھرتن بید نام ہر چارید تصنیف حکیم بایں ست ابوالفضل درآمین اکبر می نگارہ کہ در ہر چارید چارچہرست منتر یعنی افسونہا و دعا ہا کہ دہر کار سو و مندکاید بید یعنی علم بزرگ کار با و ہنر و ستایش پادشہ کن کریم گزیدہ کردار با آپاسیا یعنی دایہ فیاض بستن بوالشاسانی و مرداوشش شاستر کتبشش علم بیا کرین یعنی خود صرف و ہر شاستر درونشی کہ درونیکو کاہی باشد مثل ایزدی پرتش و روش داوری و جاہہ گری گانا بان مثل علم فقہ نیا شاستر علم منطق جوتش یعنی نجوم بیدانت علم تصوف بیدک علم طب و سجدہ پیران عبارت از سجدہ کتابست کہ مقتدا این ہنود و روی بیان پیدائی و نبی عالم و گزارش گوناگون دودمانہا و غیرہ نوشتہ اند مثل بھاگت و شیم پیران لعل بعدد آن

از گردش زمانه نینک باز کمنه آبادانی ویرانی پذیرفت و سجا منقل میران و بھوپال و
از دوات بشمار آمد تا آنکه در جمعه نسیم دیکچہ سلسلہ ہجری جدم سر دارد و ست محمد خان میرانی
کہ پوشتہ شکار افغانان از اسلام نکر بھوپال آمد و رفت میدشت فضا کی کوہ و آبگیر پابند
کرده بقاصدہ نزد گلیدل توب کلان از قلعه کمنہ قلعه دیگر موسومہ تھلکہ بنا کرد و بطریق ازہر دو
حدود شہر محدود کرد و سبز نیکین کشیدہ بتجدید آبادانی بھوپال ہمت بکار برد و در اندک مدت
معمور ساخت و خود ترک سکونت اسلام نکر و فتح گذرہ مسکن خویش گردانید و باز دیوان
چھوٹی خان کہ نزدیکی در دفتر اول گذشت بل دیگر سہ صد ششش کر طولی و سیشہ کر
عرصین از سنگ و آہک در عمد دیوانی خود تعمیر کردہ آبگیر دوم بایگ کار گذشت طول و عرض
و عمق این ہر دو عمدی از دیوئی پمایش کہ کیاس درین سال دریا قلم حقیصین زین نام تالاب کلان
طول شمالی طول جنوبی عرض شرقی عرض غربی عرض جنوبی
۱۳۳۴ فٹ ۱۲۶۳ فٹ ۸۲ فٹ ۱۱۸ فٹ ۱۳۱۸ فٹ ۱۳۳۴ فٹ
عمق اعلیٰ عمق اوسط عمق ادنیٰ حلقہ کل اراضی غرق آب تالاب
۱۸ فٹ ۱۲ فٹ ۶ فٹ ۲۹۲۶ فٹ ۱۲۶۳ فٹ ۱۳۱۸ فٹ
تالاب خرو طول شرقی طول غربی عرض شمالی عرض جنوبی
۶۳۲۸ فٹ ۶۳۲۸ فٹ ۱۲۶۳ فٹ ۱۳۱۸ فٹ ۱۳۳۴ فٹ ۱۳۳۴ فٹ
عمق اعلیٰ عمق اوسط عمق ادنیٰ حلقہ کل اراضی غرق آب تالاب
۳۴ فٹ ۳۳ فٹ ۱۹ فٹ ۱۲۶۳ فٹ ۱۳۱۸ فٹ ۱۳۳۴ فٹ
و پمایش میں قلعه کمنہ کہ بر سر راجہ بھوج بنایا فٹ و آن سد کلان در میان ہر دو آبگیر
حائل ست ہجدہ سیکہ و دوازہ بسوہ یافتہ شدہ بیرون شہر بناہ سمت شمال و مشرق نیز چند محلہ
آبادانہ و دین و دوسمت باغات ہم بسیار آمد و نیست این مصر این پنج باید دانست کہ سمت
مغرب از شہر قلعه فتح گذرہ و سمت جنوب شہر تالاب کلان و خرو و در میان ہر دو آبگیر قلعه
بالای پشتہ راجہ بھوج حائل فاصلہ طرف شمال تالاب بنانہا و این نیازندہ در گاہ الہی
و طرف مشرق و شمال بیرون شہر بناہ چند محلہ آبادست و در ۱۹۱۱ فٹ فضلہ فی فوج والی گوبیار

و ناکپور محاصره کرد و ز عیالتنگ آمدند و جلاد وطن شدند از تنیب کلو لاهی توپ عمارات منهدم گردید و کشور بھوپال از ظلم ظلمه ویرانی پذیرفت و چون آن بلا از فضل آتی در گذشت باز سر نو آبادی شدن گرفت نخستین عاینا خانهای حس پوش برنجی مغار پوش ساختند و هر کس هر کجا خواست کج کج خانه بنامند باین وجه بیشتر اماکن بد بقره و جادو بانامها و رنگ گردیدند و باشندگان که غالب تر افغانند بجز ورزش فنون سایر هیچ تحصیل علم و ادب و سلیقه میسر نیاید توجه ندادند صرف قواعد اسپتاری و نیزه بازی و تفنگ اندازی و شمشیر بازی نیک میدانستند و بشوق تمام آداب و رسوم عسکری می آموختند اما یونان فیه ما هر قدر امان و آسایش زیاده می شد حوصله فراخ می گشت و آرزای شته فرونی میگرفت و زنانه و والد موم اهل تیز و ارباب علم از دیار و محصور وارو شدند و لوگر گردیدند و در طبیعت امر از غبت تحمل و آرایش ظاهر می نمود بهم آوردن لوازم امارت پدید آمد و جناب والد معصوم بیرون شهر بصورت ز رخصه عسکر کان بطرز اهل فننگ آباد گردوناشن جهانگیر آباد نمود و دوزبان مادرم خلعت شین جادو و وسیع و عریض و رهاست و همه را گشتند و عمارت پنجه و غوب چهره ساختن مرسوم شد و اکثر اهل حرفه از بلاد دیگر آمده سکونت اختیار نمودند و اوصاف شهرت در بھوپال نمودار گردید و واحد متد که در عصر حکومت و ریاست ما از اماکن خوش انداز و درستی طرق و آبادانی بازارها و کثرت منافع مردمان پیشه و رو و وجود اهل علم و هنر ساحت بھوپال تمام رونق گرفت و از طرح آبادی نو موسوم پشاهجهان آباد بزرگه شهر در چشم لطف ارکیان جلوه گر شد و در بعضی جاها و مشاهد و رسو ادین شهر از حدائق غنای باغ انداز انجمه وزیر باغ بوستان پنهان خیا باناش خوشنماست و درش حصار از سنگ آهک کشیده هر شاخ درخت در موسم گل باغ دواز گرانباری خمیده و دین کامال چند چاه پنجه پراز آب شیرین ست از انجمه و آب و شیرین وزیر محمد خان بهادر سرپاسنگین مشتمل بر شینهای خوش اسلوب و مضامی وسیع و مرغوب سنگهای در و دیوارش منقش و طرز عمارت این عمارت بغایت زیبا و خوش منظر و دلکش

[illegible]

مدتی باغ صالحی جمع جان
تقا بقیع و شش پندردن
حاجی ابوبکر و شش پندردن
مغنی کریمی و شش پندردن
باغات بیابان و شش پندردن
۱۳

و بلا بر این تعمیر دلین میری ریت سنگین و یکم تعمیر کردہ نواب قریبہ یکم تنصاف قریب
یکدیگر دو گنبد بلند ارکان کی مقبرہ میان زیر محمد خان و دیگر فرار نواب نظر محمد خان
ہمدین باغ بختاری نواب قریبہ یکم کہ نہ لنگر خانہ بہت بہنوز جاریست تو کوئی نہ فضل عام
روز و شب ساری ست مسافران بی مایہ کہ از بلا دمی آئند جنس خام بقدر خوش یک نہ دنیا
و برای این مصروف چند دہات کہ تحصیلش نہادہ از چہل ہزار روپیہ باشد بزرگان با وقت
شمع خیر جاری افروختہ و ذخیرہ نواب برای یوم حساب مدوختہ اند عیش باغ باغی
بسیار کان سراسر سبز وریان بانی آن قریبہ یکم دورش چار دیواری پختہ و مستحکم و در
وسطش دامن بزرگ پر از آب شیرین گردش عمارت عالی خوش آیین و رحمت افزا
بتانی ست و لکش راحت بخش سر آمد سرست سراپا صفا و نگہما می خوشبو لطافت نزا
آب چاہش سبک و ہاضم و شیرین بانی این روضہ رضیہ مادر مخلصین دین
باغ مسجدیت بزرگ و کاخی ست خوش منظر و سترگ و چو ترہ کلان منجرہ
مرقد مادرم از مرمر بناست و احاطہ این باغ پختہ و بالیش عالی و زیباست مشنومی

فرحت انداز چرخ محبوب ست
گل اوتاز گے جان نحیف
شیرہ اش صاف تر از آب حیات
مثل صہبایہ جان در ساغر
رنگ عشاق ز لولہش پیدا
سیما کشش و قسم کبود
خوشہ اش خوشہ چرخ اعضر
ذکر او کرد حنہ ادرت آن
یوست از قلب غریب ست ارق

و لکش باغ لطیف و خوب ست
ثمرش قوت دلہا می ضعیف
انبہ اش کوزہ شہد ست و نبات
یا بود راحت روح مضطر
بوسے او راحت جان شیدا
وصف انگور دلم ست نمود
تا کہ او قبت خضر انظر
بہترین میوہ بہستان جان
خشمش از فکر ادیب ست اوق

| | |
|---|----------------------------|
| نور باغ ساخته و پر داختہ جناب قبلہ کاہ بہشت آرام گاہ واقع جہاں گیارہ از مرتبت | نیر زیا قوت شود و درج دہان |
| لب آبگیر دیوان چھوٹے خان تعریف و توصیفش بی شائبہ سخن فوری از تحریر و تقریر | ہمچو دروانہ جلائے دارد |
| افزون شام و پگاہ از فرزند طائران رنگین بال ہر شاخ نہالش از غنوں بہار درسات | خیب خواہ من و دوستو کلان |
| اشجارش مسکن و باو از بہت رادران را حلقہ منزل و بلحا خیابانش از نو کولہا | |

رنگازگ و کش بال جاو چہ نہایش از غایت سیرابی و شادابی طاوس نادین گلزار
 قریب قریب مرتقد جد و والدہم نباست و متصل این مشاہد محجہ سلیمان جہان بیگم از
 سنگ مرمر و مسجدی خوش نماست حصہ این حدیقہ مضبوط و گنج کار حوالی آن موقی بکلمہ
 کلان و کوٹھی عالی شان و دیگر دوسہ مکان وسیع و پر بہار نشا ط افرا گلزار نو بہار
 و بچشم نظار گیان موقع نقش و نگار ہر گلش از رخسارہ عروسان پر بچہ دل فروز تر و نہار
 از قامت و لربایان گلخ ہزار بار بہتر زیر سایہ و زخمائش لطف باغ تجو ہمیشہ و درخت
 چمنش کیفیت شالامار لاہوریش نظر از رواج گلہامی بوقلمونش شام تماشا نمایان
 و از فواح اقسام میوہایش و باغ نازک و مانغان منہار آب خوشگوار ہر سور وائق مرغمان
 خوش الحان بر بنابر غصان بزم فریاد و قوت تر زبان ساکنانش را لطف شام نہال و صبح
 نسیم در ساقش حاصل و جان سیر کنندگان را وادام افواج نشاط و انبساط متصل
 این باغ سایہ فراغ تمام بنا کردہ بہت ماست و نورش دیوار پختہ و دلالش
 چہ در جاہ و اماکن بلکش فرج بخش و دلکش است قطعہ از را رقمہ سطور

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| کوشک آیینہ بندش ہر کہ دید | گفت بیشک قصر الماس ستلین |
| رفتش را ویدہ میگوید خرد | بر سر الوند قرنائش ستلین |

۹۹
 از غنوں ہم
 را بہت
 در

در بزرگ و فضل و دلکشی | هفت دست شاه عباس است این

و قریب این باغ و لیعهدین طرح باغی خوش قطع انداخته بنام حیات افزا موسوم ساخت
یقین است که در کمتر ایام رونق کلی گیرد و آرایش شایان پذیرد و در ایامین حدائق سرای
چندین باغ مشحون از شجاریات و انوارش باغ حکیم شهر آشوب و نور افشان باغ راجه شناس
مستوفی و باغ نوهار و رحمت افزا باغ میان فوجدار محمد خان که شانزدهم ماه ذیحجه ۱۰۲۱ هجری
تعالی کرد و در باغ نواب عز محمد خان که بیست و هفتم جمادی الاولی ۱۰۲۱ هجری حلیت نمود
و باغ نواب باقی محمد خان مرحوم و باغ نواب منیر محمد خان مرحوم بیرون در وازه کنوری ملحق
از فیضیل شهرت با این باغ بسیار خوشنماست و درش چار دیوار پنجه و اندرونش مقبره
نواب مرحوم بانی باغ مرقع بناست که جانب شرقی این بستان در مختصر قطعه زمین نواب
والا جاده بهادربنای باغی بغایت سرسبز و چاه و مسجد نهاده اند و الحق نیکوترین تهنه ساخته اند
و باغ فرح بخش و غیره از کمال سرسبزی و سیرابی و آرایش و پیرایش قابل تعریف و بیان
و شایان ستایش میران جاده و زبان انداماد بار و صفت قسم واحد بر زبان خامه و درون درختان
نامه و ویت سپردن هر چند مختلف المضمون بلاغت مشحون باشد راه کلف پیون و شیوه
منشایان چنگر اختیار نمودن است این و بر همین قدر اکتفا رفت و که بعضی عبارات و
مساجد و مدارس و کتابها قلعه که منتهی برج و باروی آن استوار و در وی مقبره نواب
فیض محمد خان و یک مکان لب دریا و حمام و مجلس در شمار عمارات کلان است فتح الله قلعه
و وسیع و محکم اساس است و در وی عمارات ارک و قورخانه و آتشخانه و انبارخانه غلبات و مقبره
سردار و دست محمد خان بطرز خوب بنایافته و در شهر از مکانات قابل الذکر محکم است و این
و مکان آب خوردن میان فوجدار محمد خان و نواب باقی محمد خان و موتی محل بنا کرده و والد و مادر
و بادل محل کوخی جهانگیر آباد تعمیر و الد مغفور و قصر الحلقه محل سکونت ماکه هر یک بصرف
از خطیر تعمیر یافته لائق ملاحظه و قابل تحسین و استواری برابر حصن حصین و رومی این صدها

باغ دست
کلیه دست
در ایامین حدائق
شهرت با این
در مختصر قطعه
زمین نواب
عز محمد خان
که بیست و هفتم
جمادی الاولی
۱۰۲۱ هجری
حلیت نمود
و باغ نواب
باقی محمد خان
مرحوم و باغ
نواب منیر
محمد خان
مرحوم بیرون
در وازه
کنوری ملحق
از فیضیل
شهرت با این
باغ بسیار
خوشنماست
و درش چار
دیوار پنجه
و اندرونش
مقبره
نواب
مرحوم بانی
باغ مرقع
بناست که
جانب شرقی
این بستان
در مختصر
قطعه زمین
نواب
والا جاده
بهادربنای
باغی بغایت
سرسبز و چاه
و مسجد
نهاده اند
و الحق
نیکوترین
تهنه ساخته
اند
و باغ
فرح بخش
و غیره از
کمال
سرسبزی
و سیرابی
و آرایش
و پیرایش
قابل
تعریف و
بیان
و شایان
ستایش
میران
جاده و زبان
انداماد
بار و صفت
قسم
واحد
بر زبان
خامه و درون
درختان
نامه و ویت
سپردن هر
چند مختلف
المضمون
بلاغت
مشحون
باشد
راه کلف
پیون و شیوه
منشایان
چنگر
اختیار
نمودن
است این
و بر همین
قدر اکتفا
رفت و که
بعضی
عبارات و
مساجد و
مدارس و
کتابها
قلعه که
منتهی
برج و باروی
آن استوار
و در وی
مقبره
نواب
فیض
محمد خان
و یک مکان
لب دریا و
حمام و
مجلس در
شمار
عمارات
کلان
است
فتح الله
قلعه
و وسیع و
محکم
اساس
است و در
وی
عمارات
ارک و
قورخانه
و آتشخانه
و انبارخانه
غلبات و
مقبره
سردار و
دست
محمد خان
بطرز
خوب
بنایافته
و در شهر
از مکانات
قابل
الذکر
محکم
است و این
و مکان
آب خوردن
میان
فوجدار
محمد خان
و نواب
باقی
محمد خان
و موتی
محل
بنا کرده
و والد و
مادر
و بادل
محل
کوخی
جهانگیر
آباد
تعمیر و
الد
مغفور و
قصر
الحلقه
محل
سکونت
ماکه هر
یک
بصرف
از خطیر
تعمیر
یافته
لائق
ملاحظه
و قابل
تحسین
و استواری
برابر
حصن
حصین و
رومی
این
صدها

مکان دولت مند آن از گروه هندوان فرقہ مسلمانان پنجتہ و کلان شاخ الارکان اند و یک صد و چند مسجد از انجمله مسجد جامع که بجای سجامندل در وسط شهر واقع است کلان و بلند و عالیشان هر دو منارہ عالی او از فاصلہ بعید نمایان بر باب شمالی وی این کتابہ منقودہ کہ پوشش کا کین سنگین بازار چار سو کمال و فوق نہایت معمور است **بسم الله الرحمن الرحيم** **الوحدہ للحمید** **اکوئل الکونین** تاریخ آغاز بنا و ماوہ تاریخ اختتام **تعلی الله علیکم ایشیرکم** **ان بعدہ** این شعر منسوخ در آغاز مسجد ہجری مطابق سنہ ۱۱۷۵ هجری توفیق ازلی تعمیر عمارت عالی جامع مسجد قرن چال فرخ خاں لواب گوہر نگہ صاحبہ قدسیہ دام قبلہا بنت غیاث غوث محمد خان بانوی نغمہ افغان تظیر الدولہ مظفر محمد خان بہادر گردید و در آخر سنہ ۱۱۷۵ هجری موافق سنہ ۱۷۹۱ هجری فضلی بکمال استحکام و خوبی بدست یاری صانعان چابک دست و اہتمام کار پر و اذان حق پرست بصرف مبلغ پنج لک شخصت نہار و پانصد و بیست و یک و پیمہ دو آنسہ پا و بالا با تمام رسیدہ بعد محمد عباس دیگر موئی مسجد کہ در سنہ ۱۱۷۵ هجری مادم خلد شین از سنگ سبز و سنگ مرمرینہ مسجد جامع شاہ جهان آباد بنا کرد و مادم تحریر این تاریخ تعمیرش جاریست و بعد از سلیمانہ و مدرستہ و کتوبرا کہ بعد مادم تعمیر یافتہ و مدرستہ پر انشکاف و بس کہ بانی آن اقمیان تبار ہر سہ مضبوط و خوش قطع و دالاشان اند و از بزرگی این تصور شدہ حوصلہ بلند بانی نمایان و نیز بر بعض مساجد و مقابر کہ نہ و نو تار پختہای منظوم کنندہ اند از رہنمای کہ نہ یکے این باغی است کہ در میان جلو خانہ کوٹھی والد مرحوم در جہانگیر آباد بر لوح یک قبر نقش است

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| چهارم رجب روز یکشنبہ بود | ز دنیا صفی شاہ رحلت نمود |
| بجستم ز ہاتف چو سال و سال | بگفتا در جنبش ایزد کشود |

و بر محراب مسجد زوہ دیوان عاقل خان پسر سردار دوست محمد خان بہادر واقع اندرون

فصل شہر این قطعہ کنندہ است

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| منفرت سیامی عاقل خان کہ اہل بیت او | ماہ بانو ساختہ این مسجد عالی مکان |
|------------------------------------|-----------------------------------|

سال تاریخ تمام این بنا ہاتھ گفت

مثل کعبہ باویار سجدہ گاہ مومنان

و از تاریخهای نو کتایہ آگہی بنا کردہ را قلمی بہ بیان بحسبیت

بادشاہ جهان بشاہ جهان

تحت و تحت سکندری چونان

ملک بھوالی اشدہ سلطان

نظرش بود فیض مادران

طرح مالاب کرد سوی شمال

تا بنا شد ز لعلش فریاد

نام تاریخش حال این

چشمہ فیض بے بدل نہا

گویند راجہ بھوج بانی آگہی بھوالی معجزہ شوق قلم چہ خورشید دیدہ بر پشت آئینہ اطلاعات

یافتہ اسلام آورده بود و اما این نقل در کتب سیر عربی و فارسی کہ بلا خطہ یاد آمدند جائے

یافتہ نشد و نہ کسی از علما بحوالہ کتاب نشان این واقعہ دادہ تا آنکہ قصیدہ فارسی کہ از

شہر سیران و حار بر رنگ دیوار ہای مقبرہ عبد اللہ چنگال کندہ است نظر گذشت و از

مضمونش بوضوح پویست کہ نخستین مسلمان فی چند در و حار رسیدند و از دست کفار شہید

گردیدند و بعد عبد اللہ چنگال از دیدنیہ منورہ یا مکہ معظمہ مشہر و حار تشریف آورد و راجہ بھوج

بر دست شان اسلام قبول کرد و اما تاریخ و سال این حال مسیح دریافت نکرد و بدین تاریخ

تقریباً قصیدہ مذکور تجریر آورد و خانمہ این فصل برین کلام نمودم قصیدہ

تعالیٰ ربنا این قبہ نور

و یا شکوہ مصباح زجاج ست

و یا خود وادی قدس کلیم ست

بلے این آستان شاہ بازیست

سدا بال عبد اللہ چنگال

سما مش با بگ ترجیع عنادل

شراب شوق اندر جام و ساغر

طوائش میکنند ہر دم ملائک

برین قبر از صف چون بیت معمور

فراز کو کب نور علی نور

کہ بروی تجلی سے کند طور

کہ در چنگالش آمد دیو ماسور

چہ چنگا لیک شب جہنمش سحر سور

شنیدش صوت و سخن خل و عصفور

کباب عشق اندر دیگ و تنور

در و دوش میدہد ہر صبح دم حور

نخست از وی شایان مرکز مسلمان
شنیدم که پیش از وی تنی چند
مؤذن چون ندای صبح برداشت
خروشی غاصه هر سوز کفار
بجستند آن مردان دین را
کنون آن مشه گنج شمیم دان
چو وقت آمد که خورشید حقیقت
رسید این شیر مرد از مرکز دین
بروز بر هم تماشیل و بتان را
چو رای بھوج دیدش از فراست
بفرشع روشن گشت این قصر
کنون این روضه زان دیرینه ایام
فتبور از کنگه هوار گشته
مقلعے هم نبود از بھر خلوت
از ان شاه جهان فرمان چنین شد
مرید در گش خاقان و فغفور
شهنشاه حنچ محمود شاه آنکه
رسد نو کرد این کهنه وطن را
سر قبرش چو وسعت بود حاضر
قبابے در شمال و حجه چند
صفت لنگه و گر بر سمت قبله

همه اعلام زمین رو گشت منشور
رسیده اندرین ویرانه عور
بلند ستانه صوت چون در صور
و دیده هر تنے باتیغ و ساطور
پس از کشتن بجائے کرده مستور
نشان مانده ازان پاکان مسرور
شود طالع درین یلدا می و بخور
درین دیر کهن با جمیع جمہور
مصلح ساخته آن معبد زور
مسلمان گشته با اہل ہمہ سور
رسوم شرک شد معدوم و دجور
مطاف غاسلے بود دست مشہور
منانده پشتہ بڑیچ مقبور
که آساید در و درویش و بخور
که از سرازہ سازند این بطور
علی الاعمال بنصر اللہ منصور
شد از عدلش جهان چون غلہ عمور
نوی از سر گرفت این و دمجہور
شد آن قبر ازان مضبوط و مقصور
پے شغل مناساز و ذکر مذکور
که آساید در و رانده دور

مگر صاحب دلی روزی درین جاس
نشیند ساعتی با خاطر بسج
خود بجای دوست ساقی غیب
کند یاد و هم از تشنه لبان نیز
دعای هم برای بانی خیر
حیات و ملک او یابد بقائے
خدایا تا جان باشد بپا دار
همای ظل او بر مشرق عالم
و هجرت مفضل و پنجباه و نه بود
گدای و درگاه و در شیخ
مگر در زمره در یوزه خواهان

قدم آرد بود یک لحظه و در
دست فارغ ز غم باد و دست معمور
شود و زان ساعتی سر مست و مخمور
بریزد و بعه در کام مجبور
بفت باد و ابحاثش تا دم صور
همه خیرات و سعیش گشت مشکور
بنای خیر شد تا الفت بنا قور
هما گسترده بال از حلق نور
که تار بخشش مجدد گشت مسطور
بنظم اندر کشید این در منشور
شود محمود در کن خسته مذکور

فصل هشتم در ذکر کار پردازان خیر خواه ملازمان فضیلت

از عهد جدیم سر و دوست محمد خان مرحوم تا اوائل زمانه اختیار ما در عهد نشینان قریبی
و منشی خاندان ریاست فارسی بود چون تجویز حکام و کلیسیه در کشور هند نوشتن بار و و شیوع
یافت خلد نشین نیز تقلید حاکم وقت کردند بعد بزرگان ماکه قدر و منزلت عزت اعتبار
سپاهی جگر دار بر همه مقدم بود خال خال مردم ذی علم و دین الکنه مکرر و عظمی بر سر بر بند
چنانکه در وقت اول شارتی بدان رفته و زمانه سند آراتی و والد مرحوم که قدر دان هر گونه
فن و علم و هنر بودند قدر ارباب علم و کمال و اهل فضل و هنر پیش از پیش شد قاضی شریف
حکیم محمد اعظم خان مصنف نیز اعظم و اکبر اعظم عبدالواحد مسکین عبداللہ شاہ صوفی شریف
کنج ساری محل خلعت مولوی امداد علی سید و اصل علی بخشی بهادر محمد خان غیره مردم حقیر

فراموشم یاد چون ما در بر و سادۀ حکومت کشت کثرت ارباب کمال نهایت رسید و در دانا
 کارگزرا و اداکنان مندر و بجهوپال نهادند و فرافرو لیاققت خود کاسیاب گشتند و عهد ریاست
 را قلمه طور بعون الهی قدر مردان دی جوهر و ابل علم چنانک باید و شاید بطوط و مرعیت از علما
 قاضی ریاست شیخ زین العابدین عرباضای و مفتی سید عبداللہ پنجابی و مولوی شیخ
 عبدالقیوم بن مولوی عبدالحی مرحوم و از اطبا حکیم شیخ هنر حسین و حکیم سید فرزند علی شاه آباد
 و حکیم محمد حسن و انارکان اعلی مداراللمام فشی محمد جلال الدین خان بهادر و باهر فن سیاق
 و علم حساب پوران کھا کر پشاور متهم و قمر حضور و غیره افسران فوج و ابل قلم که تفصیل اسما
 شان درازی خواهد ست درین یاست بر مناصب عمدۀ منصوب اند برخی ازین گروه که بقبول
 اوب نیز آشنا بوده اند ختم این نامه بر سخن شان میر و در رفعت و عوالمی مرتبت شوکت یاست
 منزلت رفیع الشان محمد جلال الدین خان بهادر مداراللمام و مناصب ملک محروسه ریاست
 بجوپال تقوی شعاریک نهاد و تعطلن قصبه کوتا نامتصل شاهجهان آباد اخیر خواهد سیر نگاه
 دور اندیش پاکیزه کیش خوش بیان فصیح اللسان رکن دین ریاست صاحب گیت
 و فرست اندام و ارای فضائل مذکور طبع موزون و سخن بلاغت شمعون دارند و قولہ شعرا

زوی آتش بهار من چه کردی
 مداوای خار من چه کردی
 بحیب تار تار من چه کردی
 بخاکم شمسوار من چه کردی
 بسرخاک غبار من چه کردی
 بتملینت من در من چه کردی
 ز عشاق ششمار من چه کردی
 قیامت دست بردل بود چنانک من بودم

بداعنم کله دار من چه کردی
 رقیب بان را دهری جام لبالب
 نگاہت رشته چاک جگر با
 بلال سپنج نقش نعل گردید
 غبارم بر دلش شد سر منہ غیر
 قرارم بهیت داری هجر و مسلم
 چنان گمنام در عشق تو مشهور
 چه ماه نو مقابل بود شک جایک من بودم

جبین از چین غضب آگین بستم بر لب پنهان
 ادا خود نیم سهل بود شب جانیکه من بودم
 بابر و تیغ عریان و سنان و پنجه خرگان
 بر گم طرد فو قاتل بود شب جانیکه من بودم

سید السادات جامع الکملات حامی سنت حامی بدعت خادم حدیث و کتاب بلند مقام
 عالی خطاب نواب والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر و نبیره نواب سید
 اولاد علیخان بهادر و نوجوان بخاری الاهل قنوجی الموطن سلمه الله تعالی جامع فضایل
 و فو نسل صوری و معنوی و شاگرد رشید مفتی محمد صدر الدین خان بهادر و صد لصد و ده
 برخی از حال غیر مالش و فضل چهارم این ذکر محرم است و نبذی در بیجا قوم ستم کرد
 ایشان بعد از تحصیل علوم در دینی و غیره بلاد هندوستان مشیت الهی از وطن ستم بچوپال
 شستا نقد آمد و در مغل نشین و در مراد باریان خاص جای او و ابواب عنایت بر روی حال نشان
 کشاد چون جوهر قاطبیت و لیاقت ایشان نیک شناخت اول بعد از ششی باشی سر بلند است
 باز بر خدمت کرامی کرده اگر گزاری ریاست بچوپال نواخت و در لیشا اقران بر تبه تابست
 بر افتراخت بعد از انتقال جناب مدو حه ایشان بحرین شریفین فرستند چندی در آن سترین
 مقدس بیاد الهی و تحصیل کمالات بسر برده سعادت حج بیت الله و زیارت مرقد نور رسول الله
 صلعم دریافت بچوپال برگشتند بعد معاودت ایشان اول بر خدمت اهتمام جلد مدارس
 بچوپال مامور گردید پس بعد عزل میثقی ریاست که بوجه حرکات نامالایم از منصب خویش
 معزول و در دیده عام و خاص مخدول و از ریاست بچوپال بیرون شدند انصاف صدق
 ثلثا بوطای مهر خان خانی و میر و بر ریاست و ثلثا بر عهده معتقد المهای نیابت دوم ملک
 ریاست بچوپال با جا که عهده مذکور که بیست چهار هزار و پیر سال است منصوب گردید و نیز
 بموجب فرمان الهی و موقوف رسالت پناهی بعد از تجارت و منظوری گوهر نوب لار و
 ارل میو صاحب بهادر و گورنر جنرال و ویسری کشو بهند ایشان عقد ازدواج خویش بستم
 و بضا بطه قدیم ریاست خطاب نواب والاجاه امیر الملک بهادر نیمه نام ایشان گردید و عهده

معتقد المهای را موقوف نمودم و سیورغال و مسایط و دایم تصانیف و توالیف ایشان
بسیارست خصوصا و علم و دینی کتب رسائل نافعه جمع نموده اند و بعضی ازان طبوع شده
شیوع تمام در عرب و عجم یافته از انجمله در علوم حدیث شرح بلوغ المرام در زیاده بر ص و جزو
و تاریخ کتب حدیث و تراجم توافین آن سیمی با تحوان و در تفاسیر تفسیر قرآن کریم در ص و جزو
بعبارت عربی و در اصول فقه حصول المامول و در عقائد اعتقاد و بغیة الراءند و در فقه شروح
مختصر شوکانی و ناسخ و منسوخ و جزآن غرض که در تحریر فقه سنت و تنقیح احکام و تصحیح اتباع
مثل ایشان درین آخر زمان کم کسی برخاسته و در سرعت کتابت کثرت تالیفات و مناسبت
مطالعه و اختیار انصاف و عدم تعصب هر امر و اقتصاد و در سلوک دین و دنیا حسن انتظام
امور دولت و اصلاح نظم و نسق مملکت و تهذیب اخلاق و تواضع و رعایت قهر و سایلین
و پابندی احکام شرع شریف حتی الامکان بی نظیر وقت خود اند و در بزرگ طلب علم گاهی
توجه بشعر و نظم هم میکردند و الحال از عمری ترک آن خیال کرده کل اجل اوقات را تضرع بر خدایت
علوم کتاب و سنت کرده اند و بنده ای از اشعار فارسی و عربی ایشان در کتاب اتحاف
مقوم است از انجمله این چند شعر فارسی از قصیده لغت نبویست صلی الله علیه و آله و سلم

خنده بر گل میزند ز غم جگر فرسای من
کرد جا چشم کسی اندر دل شیدا می من
جز می حسرت نباشد هیچ در مینای من
تا که جگر از لب لعلت مسیحا زای من
تا که دور رخ و دست نازک رعنائی من
بر کشاد و ابواب عرفان جذبه سودای من
می تراود نام حق از شقه دیبای من
دویش با ذوق و طرب این تازه طلعهای من

یافنت تا لذت پیکان فدا پر وای من
همچو آن ز گرس که سازندش بمینا از مهر
تا ز جام لعل نوشینش فلک دورم فکند
و تمنای لب جان نخبشت آمد جان بلب
مردم و بر دم خود شوق شهادت نخبیت
تا نهادم پا فو اثر که از ره عقل و صواب
فید دنیا و دین پرستان را اسیر فو و نکرده
بلبل خوش لعل می خواندی با لذت غریب

آسمان را پست گردانند بلب رسای من
 کمر شو و گوش فلک را آه محشر زاس من
 روکش طاعت شود انبار عصیانهای من
 فیض صبح او عجب شوری بجان بخشیده است
 مر حبا ای نشاء مداحی سخته پناه
 صاف میگویی بوجه صفت آنچه حسان گفته است
 ذره پرورشد بفضیض مهر تو پیر فلک
 کج قارون ذره از جود بی اندازد ات
 هیچکس دریغ وضعی با تو هم دعوی نشد
 گر ز منت بچشم خاک راه برزنت
 من چه سازم با نفیسم حلد و حور لعینها
 و قریح خلایق بر تو این آفتاب
 من چه باشم از حدیج تو آیم برون
 ذات پاکت را ازین ابیات مدوحی نشد
 کلک من شاخ نبات و لفظ من جلای تر
 کی مدح تو بظنم و شر من گردد تمام
 حبا بختی که آرم رو بسوی مرقدش
 ای خوشا طالع که سایم جبه برنگ درش
 رشک آید خضر و عیسی را بعیش حسد ما
 سبزه بگانه ام در بهند و مینا لم زاجر
 زین جبه گفتیم حدیث آرزو دور و دراز

مهر را شرمند سازد و داغ بیضای من
 کور گردد و چشم خور از دیده بینای من
 پیش آید کر بفران رحمت مولای من
 صد نه اراک مکتبه خیر و ازل و انامی من
 ریختی آب حیات معنی از لبهای من
 آفریندت چنان میخواستی کیتای من
 کیمیا آموخت از فیض درت بیضای من
 بحر خضر قطره از بخشش مولای من
 ای گرامی زادگان آدم و حوای من
 بر سر گردون فرو نایزناش بای من
 کوچه رضوان پناهت جنت المادای من
 از کج آید مدح لائق مولای من
 چون بوجهت تر زبانت آید و انامی من
 بلکه خود از نام او مدوحیست و املا می من
 حرف من قند مکر معینم سلوای من
 ای خدایت کابر اعن کابر آبی من
 صبح یوم العید گردد و هر شب یلدای من
 مهر گردد و داغ داغ از غیرت سیای من
 خاک گردد و گریه شب لاشه رسوای من
 بر کشم سوی خودت ای مرجع و بلجای من
 بود بالذت چه حرف چو باز موسای من

| | |
|--|--|
| <p>شب که بودم بادل لمیز جز چشم نظم سنج اینهمه نو با و های معنی میگانه میرود وقت نماز دست بکشایم زبان جنت بالا دست تسلیم و درود شایگان نماز تحویل حل گردد و زبر جبر روی خاک تابیند از دود و دایم بکیت از شکم باوریزان ابر رحمت چار سوی مروت بس کرم ترین حرف گویم در حق خود و نعم</p> | <p>ساعت دو در گذار شام دیو آسای من برو میداد و گلشن طبع چمن برای من چون زدهش گشت ساج کاسه کالای من باد پیهم بر روانت ای چمن پیرای من تا ز ند موج آتشق دامن دریاسه من تا فروریزد شرک از چشم خون لای من تا بوز نام خدا درین و در دنیای من لم نزل باد اندرون حسد با و جای من</p> |
| <p>کو کب چرخ سخن رانی خلاصه دو دمان مبد و اکت ثانی مولوی حبیب احمد رویت مولوی رفیع احمد رافت استاذ اقامه سطور بود بیت پنجم ماه جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری بعارضه هیضه در شب شب بیهوشی افتاد و در عالم غماز و افانی در علم ممتد اول دشت در میدان بلاغت لولای سخنوری می افروخت قوله</p> | |
| <p>در دلم یاد میان بایت کاسه چینی من بود ابر عارض تو خط بر آمد خورشید بسند را</p> | <p>از قصیده اوست که در مدح مافرمود</p> |
| <p>ای رای تو محضر عالم آرا از گوشت چشم خود بنخست روشنگری کلام پاکت از مقبض نور رایت باد از عنایت تو دانم پیوسته زبان من نه بندد خصمیکه مخالفت زند حرف</p> | <p>حجبت ز تو نیست سمار مفتاح هزار گنج سارا شد شمع درون صغیر سارا تا با ناله خور بود سارا سر مایه اغنیای گدا بشنوفتن ز من و دعا بالین بودش ز سنگ خار</p> |

| وله | | |
|-----|---|--|
| | <p>هر فغان کز دل کشیدم جوهر مینه بود سایه گل بر زمین چون عکس در آینه بود این آه من صید گرفتاری دامت یعنی از محنت هجران تو چون مو شده ام تا بدانی که بجز توجیه لاغر شده ام ازین صدف همه یا قوت تر برون آید این هر دو خانه روشن از یک چراغ گشته شیشه شکست شری جلوه نما هست هنوز غنچه دست از شاخ گل نیز زرخزان کرده است شیشه من جمله شکست صدفانی بر شکست با و نتواند کشادن غنچه پرموده را آتش آب زندگین بخش ست شمع موده را ناوک گشت چه کار اگر بے کمان بود که حک کردن نکو باشد بر مصحف و پیچا سایه من بر زمین چون دامت</p> | <p>شب که یاد حسن حیرت بخش تو در سینه بود و چمن دیر و زعفران از روی خنانش کز نو میل دل رم خورده بر لطف تو دامت موی چیده بکوتوب فرستاد من بستد ام رشته بار یک بکوتوب ترا سجای اشک چشمم همیشه خون آید چشم و دلم ز رویش با صد فراغ گشته سخت دل لیک خیال تو سجا هست هنوز باغ را دیدار تو از بس که حیران کرده است رفت از تن جان آه غم فرا می بر غمت آبساطی از سخن نبود دل افسرده را سوز عشق افسرده طبعان او و آمد و او گر هستی تر هست تواضع شعار بش چرا بوجو داری سبزه خط بر رخ زیبای آفت بر تیر نگا هست خوردم</p> |
| | <p>منشی جاو و قلم شیخ غلام ضامن کرم خال شوکت و اہبت فنر لیت مدارا المام این ریت پنجشنبه روز سید و ہم ماه شعبان ۱۰۶۰ هجری و بھوپال ازین جهان رو برفت بدله و عالم آخرت بشتافت کثر و طمش نکوست این ابیات قصیدہ و غزل از دوست</p> | |
| | <p>ہم شرافت ہم ریاست ہم نشین و ہم نشان کو کین آسان احترام و اہت دان</p> | <p>حذا ہمسر کندر یکم و شاہ جهان نیرن مشرقین از قنار و فرہشان</p> |

فیض عالم پرورش محبت و امی مخلصان
صیت عدلش ربط آموز قوی تا توان
خط خویش نوحطان انور چشم و حزن جان
در سیاق بیجا بش در تحمیر کت دان
محو شعرش چشم شعری همچو برگل بلبلان
میکند از رنگ مانی این از خط خود عیان
مینماید این طلسم بابل از حسن بیان
نکته این ترجمان حکمت است اوقیان
نواست این مثل صفاتش فیض بخش بکران
قطره این داده از طغیان و دیا نشان
علم بسو طش حکمت رب میراث انیان
فیض و کرش چون معلم سود و صحت بیان
عدل او رونق فزای نصفت کسرتان
کمال و هر جاسدش را در کلو نوک نشان
نشر طبعش خلق او از چین تا مادران
در سرای قدر و الایش زمین چون آسمان

سعی راحت بخش او قلیح ابواب دراد
ابر بذلش آبیار گلشن ارباب علم
نظم و شعرش زیب انشای نظیری و نصیر
از حساب بیایتش صدمه مندرس منفصل
صید شعرش نسطار همچو مجنون درکت
آرد آن از رقصه خود صد مرقع و نظیر
میکند ابطال سحر سامری تقریر او
نقطه اش چشم غزالان ختن را سرمه ریز
نوی او مانند رویش خور و چون برگ گل
مجل و چو سحر و احوال مفصل و نشین
رای مضبوطش لیل رای ارباب عقول
و بهر تیرش چو شتر مصالح اهل فساد
پهلوش سر بسر پیرایه اهل دره
حرف او هر دشمنش آب خنجر و جگر
شهرت بذلش ز ملک هند تا حد عرب
بر در کاخ بلندش آسمان مثل زمین

غزل

پرده از کار دل خسته ما بردارد
سبیل چون بگذرد از کوه صدا بردارد
دست تو تیغ دلم دست دعا بردارد
بو که چون نقش قدم باد صبا بردارد

برقع از چپه گر آن جور لقا بردارد
چون ز کوی تور و مگر زمین آید شود
جای سیرست بهم رابطه ناز و نیا
بر قبادیم و کس از راه نبرد و شست کرم

مولوی امداد علی امداد متوطن قصبه خیل باد در عهد مختاری نواب قدسیه بیکم کو توبل
بجوبال بود بعد از آن در ملک مصباحین قبله گاه مرحوم آبرو افروز و پسران چند به در
جیر و خوانان مادر ام اسودزان بعد کار پروازی آستانه نواب قی محمد خان بهادر مرحوم نمود
با دستغنی شد و در بر روی خود بست فارغ البال در گوشه غزلت شست از سر کار نواب
قدسیه بیکم در زمره ارباب استحقاق قدری تنخواه می یافت در او اهل شکر و جری به عالم بقا شست

از چکامه آوست

کن یک نظر لطفت جانیز حس را
بر جسم زده صبر و قرار دل مارا
بدنام عبث ساخت رنگ حنار را
افسوس ندانند تیان فت در وفار را
زلف تو کفد عرض پریشانی مارا
در زلف که آرد طبق ارض و سمارا
پسیم برسانم بفلک آه رسار را
یارب اثری ناله این بی سر و پارا
و خلوت خود باریده اهل هوارا
اینک خورش جمع بین سبج و سارا
بالای تو همه برسم آورد بلا را

ای آنکه نگاه تو کفد شاه گد را را
تا باز نمودی گره زلف و دوزار را
آغشته از خون شهیدان کف پارا
همی مات که خوابان نگذازد جفا را
حیرانی مارا بتو آیینم بگوید
یک جنبش ابروی تو ای فتنه محشر
از در و درفش همه شت اربالم
با این همه کیدم پوصالش نرسیدم
تا به هوسان در بهوس خام نیستند
گویند که مالدین بهم جمع نیامند
تنه دلم خون شده از کاوش شرکان

از چکامه آوست در ستایش خلد نشین

ومی فکرت تو دور تر از ماه و شتری
خورد آخرش ز بیم تو پیش کندری
کردی بحال او نظر بنده پیروی

ای مت تو بلند تر از پرچم چیت بری
هر کس به خلاف تو رفت از سبکبری
وانکس که آماز در خلاص سوسه تو

| | |
|--|--|
| از حصول سکونت بیت جمله سرکشان هر محنت ده که چرخ بکار تومی زند | از سر نهاده اند خیالات خود سری و ای کفنی بناخن تدبیر سری |
| قانون علم و هنر حکیم احمد حسین ریاست دارالاقبال بھوپال مولفانش در علم طب و غیره بسیار خوب کلامش نظم و شعر خیلی فصیح و نہایت سلیس بغایت مرغوب بی و تاسیخ از دوست | قانون علم و هنر حکیم احمد حسین ریاست دارالاقبال بھوپال مولفانش در علم طب و غیره بسیار خوب کلامش نظم و شعر خیلی فصیح و نہایت سلیس بغایت مرغوب بی و تاسیخ از دوست |
| ہزار شکر کہ این سز زمین آبادان بحر مکر و فرستہم از پی تاریخ سروش غیب بمن گفت بی سہرا کہ چون جلوس سر و بھوپال بل شاہ جهان از و زانسا طایں بندہ ناچہر نیز باقت غیبی بگفت از روی اغر از و کریم | فروغ یافت زمین جلوس شاہ جهان کہ تابست در ایدری ازین عمان ہمین بس است کہ لفظ فروغ را میند گشت باعث بر سر و رہم شاطا بادش غور کردم از پی تاریخ جشن بادش آفتاب از آسمان گوید مبارک بادش |
| جمع فضل و کمال مولوی محمد عباس و پسر ادیب لاثانی شیخ احمد عرب شروانی نسبش سجا بر بن عبد اللہ انصاری منتہی کمی شود فوجہ شان محمدا الملوک صدر اعظم مستوفی الممالک میرزا محمد علیخان شہید و پدرش میرزا ابراہیم خان ہمدانی ہر دو از وزرای نادر شاہ قہرمان ایران بودند بر فتنی اہمال و فیضہ خوار سرکار عالیہ ماست مہنوج وقائع ایران لکن زیست مر کلامہ | جمع فضل و کمال مولوی محمد عباس و پسر ادیب لاثانی شیخ احمد عرب شروانی نسبش سجا بر بن عبد اللہ انصاری منتہی کمی شود فوجہ شان محمدا الملوک صدر اعظم مستوفی الممالک میرزا محمد علیخان شہید و پدرش میرزا ابراہیم خان ہمدانی ہر دو از وزرای نادر شاہ قہرمان ایران بودند بر فتنی اہمال و فیضہ خوار سرکار عالیہ ماست مہنوج وقائع ایران لکن زیست مر کلامہ |
| از کریمای عجم قدوس از یہرین عین تن تو شکر راہز قہر ت تاثیر ہمار یتھو و کک حبش نجیب کیطون چھوچان لبیک | و ہر کردید برنگ طوس ہدی گشتن شہنشاہ کاوس بای و نغمہ و شاہداتوس نرم ز قمار شال جاسوس بسر و ز آفت محروس |
| | |

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ارشا و چنین کرد چو نواب ذوی القدر | روفق ده ایوان جهان بنایی و دولت |
| بے تمیز و تخریب و فساد بشارت | المام اکبر شد و بشکفت طبعیت |
| تمام شد تاج الاقبال | |
| تاریخ مجاریاست بجهوپال | |

تقریظ از شجاعت سحاب خامنه کوه بار منخن مبرت مع کجالات نواب
والا جابه امیر الملک سید محمد صدیق خان صاحب در سلمه الله تعا علی العالی

ز لاف حمد و ثناء اولی است بخاک و خشتین سجودی میتوان کردن در دوی میتوان گفتن
بعد مرفوع خاطر مهنه مردان خرد پروردانش پرهیزان مهر و زکرم گستر باو که درین زمین
کتاب تاج الاقبال تاریخ بجهوپال ریخته خامنه شیوایان رئیس عالی رفیع المکان جناب سحاب
نواب شاه جهان بکیم صاحب که نگه داشت اشراف اندیا و الیه میاست بجهوپال سلمه الله تعا
در طبع نظامی رنگ طبع ریخته مطبوع طباع عالمیان و مرغوب قلوب جهانیان شد نشان
پای تخت و ناظمان بیدار بخت خامه دوست گرفته در تحریر تقاریظ سحر کاریه مانور و دهر
بر اندازده حوصله خود کار پیش ربوند مر که باعث برالیف نامه نامور و ترصیف این نسخه
فضل و مهنه سری بهجت گسری و نصبت سرائی نیست با سخن نجی آشنائی و با ذوق گفتا
گیرانی نه از این و آن که رسم یاران مانده و دستور نوشید بیکانه هست گذشت نوشتن با جرات و گفتن
حرف خوشی و آویدن صفا بندست و راستی گفتار و دستی کرد و اشیوه خاطر شکل پسند
پیش ازین چند سال این تاریخ مختصر که می بینی و این نامه نیک محضر که می نگری و فتره بود
گران و طوماری بود پریشان حالی جز با رشت و نتیجه خبر در و سر نهشت این نسخه باقبال
مهر سپه جابه و جلال آن تو داری تو طاس ایجا کرده در قلیل مدت بکثرت نسخه مختصر
نوشت و بساط طول مقال و فضول احوال را با اختیار نفس مرقع و ایراد لطائف محاکا

بقلم شیرین تم در نوشتن اکنون اگر نخستین باب پسین یکی کنی وانی که چه کار کرده و پیر جلال
و مناسبت تندی از یکجا یکجا برده قلزمی است در گور جهانان جهانی است در حجب و آلودن
کفایتی است ز وفاتر گوناگون نعم البدلی است از جبر اید و قلمون چند برسم مترسمان روزگار
بوی از تکلف عبارت کنی ازین بوستان باغت نشستی و برگی از گلهای انشا پر دانی ازین
گلستان فصاحت نبری اما اگر با قلم نگاری سری داری و سری بسوی مطلب اگر چه
بر میداری زود و بشناسی که این تاریخ نه تنها فسانه خوان حوادث زمان و داستان گوئی شینا
بلکه سرایه سر و خاطر نظار گیان و راس المال میهنی اطفال دبستان است اگر دیدار سر آمد
رواج و نه نش و است و اگر بشو رفنگ و فرس و سند بر بندش طاعت هر دو فرس کاخا چین
و نقش از رنگ است و فصلش جوهر فروش صد گونه دانش و فرجات تو لفظ اش انما ناست
و مصنفه او رحمت سرور می هم در گان ریاست اباسن آسایت شهرت زنده جاوید ساخت
مهم برای اخلاف خویش یاد کاری سرایا نوید گذشت کارنامه ریاستداری قانون حکمرانی
و دستور العمل فرمانروایی جهان شتانی گوئی درین مان در زمره زنان کم کسی این فرایا بنجا
و در گزین فضل تخم پنهان داشته که هم جامع خیر دنیا و آخرت و تابع کلمات سنت است
هم صد مجلس ارباب ثروت و اصحاب مملکت تعلیم بچوپال اوجود با جودش در یکی از کدهای
ناز بر ناز است و این خطه فیض در دیگر مدائن رؤسای ماضی و حال در قدر شناسی اهل کمال
و در نظم و نسق ملک وجود و نوال سرفراز تا ملک بر فلک و فلک در سیرت جان و
تنش محفوظ و خیر و محفوظ از ضیاع باد و الله رفوف بالعباد

تقریظ از ملک جواهر سلک ساسان ششم سرایا کمال محمد حق نصیر
کامدار نواب سلطان جهان یکم صاحب و لیه مدیاست بچوپال
سیان با وسایق و اتمین بحث و شل باشد
که ساغر شیشه در بر کشید یا شیشه ساغرا

گفتن نتواند اما بسته جسته و گلدسته بر پیش طاق کلام دیده نشد لیکن بگاه خوش حضور بسته چون کار سخن بدین غایت رسید و تباری این انجمن بدین نهایت انجامید تقدیر خبر متعلق بدان شد که اساس دین شعر و شاعری و بنیان شریعت زبان و دینی تحب و دوا بمساعی معمار خامه گوهر بار حضرت محمد علیا نواب شاه جهان بیک صاحب دمت و دو بیتا صفت احکام پذیرد و ریاض سخن تبارگی از شجاعت سحاب قلم سخن گارش حضرت نصرتا بیک بر با

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| از طبع تو مشت طوطی که سخن | از شجاعت کلمک تو بهمانی کاشن |
| از نظم تو آثار فضائل شاه | و از شعر تو انوار بلاغت روشن |

جواهر زوایا منشور آتش کاشال لالو لالو المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعرا و نواد عقود منظوماتش که هنر الیا قوت المرحان فرین خسار ابحار افسان و کابرست بی شومی

| | | |
|------------------------|--------------------------|-------------------------|
| قلم در کف دست شاه جهان | سخن عافیت از کمال او آید | که باز آمدش آب فتنه جبر |
| تجربه این نامه مختصر | سراپا فصاحت از سر | که چنان با نذر بنیدگان |
| ز حال نیاکان شرح | تواریخ بجا نیا شد | گفتند که گوی بلاغت بود |
| درین عصر بود اگر انوری | بیاختی ز تو سخن گتری | بنیم که من بعد از تو |
| نکر دی چرا گوش فریاد | چرا می نیاید تریا یون | که دیگر نماید کس احتیاج |
| سمند سعادت سوار می | مرا نترسخت یاری | بپیرانه سر باشد هم شکم |

| | |
|------------------------|----------------------|
| الحی ااجر عبدک استغفار | بحق محمد علیه السلام |
|------------------------|----------------------|

الحق این صحیفه سامیه در خوبی معانی و سلاست الفاظ مبرته ایست که نو اسنان چمن املا و نمبر پروازان گلشن انشا بیکان بان اعتراف دارند که هیچ مورخی عذر اخلاقی تا لیست و انبیا و خطا شکنین زیر بزمینت نه بخشیده باشد و هیچ مخلصه رخسار و من تصنیف بکینین لاف عیون فرین نگردانید و پیشور نویس یوان قدر در مواقع استحسان خواطر اذکیا اوقع و بتوقع قبول او با موقع مگرداناد و آن علیا حضرت با انچه تشویش و تردد که بواسطه اهتمام امور عظمیه است

در خاطر و اردو پیوسته نقش لایف و تصنیف بر لوح ضمیر منیر خود می نگار و نگین ترکانه نفس
بجال مجنونه رعایا پرداخته از چگونگی احوال ایشان تفتیش میفرماید و چنین دوره ممالک محروسه
بسامی افتد که روستایان و مزارعان بر انجناب سر راه گرفته بر آن شرکایت که از دیوانیان
داشته باشند بعضی میسرسانند چنانچه ایشان و چو باران بنا بر التفاتی که از انجناب بجال ایشان
معاینه می بینند بجال تعرض و فراموشی نمایند گویا کارکنان قضا و قدر ذات بتوده صفات
آن علیا حضرت راست را پر حجم و لطف مصور فرموده اند و ملک بصفت فرست کاروان
و سست کیاست و فضائل و شایسته اتصاف دارد و بجلاوت گفتار و محاسن کردار از
امثال و اقوان گوی مسابقت می بایدیم آنست که چون بان خامه صمیم بیان پیش ازین
و تفصیل خصائص و عادات شریفه آن شیرین زبان نوشین روان رخصت یابد
لا محاله این عبارت از پیرایه تقریظ بیرون آید و بینندگان را ملال افزای قطع

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| تا کی سخن میایم و فریاد ما کنم | کافیست یک صدا چو درون مرا گشت |
| نازیم بی نیازی خود زانکه نزد من | این فرزند جهان همه مقدار کینست |
| داشتوب روزگار پناه تو احم را | نظر طلیل حضرت شاه جهان منست |

قطعه تیارخ

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| ز فرستم هیچکس سوی صفایان | نه در رویا که شیراز دیدم |
| سخن اندم فاش بر قبر حافظ | نه خاک تربت سعدی چشیدم |
| بمنامه شنیدم من از خضر | وجود نور آکنش ندیدم |
| مگر بان پیش صدیق حسن خان | سرافکنم بی کورنش خمیدم |
| بعضی صحت این صاحب فضل | سیدم تا بجایم که رسیدم |
| مرآتا مادر ایام زاده است | هم تلخی ز پستانش میبدم |
| ندیدم چون سخن را روز بازار | قلم را سوختم کاعن ندیدم |

| | |
|---|--|
| <p>در صحبت بروی خلق بستم جهان را دیدم و وضع جهان را بهین یک مصرع تمنا نشستم بزیخ و زخم بزم بویایان بسته تاریخ را دیدم ولیکن چو پرسیدم ز هفت سال طلسمش</p> | <p>حصار عافیت بر خود کشیدم بفرسخه ازین غوغا و هیاهو ازین دیوان عالم برگزیدم کتابی چند گرداگرد چیدم ندیدم اینچنین هرگز ندیدم ز به تاریخ بھوپالی شنیدم</p> |
|---|--|

تقریظ ریخته قلم بهر پاکیز خیال نشی حکیم الدین مہتمم لیت بیو الیله بھوپال

شرافت محمد معبودی را که بایر احوالات پیشینیان و کتاب مجید خویش چشم بصیرت را باب
عبرت بکشود و لغت محمودی را که بصیقل هدایت و ارشاد و رنگ ضلالت و فساد از دلها
اصحاب خیرت بزود آید و باغبان چمن زند مستقام حکیم الدین ناکام باوصف و ولیده یابی
و کج مج زبانی تماشایان فن تاریخ و نظار گیان کتب سیر را نو بخش و فرود رساست که
درین زمان ممیت آفران جناب عظمت قباب مورخه فی ببل شاعره فی مثل قیقدس
صحیح نفس شویایان فیض الشان مثلی اریکه اقبال و سر سپر دولت و اجلال رئیس نامدار
آقای کامکار مخزن آرای صاحب جناب علی القاب حضرت نواب جهان یکم صاحب زنگ
و ولایت بھوپال دام لها الاقبال تاریخ بھوپال اکسوس لوب طرزم غروب مرتبه تکمیل سنه
حکم طبعش بخشید و جهانی را بین گذر بر خبایای زوایای و قانع عالم و حوادث بن آدم
اگما بنید تاریخ نوشت که کا زانهای پاستانی پیش اودستانی پیش نیت ویرا جمعی گماشت
که واقع گردان گیتی را در برابر او کاری جز بصیرت کار خویش و شجاعت و استقلال و خودداری
نواب وزیر محمد خان بهادر و جنگهای متواتره این الکه با بدستان میلان و فرس نسبت
که آن شنیده است این دیده وجود و سخای جهانگیری را با بذل حاتم طائی چه مساوات

کہ این زندہ است و آن بوسیدہ پیش از نظام و عدالت سکندی آیین سکندر روحی فسانہ
بی منوں ست و در محاذی نظم و نسق گیتی ستانی و حسن سیاست و جہان بینی و اختراعات
بندوبست ستودہ و ترویج قوانین محمودہ شاہ جہانی و عدل و داد و نشو وافی آیین اکبری
و تیرگی تیموری مضمون نامور و منشی

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| کتاب بے نظیر بے مثال | کز و بہتر نیاید در خیال |
| سہر طرش عیان صد طرز فرہنگ | چو گلزار ختن یک تختہ صدرنگ |
| چو گلکشش بمشتاقان کنانند | زہر رنگش گل دانش ستانند |

این جاپون نسخہ باباؤدہ ناوہ نسبت وادی اگر اتمام کارش جنین کار دانی راہ نصہ
نمائش آ و روزمدی و این مبارک نامہ را دستور العمل دولت فرس گفتہ اگر کار پوز دانش
چنان داد و دانش گزینی و دود را بدیشی و انجام مینی و دندی الحق نظام فیاضی و فضیلت
الہ افضل ایجا آ و اولا کوس و درست و حسن نسق و کار شناسی طیفہ خواران اینجا آیینہ درست

قطع

| | | | |
|-----------------------|--------------------|--------------------|--------------------------|
| وہ التاج فضل شاہ جہان | فخر خاقان رشک شاکا | خود سخن دان اہلکار | ہر کیو و کمال لاثانی |
| شعوی و روح معاون کل | سنگش جہا پوز دانی | نامش حضرت مداح | شرح و مصلحت و نظم لاثانی |
| مستم نلد مولوی جہاں | منشی بنامع سخن دان | | |

تاصدق پر درازتہ و رایجی بحرن و عدل و سیم و زو و یاقوت احمد و زمر و خضر از کان و مد
بر آید و ماہ و نور شید و شتری و نامید بر افق افلاک تابناک لطف آید نیر دولت
واقبال خدیو بھوپال طالع و کوکب جاہ و جلال دہرج مشرف کمال لاسع باو

تقریبات و کمر نشی لو دخی سید امجد علی پیشہ ست پیشی ریت

حمد شہ جہان سر نامہ رتاج الاقبال ست و مدح سلطان زمان فاختہ ہر مری بال لغت

سرور انبیا ز نهامی اهل ضلال و غیبت ایما اطهار و صحاب کبار عین مراد ارباب کمال
 اما بعد امجد و مجید چون مخاطب سخندان را سلام میرساند چنانچه پیغام دلخواه میگذارد که بشنید و بخواهد
 سکندری که صیحه خلد نشین تبارک و تعالی تاریخ بھوپال تکلیف فرمودند و منشیان جاد و ورثه
 با تمثال مریشان تخته بر تخته سیاه نمودند و شده از تختها و سترا شده و رفته رفته از دستها
 بسته تا هنوز نایب طومار ننوشت که کاتب اجل نامه حیات ایشان ادرنوشت ان نقش
 تمام نامند و عالم مستهام بنار علیه ملکه با جا و جلال قدر دان اهل کمال ناظمه نازک خیال
 ناشره شیرین مقال تاجدار اقلیم سخنوری وارث دیریم کندری محقق قوانین جهان بانی موجد
 آئین گیتی ستانی حصو عالیہ جناب نواب شاه جهان بیگم صاحبہ الیہ ریاست بھوپال
 و ام قبالها توجہ بالیغین تاریخ فرمود و ترتیب تصنیف و تشریف بمولوی محمد عباس
 جالنده و بعد ترتیبش با اینهمه کثرت کار مملکت در اندک مدت وقایع پیشین و حال ریاست
 بھوپال را بقید تحریر آورده و تاج الاقبال نام نهاد و در هر سه زبان فارسی و اردو و انگلیزی را در
 واکاوی کرد و اگر کارکنان بالادست امور نیاید و باری از میان برد که جزو عاویج از زبان
 قدر شناس بنبر و بر و نیز آید پس چه با شتم که سخن از بدعت این نامه را نم یاحرف سپاس این نام و پیر
 گویم آری لنگ چه پوید و گنگ چه گوید بان بان این تاریخ مختصر منتخب قی سبت از ان فقر
 و محفیت بهتر از ان طومار بهتر کلی سبت از ان کلز از و در سبت از ان دیامی از خاتر سبت
 از ان سال و در سبت از ان نهال از هر دو تاریخ فارسی و اردو یکی را شکر و اتم و دیگری اقدار
 خواهم یا فارسی یا باده ناب و اردو و آتش شراب کم کم و اور با جان طالب سبت تو کوئی
 یک طایف و غالب سبت برادرش مهره از مهر نور کشیده اند و بر صحنه مایشل بار از نور
 و بیاض سحر گردیده حرفش کلیست از کلز از ان لغزش جا میست از باده از ان معاش چو
 بودر گل و کیف در ان از خط سست عشق سنبل و ریحان فحل و از و از ان فانی حرفش مهر و ماه
 منغل نقطه نقطه اش نازد مشک از و در سبت فصل فصلش طبله خود و عنبر خال رخسار دلبران

عشوه گریست یامردک چشم جاودگلمان در نظر رشک افزای خط شعاعی به بر حق سرخی شفق
 در جداول بواب بجای شجرت بین الملوکش چشمه حیوانست صفحش صفحات و ضمیمه
 سوادش غیرت افزای طره خویشتن نور علی نور بندش مضامین چیست محاورات و مرمر
 درست سلاست بیان سجان اند فضا حبان واه واه آغاز تالیف اماده سال هجری
 زیبا نامه بی نظیر از دل مدبر زبان و فصلی را اماده سال تایخ جدید بجهوپال شد عیان
 چون مذکور گذشت بادل سن ثانی نامه موصوفه تمام گشت رورانش تاریخ بجهوپال زیبا
 بود بخاطر سید و بال مدعا بر تمام گردیدند اما خواهم که از مطلع این چشمه و تنویر
 روشن بر از مشاهد این نگارخانه خواطر سخنان گلشن باد

تایخ
 زمانه
 کتب
 و
 نسخ

تقریظ از تایخ طبع منشی کتب منوهر لعل خالصه و نظم دولت امین

منتخب توایخ هر گونه سخن و معانی تایخ احمد و عثمانی موعظ لاثانی است که روضه اصف
 جنان و بهارستان تایخ نگاری قدرت کامله اش کاکلیت با پر مرده و سبزه تایخ
 مهر و ماه در فرغستان و قانع طرازی صنعت با لعل است لیک افسرده اعطت
 هیچ میدانی قبل از آنکه آن گل قدرت گل کند بزرگ خروده گل در غنچه جلوه گر آبسالال صورت لیک
 بود و پیش از آنکه این چراغ صنعت کوکوک کند مانند دود شمع بزم علم نهایش بر تو انگیزی می نمود
 اقبال نامه جهانگیری و گیتی ستانی را بطرفای غرائی نام نامی شان کند پیش فرین گردانید
 و از شعله ریزی شمع آرای عالم آرائی و ایشان خلعت کیهان را بفرغ جاوید رسانید

تایخ
 زمانه
 کتب
 و
 نسخ

تایخ
 زمانه
 کتب
 و
 نسخ

تایخ
 زمانه
 کتب
 و
 نسخ

تایخ
 زمانه
 کتب
 و
 نسخ

| | | | |
|--------------------------|-----------------------|-----------------------|-------------------------|
| ای فلک صاحب قلزم تو | و بی یابی باده خرم تو | ای عزیز شمشاد کشته تو | هر چه و هر که آفریده تو |
| از برگ نو بهار نافه کشام | بوزوم با صبح غایب | | |

و عباد السعاده خاند محمدت سگال طرح ریزی قصه تصلیه و تسلیم سرور عالینا نیست که عتبه
 علیه القل عقل اول علم عتبات افغانی انفرشت و از وجود و افران جویش اجرام احلاک انجوائی لولاک
 حلقه کونشی

یا بحر صہ وجود گدشت عقدہ ماه بستر شست معجزه شش میان گره ششم منحل و کل الجواهر
 خاک قدم سمیت توانش اسپر برین محل اما بعد ولدا و کان جمال خراش سخن دلبر اباشارتی
 و جان باخاکان کوی شادان معانی جان بخش را اشارتی که آمد و یوسف معانی که زندان
 سیجان تا قدر دانی بود غریب و لها گردید و عذرای شیرین عذرا صانی که متصفه خا بر روف و
 از رخ بر کشید گل شکفته بیانی که رو ببول خمول دشت از سر نصرت و شادابی گرفت و چراغ
 آتش بانی که از عدم و بین مرتبه شناسی فرو مرده بود باز فروغ و تابندگی پذیرفت کلیم کلام
 تجلی انگیز طور سینای اعتبار و عیسای معانی اوج گزین فلک استار نگارستان
 عبارت گستری و سیر نگاری از نقش و نگار گوناگون رنگ شکن نگارستان چنین و طایف
 و نوحه مضمون شناسی و آثار نویسی از مصع کاری جواهر زواهر و بقلعون رشک افرا
 و فرش کایانی و کلا و کاس نا طوره نظر فریب خوش گفتاری گلگونه سمیت بر و بر منصبه
 ظهور جلوه فروشن و عرائس شیرین دای شیرین بیانی طلل گرانیه سعادت و در بر با آستان
 بر و بر بهدوش یعنی فروزان در دیای امارت رخشند مہر سپہایات فروغ بخش نصفت
 چراغ آفر و بر زم رفت داور حسن بو معنی و جمال لیجائی خسر و ملک شیر کلانی و دانش فرا می
 چمن طراز بہارستان سخندان بہار آرای گلشن شد و بیانی گلشن معانی را گل گل سخن بلبل
 بلبل دانش اصوت و لکشا شکرستان شکر شکنی را طوطی شکر خانو اشیا بھان بگم مر زبان
 کشور بھوپال دام اقبالها و اجلا لها از کلچینی حدائق کردار گرازی نیگا کان نامد از خود ش
 گلدرتہ بستہ و بمشاطی کلک و در سلک گلخان حقائق و احوال صنی و حال از لطف بر و
 شکستہ آری از چشمہ نوشین آمیز خیر جامہ آب حیات نیکو نامی کہ بان سکندر نشان چنانید
 چه با برنت کہ بر سر ایشان ننھا و از اعجاز طرازی خاتمہ عیسوی ہنگامہ آن مردگان را کہ
 زندہ جاوید گردانید چه ابواب خیر و حسنات کہ بر رخ خود نکشا و آید و ن بانقراض زمان
 و انقلاب دوران نقوش و رقوم اسامی آن رشون اختران از صفائح روزگار ان مطمئن

فی کلکام

نقد نوی
عبر بلام

فی فنون
و ادب

در کشور معنی پروری سخن آفرینی کوس لمن الملک نواخته بود و دانش پر داری و معامله نگاری
 نتایج طبع بالغ کلامان عظیم السهور بکنز الک اصلاص حک ساخته در علوم فروع و اصول مضمون
 اصلها ثابت و فرعها فی السمار در شان او درست سجایا و در فنون معقول و منقول بی اشتداد
 بی همتا کوه شامخ از بارندست تانیت کلاش در کم باختر و از فصاحت بلاغت و ظهور
 و طغیاد در و سپا خستن جهان معانی بر گمانه و پریشگاه طبع و قادش صفت و صفت استاد
 وزیر پایه سرزیده هنر نقادش عالم عالم مضامین بر خسته بر یکدگر افتاده آسمان از اوج پذیرای
 سخنش بر زمین نشست و زمین پای کلاش بعرض برین پیوست عطار در که از تلمذ پذیرای او
 نقد و فاخت بدست آورده بر فلک دوم جایافته و خورشید که از ضمیر انورش اقتباس نور
 کرده از سپهر چهارم بر اطراف جهان تافته سوگند برستی و صدق تعالی که چنین عالم پیش
 چشم فلک ندیده و نخواهد دید و گوش در گوا چنین فاضل بهال نشنیده و نخواهد شنید اگر از
 فوجات ریاض تو صیفش تعظیم شام تحریر صورت بندیم آنکه دماغ قلم از صحت افتاده
 و خستلان بجویش ساه یابد و اگر از شحات سحاب تعریفش ترطیب بگهای اوراق کو غن
 بعمل دیدار ندیده اینک دهن منجمه مجفف گشته و از ساز گاری قلم بر تابش بدعای آقای
 نامدار و استادی و التبار ختم تصامیر و دتانی برین نامهای بکنند و شاه جهان که بهر دوا
 خود سلطان جهان و ثانی سلیمان بودند بر سمای بهانته شست میاه عنایت و فضل داور
 بهیال در بحرین دولت و اقبال مد و مد با جاده و جلال طبع و با دوا از طلاوت اندوزی شیرینی
 محمدا حضرت صدیق السنته انسان حله و شمسین شتیشکرستان عمر و دولت استادی بی همتا
 از شیر آفرینی اعتلا و ارتقا رشک بنور خانه اینکین با و نه نقطه

کلیه کتب و دست
 امان اینم درم
 سه مضامین
 کتب طالع و فنون
 فقه و فقهین
 از قیاس و اصول
 بر ۱۷۱ قلم و کس
 در طبع

خانه الطبع

چهاران شکر و سپاس بدرگاه قدسی ساس شاه جهان لایزال مطلق و مالک الملک و الملک
 بر حق که از شمع جلال سلطان سر پرده افلاک و متکی و سادۀ لولا که سرور عالم سید بنی آدم

صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دیوان طاعت آباد بر ایاقلوب تیره روان رعایا را نوزانی فرمود
 و ابواب هدایت بر روی گم گشتگان تیره ضلالت کشوده که درین ایام بهجت العیام و قیام و قیوم
 از سه دفاتر کتاب فوائد انتساب پنج ریاست بجهوپال سیمی به تاج الاقبال حکیمه دست
 بلاغت رقم گوهر افزای افسه و اوزنک پرده کشای چهره و انش و فرزندک غره ماهیسه
 سلطنت شهر یاری و قره باهره مملکت تاجداری و ملکه رملی ملکات مالک قدسی معنات جهمه
 شهرستان شیرین کلای و سلطان جهان بلند نامی و آغنی نیر اعظم اوج علوم عم و جناب نواب
 شاه جهان بیگم و تعداد آرمای ریاست بجهوپال حرمها العنن الا انقلاب الزوال حسب زمان
 و احب الاذعان مرجع نشین چار باش علم و کمال مسند گزین انجمن غت و الاقبال و کشای مضیلا
 معقول و نقول حلال غومض فروع و هول جناب علی القاب کردون قباب نواب الاجا
 امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خان بهادر و زرا و اقباله یو یا نیوما بالتوالی و العتواتر
 با تمام راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت و اعظم
 محمد مصطفی خان افیض علیها سجال الرحمة و الرضوان و طبع نظامی واقع کانپور و انجمن
 علیه الطباع پرشید و زیور اسام در کشید

قطعه تاریخ اختتام طبع از نشی گویند پرشاد فضا

با سخا شاه جهان بیگم هند و
 اندرین طبع چو این نادر کتابی
 ایضا از سال طبعش مصرعه خوان
 گو بود چشمه اقبال و دولت
 طبع شد تصنیف او با حسن صحت
 شد چه زیب طبع قانون ریاست



و چه مهر و دستخط برخاسته
 برای سندی که کتاب در طبع نظام
 مهر و دستخط صاحب طبع و آخر ثبت گردید

کیفیت

نمبر نام رئیس سندی پیش سنده ملوس تاریخ وفات

۵ نوربخش محمدی + پس از وفات محمد خان الدخو برای نام ۳۲ هجده سال پس از نشاندن در عهد ایشان وزیر محمد خان بهادر که در سال ۱۱۰۰ هجری قمری فوت کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد

۶ وزیر محمد خان بهادر + شاه اسماعیل اول در سال ۱۱۰۰ هجری قمری وفات کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد

۷ وزیر محمد خان بهادر + وزیر محمد خان بهادر در سال ۱۱۰۰ هجری قمری وفات کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد

۸ وزیر محمد خان بهادر + وزیر محمد خان بهادر در سال ۱۱۰۰ هجری قمری وفات کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد و پسرش محمد خان بهادر را برای خود سرکار می کرد

| کیفیت | نمبر نام رئیس | سید پیش | سعد طوس | تاریخ وفات | نسخه |
|---|---------------|---------------------------------|----------------|----------------|------|
| نخی برادر شمس و در خوشه و با طلاق در نوشته و خواهر مادر بود در نوین باغ مرقد اوست | ۹ | نواب بیجا میرزا جمال الدین اولی | بست شهر بروج | بست شهر بروج | نسخه |
| منظوم عاقل بود بکدر می خیزد خدایایم خدایان در کورهای سودم برین شهر بروجی در جبل بود در بکدر ز سر | ۱۰ | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| پیر کدیر سید یافنده بکشت و چهارم بروج الاثر شکست بروجی در لاله آباد در بکدر ز سر تنگ و خطاب بیانیفت | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| در شکست بروجی بکدر سفیر نیت و اول شکست بروجی در بروج نیت و باغ فرست افست ز سر نو نیت | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| بر تبرستان مجروح در بروج نیت | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| پانزدهم در شکست بروجی از کورهای غلظت و با بست بهموال یافند یازدهم ز سر تقدیر شکست بروجی | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| باز بست باقی محمد خان بهادر و بنده شکست و شکست مال شکست بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| بست و یکم در شکست بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| کریه و در شکست بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| کلیاح ثانی کرد و چپا در شکست بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی بروجی | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |
| و نشان شاهی یافت | | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نواب سید محمّد | نسخه |

کثیفیت

شش از او بد با او بد

نمبر ۱۲
نام رئیس
سنی پیریشا
سنه جلوس
و لیوم
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

قطعه تاریخ تصنیف کتاب از محمد عبد الرحمن شاکر

از حسن بیان و کلام شیرین

مقبول شده بنام شیرین

بی مثل آمد کلام شیرین

چون شاه جهان ز طبع عالم

تصنیف نمود تاج الآمال

شاکر نوشت سال تصنیف

سنة هجرى

قصیده مدح جناب عالیّه عسیره معطره انوار شایه جهان بکیم صاحب گزیده کما اندر شش آروان دنیا
ووالیه بجهوپال ریخته خامه بلاغت جابر شریل سخنوران قیاضی و لغت عارفی مختصن و انفعالی بکیم

| | | |
|---|---|--|
| عروین دولت حور او شمع پر یی دیا ز حبیب طبع بر دو گوشت شکست قرآ نگدنه سبیل تر از دوطرف گلشن گل چونیم ماه براید بنیمه شب تا بچشم او که بجاد و گرفته ملک جهان گرفته عجب پریشو میان هر دو قرآ تمام کان جواهر گوشه گردن او فرو زده پنجه مهر جان این شایع چنان میان چو موی نه موی که در نظر آید دو تاسون برابر بر سیم ناب بار دیند شیرهایش بجز پیش سبب به عقل و هوش خود یافتیم صد قرآ من از لطف و خویش او چو زخم تو کیستی و ترا با من ملول چه کار بچشم کمرین ناکش نشان متی من منم که لذت دنیا و هم دنیا دار کلیه شکل نوع بشر بدست سخنوران بسمن که کنند تار شنیده ام که ترا طبع یک زبونت زین شعر بدست قلم کنی گلزار بچای سوی معانی شکر و شوق قوی | رسید بر سر من صبحدم چو باد بهار بقای قی که اگر در چرخ حسد ام کند گنج حسن نشاند و دوا فی جو خوار بریز لوج جبین ثبت شد و موصوع کس نماند که از جادوش نشد بیا مسی کشیده بگلبرگ ننگ فرمان بحیر تم که چه آزند بر سر بازار سمن بگر که سمن در پیش غایب چو مگر بوجهم ازان میتوان نمود اقرا ز رنگ پیر من او ز کوه می گیرد حسن خوبی او که نظر کنند احرا چو دید بخیر از خود مرا لطف کرد زبان عذ که شادم ز حال انجموا بلطف گفت که و یحکم نیز بخیر عیان هر دو بامست که چو بازار بهر و لطف گدازا کنم عزیز جهان زین گدا و توانگر جوید است نظام چو زاد و دود هر دم لطف مع سواد بساک نظم کشتی گنج گوهر شهوار بام نظم کشتی طوطیان عالم قدس بشاهراه ضایع خوش تویی عطا | بچهره که نکره او بد کمال چو مهر بسر و نازنازد و طبیعت گلزار میان این کشو شکنج جبین تابش دو صا و یا فتنه این بیت مطلع انوار ببریز نرگس شهلا و گل گرفته مقام برنگ این شده یا قوت تو تو هوا زدوش تا بکف دست شمع کاهور ز برگ لاله و گل تریش رسید آزار اگر ز حد میان تا قدم شبیه آری برای صرف گلستان ام فصل بها چو حسن صورت او که در دردم تاثیر نهاده دست شفا بخش و دلم کیا بگفتی ای دل جانم فدای خوبی تو زمن که شهرت من جهان چو لیل نهان منم که لطف جیات زینت در عالم بکین و چشم غنی را کنم بعالم خواهر کشو و کار خود اهل هنر زین جویند نهاده نام من از مهر دولت بیدار اگر بدست گیری قلم بنظم سخن مگر بنظم سخن مے بری تو سحر بکار کلیه دست کردت رو لولو لاله |
|---|---|--|

افق تبار من از گنج طبع خوش برار
 بجمع هم این همه هست ای پیکر
 بر آن خاخر برون و قدم براه گذار
 جانشیا جهان بیکم جایون تخت
 میرج او همه روح منست حساب
 و این نشاط برستی انا مل من
 بغیض و صفت تو گردید خاخر سنگار
 بود بجمک عفاف از بر اجمعی ستوری
 ملازمت و مؤلف بود ریاستا
 نجست مثل تو که لایسای کن بر
 قسم بد آن تو بهر غیضه دیدار
 بود وجود پس از نادان جهان
 بدختری که بود مثل تو که کرد
 هر آنچه بود رسانش و تفتیس
 که بایه تو از آن بر ترست غرور
 اگر بگوید بگدزی بغر و شرف
 بزر سایه و امان تست بر نور و
 سرخ خانه و قبایل و نور چشم جهان
 بملک مصر ناید و فر و سر از حکمار
 مر است از دم مولد نیز روز و فقر
 بلال عید شده هر کی ازین شما
 نه ذوالفقا ضمیمه گفت هر کسی گو
 و عای تست از فاق ریت گفتا
 شرک فعل صدیقت کند و تو باد

بسج گنج که از دم سحر تاشام
 من از مقام تو که نه چون براید کار
 بیابا که با تو مبارک گیش
 که عدل یافته از درکش بهرین هزار
 باین اشاره فرخ که آمد از دولت
 قلم بتخته که نور ریخت شک تا
 گرا عتدال مزاج تو ای طبع سلیم
 مدام زیر نقاب جاشان خسار
 رسیده بتقامی رجب بت سول
 رضای خالق کوین و احمد مختار
 نشان دهد ز نظیر تو که بملک عدم
 باین سخن همه کن جهان کند و آ
 بصدق دعوی من که گرام و دایر
 جهان و بر بتو این مغت پیکر و آ
 اگر مملکت جم تو کاران باشی
 چو با جرش تو کنی مکه و زیارت کا
 مگر طفیل و لیدر زیر سایه تست
 بلند طالع و فتح لقب سعید طو
 بجزر خود تو که در سپید نجبت سیاه
 اگر تو طاعت کنی حالیا کنم فطار
 باین سخن چو کنی التفات شایان
 که بر ترست مقام تو زین باین صید
 همیشه تا بدو این بسج و اثر و سار
 بود در زر کلاه بر سر عدو و شای

بکیسه نیر و بر سر از دم با شتر و آ
 گفت من نعمت از مقام خوش نخر
 ستوده گوهر و فرزند خود جمیده
 منم حوفا و من خاص و ابر مستند و
 فرح کشت دول من چو غنچه باد بهار
 زری بدمج تو طبع ست ابر گوهر با
 اثر کند بنجوم ثوابت و سیار
 همیشه که کوبخت تو بهر سپهرین
 که شد حوالش اندیشه را که زد شوا
 ز عمد و مد تو همواره تا اند بخور
 فقه برید صبار ابوقت سیر گذار
 ویرین خانه خاصت تا زاد و هر
 ز دولت ملکه مستند شود و اظهار
 باین سخن نشود بهر تبت من فرخ شود
 بود چو کوردی پیش بهر تبت شمار
 ز هر طرف شده ایوس کریم خرد
 که شد بهر عو با و سال ارمایه و لول نهار
 بتلح کامی هر کس که شکر امیزی
 بنور عدل تو روشن شود و شتاب
 چو عمر من مضان بود زمانه حال
 شود در سر این من گلشن همیشه بهار
 شنای تست بر اوراق ریده عقل
 بپاکشیده و فعل ز رین در رفتار

فهرست و قسوم فارسی تاج الاقبال تاریخ سیت بھوپال

| | | | |
|-----|---|----|---|
| ۳۸ | تذکرہ چہارم کروڑ و نو سو شہزادہ خلف مملکت | ۳ | فصل اول در نوشتن احوال از دم لاد قوت |
| ۳۹ | تذکرہ پنجم در حصول خطاب و خاوشال و بنای | | صدارت و کیفیت نظام سرتانہ تمام و در نظام ملک |
| ۶۱ | فصل پنجم تحقیق قوم سیرانی و مدخل و مخرج | ۱۱ | فصل دوم در روز و زمان ملک و عظم و غنا |
| | و تحصیل محکجات و ذکر جایگزین و از ان جای و موم | | و موم و عظم و جان و ملک و در نظام ملک و بنای |
| ۶۶ | فصل ششم در شرح پرگنجات و قصبات و قلاع | ۱۹ | فصل سوم بیان حال و در نظام ملک و بنای |
| | ملک بھوپال و پیدا واری و قسام غلہ و میوہ و غیرہ | | بھوپال و بعض اتعلا مہامی عمدہ و سیر و مختار |
| ۹۵ | فصل ہفتم در بیان و جہت و بھوپال و آبادانی | ۲۲ | فصل چہارم مثل پرچ تذکرہ |
| | کنہ و نو و ذکر باغات و عمارات و غیرہ | | تذکرہ اول در نوشتن و سلطان و بنای و مختار |
| ۱۰۴ | فصل ہشتم در ذکر بعضی فکران و خیر و غلہ و غیرہ | ۲۵ | تذکرہ دوم حال عقد ثانی و نوشتن و بنای و مختار |
| | فضیلت پناہ و خاتم کتاب و شہر و قلاع و بنای | ۳۶ | تذکرہ سوم در نظام ملک و بنای و مختار |

صحت نامه دفتر سوم فارسی تاریخ ریاست بمبویال

| ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
|------------|-------------|----|------|------------------|------------------|----|------|----------------|----------------|----|------|
| خط | صحیح | خط | صحیح | خط | صحیح | خط | صحیح | خط | صحیح | خط | صحیح |
| ۵ | ۱۰ | ۵ | ۱۰ | ۵ | ۱۰ | ۵ | ۱۰ | ۵ | ۱۰ | ۵ | ۱۰ |
| مراد لیسید | دروال لیسید | ۲۶ | ۱۸ | لسته | لستید | ۵۲ | ۱۸ | خان | خان | ۱۸ | ۵۲ |
| ۴ | ۶ | ۴ | ۶ | ۴ | ۶ | ۴ | ۶ | ۴ | ۶ | ۴ | ۶ |
| میرزا حسن | میرزا حسن | ۲۶ | ۱۹ | مختصر | مختصر | ۵۲ | ۱۲ | لوک خاند | لوک خاند | ۱۲ | ۵۲ |
| ۴ | ۱۲ | ۴ | ۱۲ | ۴ | ۱۲ | ۴ | ۱۲ | ۴ | ۱۲ | ۴ | ۱۲ |
| ۸۲ | ۱۲ | ۸۲ | ۱۲ | دوشاکه کشی | دوشاکه کشی | ۵۲ | ۲۰ | هشت بخت | هشت بخت | ۲۰ | ۵۲ |
| ۴ | ۱۴ | ۴ | ۱۴ | کواغذ رشید | کواغذ رشید | ۵۲ | ۲۰ | هفت ده | هفت ده | ۲۰ | ۵۲ |
| ۴ | ۲۰ | ۴ | ۲۰ | وزیر عظم | وزیر عظم | ۵۴ | ۲۰ | پنج | پنج | ۲۰ | ۵۴ |
| ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | در گلکته | در گلکته | ۵۴ | ۱۳ | استکرا | استکرا | ۱۳ | ۵۴ |
| ۱۲ | ۶ | ۱۲ | ۶ | پزار | پزار | ۵۸ | ۱ | شش صد | شش صد | ۱ | ۵۸ |
| ۱۸ | ۱۶ | ۱۸ | ۱۶ | طلبیده | طلبیده | ۵۸ | ۱ | سینده موضع | سینده موضع | ۱ | ۵۸ |
| ۲۶ | ۱۳ | ۲۶ | ۱۳ | یکصد و بیست | یکصد و بیست | ۵۸ | ۱۱ | دو صد و بیست | دو صد و بیست | ۱۱ | ۵۸ |
| ۱۸ | ۱۶ | ۱۸ | ۱۶ | و ماهوار | و ماهوار | ۵۸ | ۲۱ | و نه خانه شمرد | و نه خانه شمرد | ۲۱ | ۵۸ |
| ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | یک هزار و شصت | یک هزار و شصت | ۵۸ | ۵ | و هشتاد و سه | و هشتاد و سه | ۵ | ۵۸ |
| ۱۹ | ۱۴ | ۱۹ | ۱۴ | عمده الاخبار | عمده الاخبار | ۵۸ | ۱۴ | مقرر کرده شد | مقرر کرده شد | ۱۴ | ۵۸ |
| ۲۱ | ۱۲ | ۲۱ | ۱۲ | تعیین | تعیین | ۵۸ | ۲۶ | پیشتر | پیشتر | ۲۶ | ۵۸ |
| ۲۳ | ۲۰ | ۲۳ | ۲۰ | داره نشاط | داره نشاط | ۵۸ | ۲۱ | کونان کون | کونان کون | ۲۱ | ۵۸ |
| ۲۶ | ۱۸ | ۲۶ | ۱۸ | راومه که ادا بین | راومه که ادا بین | ۵۸ | ۲۹ | بجسته | بجسته | ۲۹ | ۵۸ |
| ۲۶ | ۱۲ | ۲۶ | ۱۲ | انظاف لار و صاف | انظاف لار و صاف | ۵۸ | ۱۲ | پس | پس | ۱۲ | ۵۸ |
| ۵۱ | ۱۳ | ۵۱ | ۱۳ | پیکر که با | پیکر که با | ۵۸ | ۱۲ | بزیان مری | بزیان مری | ۱۲ | ۵۸ |

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۲- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۳- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۴- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۵- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۶- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۷- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۸- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۹- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند
 ۱۰- اگر کسی از این کتاب بخواند و عمل کند

